



## توضیح "جهان امروز" در رابطه با انتشار ضمیمه نشریه

در این ضمیمه نشریه جهان امروز ما مطالبی را درج می کنیم که از طرف نویسندگان آن در رابطه با "نقش و جایگاه حزب کمونیست ایران" به دستمان رسیده است. از آنجا که رفیق جمال بزرگپور مطلب خود را در این رابطه بصورت علنی پخش نکرده است، ما از درج آن در این "ضمیمه" خودداری کردیم و تنها به درج توضیحی که ایشان بصورت علنی در شبکه های اجتماعی پخش کرده بسنده کرده ایم. از نظر ما درج این مطالب بر اساس اصل علنیت در مبارزه نظری مفید و پیش برنده است. ما در نظر داریم در ضمیمه های دیگر روی تم هایی که در حزب ما روی آنها بحث و اختلاف نظر بوده است و یا هست، منتشر کنیم.

مسئولیت این مطالب به عهده  
نویسندگان است.

جهان امروز



## ● انحلال حزب کمونیست ایران در خدمت کدام چه باید کرد؟

بدون تردید بروز اختلاف نظر در حزب کمونیست ایران و کومه له که حیات خود را به مبارزه در جامعه مربوط کرده اند، امری کاملاً طبیعی است. جامعه با اقشار و طبقات مختلف، با جنبش های اجتماعی متفاوت، با گرایشهای فکری و سیاسی موجود در آن و با فرهنگ و اخلاقیات و سنن گوناگون، پدیده ای زنده و پر از جنب و جوش و مبارزه است، حزب سیاسی ای که با بخشی از تاریخ چنین جامعه ای عجین شده است به ناگزیر جدالها و واقعیت های آن را در اشکال مختلف در درون خود منعکس می کند.

## ● جایگاه و موقعیت حزب کمونیست ایران

ما هرتیبینی از چگونگی تشکیل حزب کمونیست داشته باشیم و در مورد طرح و نقشه و معماری کردن آن بهر شکل قضاوت نکنیم لازم است این اصل مهم را خاطر نشان کنیم که، کمونیسم و مقوله احزاب کمونیستی و در این بحث مشخص، حزب کمونیست ایران، نه اکنون و نه در سال تاسیس اش و نه در سال های قبل از آن پدیده نوظهور یا ابداع تازه ای نبود که از جانب کومه له یا اتحاد مبارزان کمونیست یا سایر سازمانها و گروه ها یا این معمار و آن معمار کشف شده باشد.

سئوالی که در مقابل ما (طرف نظر از اینکه حزبمان را چگونه و در چه شرایطی تشکیل داده ایم، صرف نظر از اینکه این حزب چه فراز و نشیب های را طی کرده است) قرار می گیرد این است که اساساً این حزب را برای رسیدن به چه هدف و استراتژی ای می خواهیم؟ برای این حزب در پاسخ به این اهداف و استراتژی در چه حدی است و چه اندازه به آن کمک می کند!

## ● شناخت ضرورت و ضرورت شناخت - حزب کمونیست

اگر حزب کمونیست ایران با جنبش کارگری با همین نسبت کم، گره نخورده بود، مانند بسیاری از حزب ها و گروه ها به حاشیه رانده شده بود و شاید نامی از آن بود و یا باید خود را به قدرتی به بهایی کم می فروخت. ناسیونالیسم، تلاش کرده است که حزب را از همین پایه کارگری و از همین رابطه و همین برنامه و رویکردی که دارد جدا سازد.

حزب کمونیست ایران، این کانون فشرده انقلابی را باید با همه ی وجود نگاه داشت. سازمانیابی و ساختن، ساده نیست. نمی توان اراده کرد و سازمان ساخت. سازمانیابی حزب یک پروسه تاریخی است، نمی توان این فرآیند را به گذشته بازگشت داد. اما بنای مادی که بر پایه نیاز مادی جامعه به بار نشسته کاری سخت است. کارستانی که با مبارزه، مقاومت شکوهمند، با خون و تیرباران و دار و زندگی مبارزاتی در پایگاه ها و کوه ها و شهر و روستا، در کارخانه ها و کوره پزخانه ها و دیگر مراکز تولید و استثمار، در دانشگاه ها و در میدان های کارزار زندگی آفریده شده است.

تلویزیون کومه له

www.tvkomala.com



کومه له

www.komalah.org



حزب کمونیست ایران

www.cpiran.org



از سایت های حزب

کمونیست ایران

و کومه له دیدن کنید!

صلاح مازوجی



## انحلال حزب کمونیست ایران در خدمت کدام چه باید کرد؟

اجمالی هم شده به متدلوزی مارکس و لنین در مورد تحزب یابی کارگران، چرا حزب کارگری نشد و چه باید کرد هم بپردازیم.

### انحلال حزب کمونیست،

#### پاسخ به کدام معضل؟

رفیق جمال در بخش آخر نوشته اش تحت عنوان "دلایل ما برای حفظ موقعیت فعلی!" می نویسد: "حزب کمونیست ایران با مجموعه وظایف و انتظارات و توقعات از آن همراه با کومه له و انتظارات و توقعاتی که از آن در هدایت و پیشبرد جنبش توده ای در کردستان می رود، مجموعاً اداره دو تشکیلات با همه ابعاد آن در حد و توان ظرفیت موجود نیست و عملاً شکافی که قبلاً از آن حرف می زدیم شکل داده است و ما را هر روز بیشتر از کار واقعی دور می کند"، و بحث را با این سؤال ادامه می دهد که "چرا حزب و کومه له در هم ادغام نشده و به یک حزب تغییر آرایش پیدا نکند؟"

از ابتدا تا انتهای نوشته رفیق جمال تردیدی باقی نمی گذارد که منظور وی از ادغام "دو تشکیلات" انحلال حزب کمونیست ایران است. چون ادغام دو تشکیلات معنایی جز این ندارد که مکانیسم ها و ابزارهای سوخت و ساز درونی و بیرونی یکی از این تشکیلات ها به نفع دیگری از چارت سازمانی حذف شوند. و در اینجا این مکانیسم های تشکیلاتی حکا برای نمونه کنگره ها، کمیته مرکزی، تشکیلات خارج از کشور، نشریه سیاسی، کمیته شهرها، شبکه تلویزیونی و رادیویی حکا و ... هستند که باید از دور خارج شوند. جدای از این در ارزیابی رفیق جمال این حکا است که متد شکل گیری و کارگری نشدن آن و ادامه کاری اش زیر علامت سؤال است، این حکا است که حزب کادرها بوده و اکنون همین تعداد قلیل کادرهایش نیز دچار کم رغبتی در مبارزه سیاسی و تشکیلاتی شده اند، این حکا است که حفظ آن تا سطح باورها و عقاید سیاسی کادرها ارتقا یافته است و روند یکی شدن دو تشکیلات را سخت و ناهموار ساخته است، بنابراین منطقی است که حکا است که باید از نقشه سیاسی چپ ایران حذف گردد. در واقع هم سئوالات و ارزیابی ها ما را به سوی انحلال حزب کمونیست ایران رهنمون می

جامعه است، سالم، متحد و فعال بیرون خواهد آمد. بدون شک چنانکه اختلافات سیاسی با هر تبیینی که از ماهیت آنها داریم در مسیر درستی هدایت شوند نه تنها حزب تضعیف نمی شود بلکه تقویت می گردد.

\*\*\*

رفیق جمال بزرگپور در نوشته ای تحت عنوان "نگاهی به متد شکل گیری حزب کمونیست ایران!" - (چرا حزب کمونیست کارگری نشد؟) که بمنظور بررسی موقعیت حزب در کنگره دوازدهم در سطح اعضا انتشار یافته است موضوعات و سئوالاتی را به میان کشیده است که قبلاً پاسخ داده شده اند. نقطه نظرات طرح شده در نوشته رفیق جمال بخشاً در همان دوره تدارک تأسیس حزب کمونیست ایران و یا در مقطع انشعاب جریان "زحمتکشان" طی مطلبی که به امضای مشترک رفیق ابراهیم علیزاده و من تحت عنوان "دفاع از حزب کمونیست ایران یک ضرورت سیاسی" انتشار علنی پیدا کرد و یا در دوره مجادله سیاسی با مدافعان "فعالیت تحت نام کومه له" و همچنین در سند استراتژی حزب جواب داده شده اند. بخش عمده نوشته رفیق جمال به نقد متد "اراده گرایانه" منصور حکمت اختصاص یافته تا در ضمن ثابت شود که پافشاری بر تداوم فعالیت تحت نام حزب کمونیست ایران ادامه همان متد "اراده گرایانه" است. علیرغم اینها نوشته ای که در دست دارید، قصد پرداختن به مرور مباحث دوره تأسیس حزب کمونیست ایران را ندارد، مباحثات و اسناد این دوره در آرشیوها موجودند و اعضای جوان حزب چنانکه علاقه مند باشند می توانند با مراجعه به آنها از کم و کیف مجادلات سیاسی این دوره اطلاع یابند. گذشته از این، اختلاف بر سر متد تشکیل حکا در ۳۴ سال پیش و دیدگاه های مختلف در این زمینه هر چه که باشد در تاریخ این حزب ثبت شده است، بدون آنکه بتواند موقعیت کنونی حزب را توضیح دهد. رفیقی که مدعی است اراده گرایی در تأسیس حکا عامل کارگری نشدن این حزب است منطقی باید بتواند جای پا و بازتاب این اراده گرایی را در برنامه، استراتژی سیاسی، مبانی تاکتیکی و سیاست های این حزب نیز نشان دهد.

با این مقدمه کوتاه بگذارید از بخش آخر نوشته رفیق جمال آغاز کنیم تا به دنبال آن بطور

نظر به این واقعیت که اشاعه اخبار ضد و نقیض و به غایت تحریف آمیز در مورد اختلافات سیاسی درون حزب کمونیست ایران و کومه له و تبیین سطحی و دلبخواهانه از این اختلافات بسیاری از دوستداران این جریان و بویژه رفقا و دوستان در داخل شهرهای ایران و عزیزانی که خود را در قبال سرنوشت این جریان مسئول می دانند نگران کرده است، نظر به اینکه حزب کمونیست ایران و کومه له ابزار مبارزه کارگران و مردم زحمتکش و زنان و مردان ستمدیده هستند و آنها حق دارند در جریان اختلافات سیاسی و مسائل و مشکلات آن قرار گیرند و در تعیین سرنوشت آن دخیل شوند، انتشار علنی این مطلب در نقد بخشی از مواضع رفیق جمال بزرگپور که در آستانه برگزاری کنگره دوازدهم حزب به نگارش در آمد، تلاشی در راستای رفع این نگرانی ها و پاسخگویی به این نیاز سیاسی و طبقاتی است. با این امید که این تلاش کوچک گامی باشد در این جهت که مسائل سیاسی مورد اختلاف در سطح علنی انتشار یافته و مورد بحث قرار گیرند. از همه رفقا انتظار می رود که در فضای رفیقانه با حداکثر تحمل و سعه صدر و با فرهنگ والای سیاسی در این مباحثات مداخله کنند.

بدون تردید بروز اختلاف نظر در حزب کمونیست ایران و کومه له که حیات خود را به مبارزه در جامعه مربوط کرده اند، امری کاملاً طبیعی است. جامعه با افشار و طبقات مختلف، با جنبش های اجتماعی متفاوت، با گرایشهای فکری و سیاسی موجود در آن و با فرهنگ و اخلاقیات و سنن گوناگون، پدیده ای زنده و پر از جنب و جوش و مبارزه است، حزب سیاسی ای که با بخشی از تاریخ چنین جامعه ای عجین شده است به ناگزیر جدالها و واقعیت های آن را در اشکال مختلف در درون خود منعکس می کند. این پیچیدگی ها که بدان اشاره شد از این حقیقت سرچشمه می گیرند که طبقات و جنبش های اجتماعی متفاوت در جامعه، صرفاً در کنار یکدیگر قرار ندارند، بلکه، در یک حالت تعارض و تخاصم دائمی و پویا قرار دارند و آن حزب سیاسی که نقشی در تعارض مزبور ایفا کند، تحت تأثیر این تحولات قرار می گیرد. تمام مسئله اما بر سر این است که حزب چگونه از درون کشمکش که تا حدود زیادی بازتاب جدالهای واقعی درون این

اما بیائید برای چند لحظه هم صورت مسئله و هم پاسخ رفیق جمال را از وی بپذیریم و فرض را بر این بگذاریم که کنگره دوازدهم، انحلال حزب کمونیست ایران را اعلام می کند و همه کادرها و اعضای حزب، تحت نام کومه له به فعالیت خود ادامه می دهند. در آنصورت اگر کومه له قرار است یک جریان سراسری، کمونیست و انترناسیونالیست باقی بماند، باز هم از بار وظایف و مشغله هایی که به این اعتبار بر دوش تشکیلات قرار می گیرد یک ذره کم نخواهد شد. مگر در آنصورت کومه له می تواند با ادعای سراسری، محلی عمل کند؟ کومه له سراسری کماکان باید در قبال پاسخگویی به مسائل و معضلات پیشاروی جنبش کارگری و سوسیالیستی ایران، جنبش زنان و دیگر جنبش های پیشرو اجتماعی در سطح سراسری سهم خود را ادا کند. باید نشریه سراسری به زبان فارسی داشته باشد، باید بخشی از کادرهای رهبری اش را به وظایف مربوط به فعالیت تشکیلات سازی در شهرهای خارج از کردستان اختصاص دهد، باید بیش از نیمی از برنامه های شبکه تلویزیونی و رادیویی آن روی مسائل سراسری تمرکز نمایند، لازم است مناسبات سیاسی فعالی با احزاب، سازمانها و نیروهای موجود در جنبش کمونیستی و چپ ایران داشته باشد و از مضمون و حجم فعالیت تشکیلات خارج نیز چیزی کم نمی شود. رئوس وظایفی که به دان اشاره شد هیچکدام بطور اختیاری در دستور قرار نمی گیرند بلکه درک وظایف انترناسیونالیستی و واقعیت های سرسخت مبارزه سیاسی و طبقاتی این وظایف را در دستور ما قرار می دهند. تعیین تکلیف قدرت سیاسی در ایران در سنج و سقز و مهاباد یکسره نمی شود، بنابراین نه تنها باید سراسری فکر کرد بلکه باید سراسری هم عمل کرد. کومه له در سال های بعد از انقلاب ۱۳۵۷ تشکیلات تهران، تبریز و شمال و جنوب ایران را داشت. حال اگر قرار است به همان موقعیت قبلی برگردیم و تحت نام کومه له به فعالیت کمونیستی سراسری از همان نوع بپردازیم در این صورت چه باری از دوش تشکیلات برداشته ایم و چه مشکل خاصی با نام حزب کمونیست ایران برای همین فعالیت ها وجود دارد؟ رفیقی که نگران کارگری نشدن حزب و عجزین نشدن آن با بخش پیشرو جنبش کارگری ایران است، باید بطور جدی در فکر راهکارهای عملی برای تقویت موقعیت حزب در ابعاد سراسری باشد. خود را محدود کردن به قالب و قواره یک تشکیلات محلی به ناگزیر ما را از پرداختن به مسائل و معضلات جنبش کارگری و سوسیالیستی در ابعاد سراسری دور می کند و جهت گیری های طبقاتی و سوسیالیستی

کومه له را تحت فشار نیازهای جنبش کردستان بشدت تضعیف می نماید. رفیق جمال می نویسد که "وظایف یا انتظارات و توقعات با وضعیت واقعی ما همخوانی ندارد" و از آن نتیجه می گیرد که حزب و کومه له یکی شوند و یا به بیان صریح تر حزب کمونیست ایران منحل گردد. تردیدی نیست که این ارزیابی، از این درک نادرست سنتی و محدود نگرانه از حزب ناشی می شود که گویا چون قرار است حزب ما به حزب یگانه طبقه کارگر ایران تبدیل شود و ستاد سیاسی رهبری کننده انقلاب کارگری در آینده از طریق تکامل کمی و کیفی این حزب شکل بگیرد و چون تحقق چنین دورنمایی را برای حزب خود نمی بینیم حکم به انحلال آن بدهیم. در میان ما مدت ها است که چنین درکی از حزب کمونیست و از پروسه تکامل مبارزه طبقاتی کنار گذاشته شده است. برای ما حزب کمونیست ایران ادای سهم بخشی از کمونیست های ایران در شکل دادن به یک بدیل سوسیالیستی و کارگری است. اینکه چنین بدیلی مطابق با کدام تئوری در رابطه با حزب سیاسی و مبارزه طبقاتی، سرانجام سامان می یابد، سئوالی است که در مقابل کل جنبش کارگری و کمونیستی در ایران قرار دارد و پاسخ این سئوال را هم نه صرفا با تفحص تئوریک بلکه در متن پیشبرد یک مبارزه سیاسی و طبقاتی می توان یافت. تردیدی نیست هر تحول و برآمد توده ای در ایران که طبقه کارگر در محور آن قرار بگیرد آرایش کنونی جنبش چپ و کمونیستی ایران را با همه این پراکندگی و پیچیدگی هایی که دارد دچار تغییر و تحول می کند. ما در این توهم نیستیم که در آن شرایط هم تنها یک حزب کمونیستی بر بستر مبارزه و فعل و انفعالات طبقه کارگر به فعالیت خود ادامه خواهد داد. جمعیت کارگران ایران همراه خانواده هایشان حدود ۴۵ میلیون نفر است، قابل پیش بینی است که احزاب و نیروهای مختلفی با سیاست ها و چه باید کردهای کمابیش متفاوت بر بستر جنبش کارگری به حیات خود ادامه دهند. کاملا محتمل است که بر متن جنبش کارگری در ایران حزب کارگری و نه الزاما کمونیستی شکل بگیرد. بطور قطع پایبندی به منافع دور و نزدیک طبقه کارگر و هم جهتی بر سر مبنای استراتژی سوسیالیستی و پایبندی عملی به آن میزان دوری و یا نزدیکی ما با احزاب و سازمانهای مختلف را تعیین می کند.

### نگرانی از انحلال حکا چه اندازه واقعی است؟

رفیق جمال در نوشته اش به این نوع استدلال ها که گویا، "بدون حزب کمونیست ایران، این افق

و آرمان سیاسی که فقط با نام حزب کمونیست معنای عملی پیدا می کند، کومه له را در جنبش کردستان و در مبارزه برای رفع ستم ملی غرق می کند و به این دلیل گرایش غیر کارگری بر آن مسلط خواهد شد!!"، خرده می گیرد. البته مشخص نیست چه کسی فقط به نام حزب کمونیست این قدرت معجزه آسا را بخشیده است. اما قبل از هر چیز باید خاطر نشان کرد که ما نه در یک دنیای انتزاعی، بلکه بر متن زمینه های تاریخی واقعی و بر متن یک شرایط عینی داریم مبارزه سیاسی را پیش می بریم و با درک این زمینه های تاریخی و عینی است که نگرانی از سرنوشت کومه له بدون حزب کمونیست ایران جنبه واقعی پیدا می کند. کافی است فقط نگاهی به اسناد تاریخی کومه له و تحولات یک دهه و نیم گذشته در این تشکیلات بیندازیم تا ببینیم که این نگرانی ها تا چه اندازه واقعی هستند. کومه له در کنگره ششم خود و در سند ارزیابی از موقعیت کومه له و دورنمای آینده که نگاهی تحلیلی به گذشته بود تأکید می کند، که:

"یکی از کمبودهای مهم در جهت گیری ها و فعالیت های کومه له در سال های ۵۸ و ۵۹ غافل شدن از ایفای نقش در جنبش طبقاتی سراسری بود. کومه له با توجه به مکان اجتماعی که در جنبش توده ای زحمتکش کردستان به دست آورده بود می توانست در این سال ها با عطف توجه به مسائل مبارزه طبقاتی سراسری در ایران، مرز جدال های روشنفکرانه بر سر مسائل گوناگون مبارزه طبقاتی و سیاسی در ایران، را بشکند و به عنوان نیرویی که بحث ها و نقطه نظراتش مستقیما بر زندگی و مبارزه توده ها تأثیر می گذارد، نقش تعیین کننده ای در تسریع رشد یک کمونیسم غیر روشنفکری، رزمنده و دخالتگر ایفا نماید، اما بی تفاوتی کومه له نسبت به سرنوشت پلمیک های چپ ایران در این دوره عملا موجب طولانی تر شدن این پروسه می شود. محدود ماندن در حصار جنبش کردستان و بی وظیفه ماندن در قبال جدال های سیاسی حادی که در میان طیف اپوزیسیون ایران در این دوره جریان داشت، در یک مورد بویژه کومه له را به اتخاذ موضع کاملا نادرستی در قبال مجاهدین خلق می کشاند. در شرایطی که مجاهدین خلق به خاطر گرایشات مذهبی و ارتجاعی شان، به خاطر برنامه سیاسی غیر دمکراتیک شان به خاطر ممانعت و توهم پراکنی شان نسبت به خمینی زیر تیغ انتقاد چپ رادیکال و کمونیست های ایران بود، کومه له از کاندیداتوری رجوی در انتخابات ریاست جمهوری پشتیبانی می کند، صرفا با این استدلال که مجاهدین بخشی از مطالبات مهم کردستان در زمینه خودمختاری را

پذیرفته بودند." مسئله در اینجا تنها نگرانی از لغزش تاکتیکی کومه له نیست، ممکن است کومه له با حزب کمونیست هم به لغزش تاکتیکی دچار گردد، بلکه همان طور که سند کنگره ششم اشاره دارد، مسئله عوارض ناشی از بی تفاوتی نسبت به سرنوشت جنبش کارگری و سوسیالیستی در ابعاد سراسری است. همین سند در ادامه و در تبیین جایگاه کنگره دوم کومه له تأکید می کند، "کنگره دوم با حرکت پیشرو و قاطعانه ای که آغاز کرد، اجازه نداد تا اهداف کارگری کومه له به عنوان بخشی از کمونیسم ایران زیر بار فشارها خود را بصورت تئوری ها و سیاست های جا افتاده پوپولیستی و ناسیونالیستی در کومه له تثبیت کنند." در آزمون نیز کسی در کمونیست بودن و انقلابی بودن و نیت خیر رهبری کومه له تردیدی نداشت، با اینحال غرق شدن در مسائل کردستان و بی توجهی به مسائل جنبش کارگری و سوسیالیستی در سطح سراسری بازتاب منفی خود را در سیاست و پراتیک کومه له بر جای گذاشت.

روشن است که تثبیت موقعیت کومه له به مثابه یک تشکیلات کمونیستی تنها با استراتژی سراسری تضمین نمی شود بلکه کومه له می بایست به عنوان یک تشکیلات رهبر سیاسی و درگیر در یک جنبش توده ای از موضع کمونیستی و از زاویه مصالح طبقه کارگر به همه مسائل سیاسی و اجتماعی کردستان پاسخ دهد و این کاری بوده که به مرور زمان و نبرد کنان انجام گرفته است. از این فاکت تاریخی بگذریم و به دو رویداد تشکیلاتی فقط نظری بیافکنیم.

در آوریل سال ۲۰۰۰، سه ماه مانده به کنگره نهم کومه له و در آستانه تولد "سازمان زحمتکشان"، عبدالله مهتدی که رهبری این انشعاب را بر عهده داشت در نوشته ای تحت عنوان "رئوس یک بررسی انتقادی از تجربه حزب کمونیست ایران"، می نویسد:

"حراست از حزب کمونیست و تلاش برای بهبود و اصلاح فعالیت های آن، هر نقطه مثبت و انقلابی که در خود داشته باشد و یا هر مصلحتی را هم از نقطه نظر جریان سوسیالیستی پاسخ دهد، اما به خودی خود و بدون اینکه جزئی از پروژه به مراتب وسیع تر در رابطه با زمینه سازی فکری و سیاسی واقعی برای تحزب کارگری سوسیالیستی در ایران باشد، پاسخگوی نیازهای طبقه کارگر انقلابی ایران نخواهد بود. آن چه ما باید در حراستش بکوشیم، قالب تشکیلاتی حزب کمونیست ایران و ادعاهای ناشی از آن نیست. این عنوان و این قالب، و ادعاهایی که به طور ضمنی از آن نتیجه می

شود، چه به لحاظ پیوند با جنبش کمونیستی در ایران و چه به لحاظ جنبش کردستان و رهبری و پیشبرد آن، اگر نه مانع دست کم زائد است." (نقل از نوشته، رئوس یک بررسی انتقادی از تجربه حزب کمونیست ایران مندرج در افق سوسیالیسم شماره ۴)

عبدالله مهتدی در ادامه مطلب رئوس وظایف "کومه له رها شده از قالب "زائد" حزب کمونیست را چنین بیان می کند و می نویسد: "گسترش ارتباطات کارگری با ایران، دفاع از جنبش کارگری ایران و کمک به تشکل یابی آن، ادای سهم در ارائه یک قرائت صحیح از مارکسیسم و کمک به اشاعه فرهنگ سوسیالیستی، کمک به ایجاد بستر وسیعی از چپ به طور کلی، که در مقابل راست جامعه به طور کلی قد علم کرده و به ایجاد فضای مناسب برای فعالیت سوسیالیستی کارگران خدمت کند، کمک به شکل گیری یک قطب چپ اجتماعی کارگری که پایه و بستر اصلی هر گونه تحزب کارگری خواهد بود، کمک به ایجاد تحرک جدید و کیفیت جدیدی در میان چپ ایران در خارج کشور که به نوبه خود در راستای خدمت به اهداف معطوف به ایران قرار بگیرد، این ها بیان کلی نوعی از اقدامات است که می تواند در دستور ما و همه مبارزان کمونیست راه آزادی طبقه کارگر قرار بگیرد." مهتدی در خاتمه می نویسد: "برخورد انترناسیونالیستی صادقانه ای که در آن مقطع نشان دادیم، امروز و با کوله باری از تجربه که حاصل کرده ایم، باید کماکان راهنما و قطب نمای حرکت ما باشد." (نقل از نوشته، رئوس یک بررسی انتقادی از تجربه حزب کمونیست ایران مندرج در افق سوسیالیسم شماره ۴)

عبدالله در همان دوره در نوشته ای دیگر تحت عنوان نقش و موقعیت کومه له در جنبش کردستان با آوردن نقل قولی از گزارش سیاسی کمیته مرکزی کومه له به کنگره هشتم بر این تحریف آشکار پای فشرده که گویا کومه له برای حل مسئله ملی در کردستان برنامه ندارد و با قلم فرسایی بر ضرورت داشتن برنامه اثباتی برای حل مسئله ملی و تنظیم مناسبات کردها با دولت مرکزی تأکید کرد.

علیرغم همه این ادعاها، آیا امروز کسی در میان ما پیدا می شود که نداند، عبدالله مهتدی با این بلند پروازی های "سوسیالیستی" و پلاتفرم سراسری اش، با این داعیه های "صادقانه انترناسیونالیستی"، با کوله بار تجربه اش و برنامه پردازی اش برای مسئله ملی اکنون در حاشیه احزاب ناسیونالیستی در کردستان قرار گرفته است و اوج گیری فعالیت های سراسری اش را با شرکت در کنگره سازمان اکثریت رو

نمائی می کند.

در ماه ژوئیه سال ۲۰۰۸ جمع فعالیت تحت نام کومه له بعد از یک دوره ۵ ساله فعالیت درون تشکیلاتی، بیانیه اعلام تشکیل فراکسیون خود را در سطح علنی منتشر کردند. آنها که تا قبل از اعلام فراکسیون اختلافات خود را در چهارچوب آرایش، شکل و قواره تشکیلاتی ارزیابی می کردند، اینبار امکان پذیری سوسیالیسم در ایران، مبانی برنامه حزب کمونیست و مبانی استراتژی سوسیالیستی و سیستم شورایی در برنامه کومه له برای حاکمیت مردم در کردستان را به زیر سؤال بردند و آشکارا همسویی خود را با گرایشات لیبرالی در جنبش های اجتماعی اعلام کردند. این جریان بعدها تحت نام "روند سوسیالیستی کومه له" به فعالیت خود ادامه داد و بعد از چند تلاش ناموفق برای (یه کخستهته وه ی مالی گه وره ی کومه له) از هم فرو پاشید و اکنون جز نامی بی محتوا چیزی از آن باقی نمانده است.

جدای از این نمونه های تاریخی، نگاهی به برخی از مواضع خود رفیق جمال بزرگپور که اکنون تحت نام تغییر آرایش و ادغام و یکی شدن دو تشکیلات سومین نسخه انحلال حزب کمونیست ایران را به میان آورده است، نگرانی از سرنوشت کومه له بدون حزب کمونیست ایران را باز هم موضوعیت می بخشد. رفیق جمال در فوریه ۲۰۱۲ در نوشته ای داخلی تحت عنوان "ضرورت بازنگری در برنامه کومه له برای حاکمیت مردم در کردستان" در مورد این برنامه چنین اظهار نظر می کند.

"گفته ایم که مردم در محل کار و زندگی دست به کار سازمان دادن شوراها میگردند و امورات خود را بدست میگیرند. این درست اما سؤال اینجاست، جامعه ای که بیش از ۳ دهه (شاید تا وقت اجرای برنامه حاکمیت مورد نظر ما خیلی بیشتر از ۳ دهه) زیر بار سنگین سرکوب و خفقان قرار داشته، جامعه ای که گرایشات دیگر سیاسی و اجتماعی (ناسیونالیسم و مذهب) در آن ریشه دارند، جریان سیاسی دارند، سنت دارند، چنین جامعه ای چگونه می تواند این حرکت تودای و این شکل از اعمال اراده توده ای مورد نظر ما در کردستان را که ممکن است در سطح معینی نیز خود جوش شکل گرفته باشد، با همه موانع و مشکلات سر راه به عنوان مناسب ترین راه برای حاکم شدن مردم بر سرنوشت خویش، حفظ کند و به یک سیستم و به یک روال جا افتاده در اداره جامعه تبدیل کند، آن را در اشکال عالیتر سازمان دهد و در جامعه نهادینه کند؟" (ضرورت بازنگری در برنامه کومه له برای حاکمیت مردم در کردستان)

رفیق جمال در همین نوشته در اشاره به

نواقص برنامه کومه له برای حاکمیت مردم در کردستان می نویسد:

"اگر چه نام برنامه با نام کومه له (یعنی برنامه عمل حزب معینی) است اما در یک دوره معین (کسی نمیتواند مدت آنرا تعیین کند) با آشکار شدن ضعف در قدرت مرکزی تا تأمین شرایطی که ارگانهای حاکمیت توده‌ای بتوانند مستقر و تثبیت گردند (یک دوره انتقالی) جامعه کردستان چگونه اداره خواهد شد؟ واضح است که این کار احزاب است که با اداره جامعه (میگویم احزاب جامعه را اداره خواهند کرد) و پیشبرد سیاست‌های معینی در تلاش خواهند بود که توازن قوا را در جهت جلب پشتیبانی توده‌ای از افق، برنامه و سیاستهای خود سنگینی دهند و در مورد کومه له این تلاش در این جهت خواهد بود که توده‌ای کارگر و زحمتکش را از سموم افکار و عقاید و سیاستهای بورژوا-ناسیونالیسم دور کند." (ضرورت بازنگری در برنامه کومه له برای حاکمیت مردم در کردستان)

به این نوع ایراد گرفتن‌ها از برنامه کومه له برای حاکمیت مردم در کردستان در جریان کنگره پانزدهم کومه له از جانب تعدادی از رفقا از جمله من پاسخ داده شد. و بر این نکته تأکید شد که در شرایطی که جامعه وارد دوره بحران سیاسی و انقلابی می شود و شور و شوق انقلابی اکثریت جامعه را فرا گرفته باشد، توده‌ها برای دخالت مستقیم در سیاست و سرنوشت جامعه به ایجاد نهادهای اعمال حاکمیت خود از جمله شوراهای مردمی می آورند. تشکیل شوراهای مردم در محل‌ها و شهرها با هر گرایش سیاسی که داشته باشند، از جانب کومه له به رسمیت شناخته می‌شوند. در چنین شرایطی، احزاب ناسیونالیست در کردستان با توجه به ملزومات و پیش‌شرط‌های بوروکراتیک سیستم پارلمانی از ابزار حاکمیت خود محروم می‌مانند، اما به سرعت برای اعمال حاکمیت خود و سازماندهی آن تلاش خواهند کرد. در پیش گرفتن سیاست و تاکتیک درست و مسئولانه در قبال احزاب و یا هر شکل دیگر حکومتی، در آن دوره، از ملزومات پیشروی جریان سوسیالیستی و به پیروزی رساندن جنبش کردستان است. اما اتخاذ سیاست و تاکتیک درست در آن شرایط در گرو ارزیابی دقیق از توازن قوای واقعی در جامعه است. در شرایط فعلی هرگونه تعیین سیاست و تاکتیک مشخص برای شرایطی که هنوز به وقوع نپیوسته و توازن قوایی که هنوز ناشناخته است، برنامه‌ریزی برای آن سیاست و تاکتیک معین را تا سطح استراتژی ارتقا می‌دهد و استراتژی سوسیالیستی را در عمل به حاشیه می‌راند. وقتی رفیق جمال می گوید احزاب

جامعه را اداره خواهند کرد، روشن است که در دنیای امروز از نظرگاه احزاب بورژوایی مکانیسم تقسیم قدرت بین احزاب سیاسی شناخته شده است. احزاب از طریق سیستم پارلمانی قدرت را تقسیم می کنند. زمانی که شرکت یا عدم شرکت در پارلمان که امری تاکتیکی است و بسته به سطح آگاهی کارگران و مردم زحمتکش در کردستان تعیین می گردد تا سطح برنامه ارتقا پیدا کند، علیرغم هر نیت خیری که داشته باشید در عمل استراتژی سوسیالیستی را به کنار گذاشته اید.

در واقع رفیق جمال اگر از اراده گرایی در تشکیل حزب کمونیست ایران کارگری نشدن این حزب، و از کارگری نشدن حزب انحلال آن را نتیجه می گیرد، در جنبش کردستان نیز با زیر سؤال بردن امکان پذیری حکومت شورایی در برنامه کومه له برای حاکمیت مردم در کردستان، به زیر سؤال بردن امکان پذیری رشد و گسترش جنبش سوسیالیستی در بعد سراسری، ادعای عدم وجود برنامه روشن و مشخص برای حل مسئله ملی در کردستان و پافشاری بر ضرورت برنامه پردازی برای حاکمیت مشترک احزاب در آینده کردستان عملاً استراتژی سوسیالیستی در جنبش کردستان را به حاشیه می راند.

همه این تحولات تشکیلاتی در یک دهه و نیم گذشته که مورد اشاره قرار گرفت و فاکت‌ها نشان می دهند که نگرانی از اینکه کومه له بدون حزب کمونیست ایران و بدون فعالیت سراسری، در جنبش کردستان غرق شود و گرایش غیر کارگری بر آن غلبه نماید تا چه اندازه پایه واقعی دارد.

رفیق جمال در جای دیگر می نویسد: "اگر بپذیریم که حزب و کومه له در عمل یکی است، دلیل این جدایی در آرایش از هم و تلنبار کردن مجموعه‌ای از وظایف و انتظارات برای چیست؟ چه کسی و چه قشر و طبقه‌ای را در جامعه راضی نگه می دارد و اساساً به کدام نیاز اجتماعی پاسخ می دهد؟ چرا آنچه را که در عمل یکی است در فعالیت خود چون یک تشکیلات منظور نکنیم. ممکن است قربانی کردن حزب یا کومه له از این پیشنهاد نتیجه گرفته شود."

صد البته منظور رفیق جمال که ما را در مقابل این انتخاب قرار می دهد قربانی کردن حزب کمونیست ایران است. بنابراین بیان صریح و روشن سؤال این است که حفظ حکما چه کسی و چه قشر و طبقه‌ای را در جامعه راضی نگه می دارد و...؟ می توان به رفیق جمال اطمینان خاطر داد که قربانی کردن حزب کمونیست آن بخش از چپ جامعه را که به ادای سهم جریان ما

در پاسخگویی به معضلات جنبش سوسیالیسم کارگری ایران امیدوار و خوشبین هستند و آن بخش از طیف گسترده فعالین سوسیالیست جنبش کارگری و جنبش دانشجویی که از میان احزاب و سازمانهای جنبش کمونیستی ایران خود را به ما نزدیک می دانند را خشنود نخواهد کرد. همانطور که ما از انشعاب سازمان‌ها و احزاب درون جنبش چپ و کمونیستی ایران خوشحال نشدیم، انحلال حکما هم چپ ایران را خوشحال نخواهد کرد. در سالهای اخیر صدها فعال کارگری و مدنی به اتهام عضویت در حزب کمونیست ایران دستگیر شده و این اتهام در پرونده شان ثبت شده است. قربانی کردن حکما، خانواده بیش از دو هزار جانباخته کمونیست که در مراسم و یادبودها از آنان به عنوان عضو و کادر حزب کمونیست ایران یاد می شود را آزار خواهد داد.

اما سؤال رفیق جمال ناخواسته و ناگزیر این سؤال را نیز به پیش می کشد، که انحلال یا قربانی کردن حکما چه کسی و کدام گرایش اجتماعی را در جامعه راضی می کند؟ تردیدی نیست که انحلال حزب کمونیست ایران احزاب و جریان‌های ناسیونالیست و کلا گرایش ناسیونالیستی در کردستان ایران و حتی در سطح منطقه را خوشحال خواهد کرد. انحلال حزب کمونیست یکی از پیش شرط‌های شاخه‌های مختلف سازمان زحمتکشان و طیف نزدیک به آنان جهت ورود به پروسه تلاش برای یکی شدن "کومه له‌ها" را تأمین می کند. انحلال حزب کمونیست قطب راست جامعه را خشنود خواهد کرد. اگر غیر از این است می توان برای نظر سنجی هم شده این بحث‌ها را در سطح علنی منتشر کرد تا معلوم شود که مدافعین انحلال حزب کمونیست ایران در خارج از مرزهای تشکیلات ما در کجای صف بندی‌های سیاسی و اجتماعی قرار دارند، و البته این معیار و محک قابل اتکایی برای شناخت جایگاه سیاسی این بحث خواهد شد.

در مورد متدلوزی مارکس و لنین رفیق جمال می نویسد: اگر نه به لنین بلکه به متد مارکس مراجعه کنیم و آنرا الگوی فعالیت خود در همه زمینه‌ها از جمله شکل‌گیری احزاب کارگری قرار دهیم متوجه می شویم که مارکس وقتی می پرسد که کارگران چگونه طبقه‌ای برای خود می شوند، یعنی طبقه‌ای آگاه به منافع خود در جامعه سرمایه داری و آگاه از نقش تاریخی خود در سرنوشتی آن، پاسخ می دهد که کارگران از منافع خود به مثابه یک طبقه از طریق خود مبارزه طبقاتی آگاه می شوند. کارگران اگر قرار است نقش انقلابی ایفا کنند در جریان نبرد روزانه

⇒ شان با سرمایه در فرایند تولید، آگاهی اعتماد به نفس و ضرورت سازمانیابی را به دست می آورند. "رفیق جمال در جای دیگر این جمله مشهور مارکس را یادآور می شود که گفته است "کارگران فقط به نیروی خود آزاد می شوند"، و به دنبال الگوی لنینی تشکیل حزب را در مغایرت با متد مارکس ارزیابی کرده و آن را به زیر سؤال می برد. به باور من رفیق جمال در این نوشته در معرفی و ارزیابی از متد مارکس به خطا رفته است. وقتی مارکس می گوید کارگران در جریان نبرد روزانه شان با سرمایه در فرایند تولید، آگاهی اعتماد به نفس و ضرورت سازمانیابی را به دست می آورند، کارگران فقط به نیروی خود آزاد می شوند، در سطح تحلیل انتزاعی از یک روند تاریخی صحبت می کند، بطوری که بعد از گذشت بیش از ۱۵۰ سال در حالی که چند نسل از کارگران تلف شده اند و طبقه کارگر هنوز خود را آزاد نساخته است، اما این گفته ها هنوز اعتبار تاریخی خود را حفظ کرده اند. مارکس که مبارزه طبقاتی را نیروی محرکه تکامل تاریخ می داند بر این باور است که نیروی منطبق این مبارزه سرانجام طبقه کارگر را به نقش تاریخی خود آگاه می کند و ملزومات سیاسی و سازمانی به زیر کشیدن نظام سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم را فراهم می آورد. مارکس به عنوان یک دیالکتیسین در این سطح از تحلیل انتزاعی فرض را بر این می گذارد که هیچ نیروی دیگری بر خلاف منطق تکامل مبارزه طبقه کارگر وارد عمل نمی شود. مارکس کاملاً آگاه است که این فرض واقعی نیست اما با به کار گرفتن روش دیالکتیکی این سطح از تجرید و انتزاع امکان پذیر می شود. انتزاع به معنای ندیدن مانع ها و فاکتورهایی نیست که سر راه مبارزه طبقه کارگر قرار دارند و گاهی ممکن است ده ها سال تکامل و پیشروی مبارزه طبقه کارگر را به تعویق اندازند، و همچنین به معنای ندیدن عواملی نیست که موجبات تسریع تکامل مبارزه طبقه کارگر می شود، انتزاع به معنای دیدن همه این فاکتورها، اما بحساب نیاوردن آنها در این سطح از تحلیل است. مارکس همه این فاکتورها و عواملی را که وجود دارند و واقعی هستند را می بیند اما در این سطح از تحلیل آنها را نادیده می گیرد تا ما جایگاه و جوهر قانونمندی مبارزه طبقاتی در مناسبات سرمایه داری را بهتر ببینیم. مارکس بر این باور نبود که در جامعه بورژوازی فقط دو طبقه یعنی بورژوا و پرولتاریا وجود دارند، او بویژه در اواسط قرن نوزدهم به وجود اقشار و طبقات دیگر در جامعه و تأثیرات فرهنگ و آراء آنان بر جدال دو طبقه اصلی و بر

نقش سرکوبگرانه دولت و نقش تفرقه افکنانه ناسیونالیسم و مذهب بر مبارزه طبقه کارگر آگاه بود. مارکس می دانست "طبقه ای که وسائل تولید مادی را در اختیار دارد، همزمان کنترل وسائل تولیدی معنوی را داراست، بنابراین آراء و عقاید کسانی که فاقد وسائل تولید معنوی هستند نیز تابع و مطیع آن می گردد". مارکس در این روند تاریخی تکامل طبقه کارگر، حتی شکست های طبقه کارگر و از دست دادن آگاهی و تشکیل این طبقه اجتماعی را می دید، کارگران ممکن است در ابعاد توده ای رفرمیست شوند، به احزاب فاشیستی روی آورند و بربریت به یک خطر واقعی تبدیل شود، اما در یک روند تاریخی همه این فراز و نشیب ها مقطعی از یک روند تکاملی مبارزه طبقه کارگر هستند. مارکس برای رخنه کردن در زیر این نمودها که بعضاً فریبنده اند به آنچه نیروی تجرید می خواند متوسل می شود.

مارکس علاوه بر آگاهی به وجود این عوامل و ده ها عامل بازدارنده دیگر، بر نقش و جایگاه خود و انگلس و کمونیست های معاصر خودش برای آگاه کردن کارگران به مبانی سوسیالیسم علمی و تلاشهای خستگی ناپذیری که برای سازمانیابی کارگران در جریان بود کاملاً آگاه بود، اما همانطور که قبلاً توضیح داده شد مارکس در این سطح از تجرید همه این عامل ها و فاکتورهای بازدارنده و پیش برنده را می دید اما ندیده گرفت تا یک روند تاریخی را مستقل از شرایط مشخص این یا آن کشور و همچنین جایگاه مبارزه طبقه کارگر علیه سرمایه داری به عنوان موتور تکامل تاریخ را بر جسته تر نشان دهد. مارکس هیچگاه از اهمیت نقش عنصر آگاه در تسریع روند تکامل مبارزه طبقه کارگر غافل نبود.

از سوی دیگر برای مارکس بسیار اهمیت داشت که صحت و حقایق تئوری سوسیالیسم علمی و اینکه، آیا این تئوری ها به درستی جهان پیرامون یعنی مناسبات سرمایه داری را منعکس و تفسیر نموده اند را به محک تجربه بزند. برای مارکس پراتیک بهترین معیار برای سنجش حقایق این تئوری است، پراتیکی که بر مبنای تئوری سوسیالیسم علمی دست به تغییر جهان بزند و از این راه صحت و درستی خود را به اثبات برساند. بنابراین مارکس نمی توانست از هیچ تلاشی برای ناظر کردن تئوری سوسیالیسم علمی بر مبارزه طبقه کارگر در ستیز با نظام سرمایه داری دریغ ورزد. چون در تفکر علمی مارکس این پراتیک است که تفکر انسانی را به جامعه پیوند می دهد و اینجاست که مشهورترین تز مارکس در مورد فویرباخ " فلاسفه فقط جهان را به راه های گوناگون

تفسیر کرده اند، اما مسئله دگرگون کردن آن است"، در رویکرد مارکس خود را نشان می دهد. انسان مورد نظر مارکس نه انسان فویرباخ، نه انسان منفعل و نظاره گر روند خودبخودی رویدادها، بلکه انسان مداخله گر و تحول بخش است، و این جوهر ماتریالیسم پراتیکی است که زندگی سرشار از مبارزه مارکس مظهر آن بود. راه دیگر شناخت متد مارکس توجه به فعالیت های سیاسی و زندگی مبارزاتی مارکس است. اگر پراتیک معیار حقیقت است، پراتیک مارکس نیز بهترین معیار برای شناخت متد مارکس است. اگر مارکس تا این اندازه اسیر قدر گرایی و تکامل خودبخودی مبارزه طبقه کارگر بود، چرا تمام زندگی خود را وقف نقد مناسبات سرمایه داری، پایه گذاری مبانی سوسیالیسم علمی و سازمانیابی کارگران و شورش های انقلابی کرد؟ مارکس به کمک انگلس و دیگر دوستانش در سال ۱۸۴۶ کمیته های مکاتبات کمونیستی که مرکز آن در بروکسل بود را ایجاد کردند. مارکس در نامه ای به پرودون و دعوت از وی برای پیوستن به این حرکت سیاسی و پذیرش مسئولیت کمیته مکاتبه در پاریس هدف این کمیته های ارتباطی را تبلیغ سوسیالیستی و برقراری تماس میان سوسیالیست های آلمانی و سوسیالیست های فرانسوی و انگلیسی و ... معرفی می کند. مارکس و انگلس از طریق همین کمیته ها با انجمن عدالت در انگلستان که یک انجمن مخفی بین المللی و عمدتاً متشکل از صنعتگران آلمانی بود ارتباط برقرار نمودند. این انجمن در نتیجه تلاش های مارکس بود که به انجمن یا اتحادیه کمونیست ها تغییر نام داد، ساختار سازمانی اش را در خدمت تأمین دمکراسی درونی عوض کرد و شعار "کارگران جهان متحد شوید" را جایگزین شعار قدیمی و مبهم "همه انسان ها برابرند" نمود. در کنگره دوم اتحادیه کمونیست ها بود که وظیفه تدوین برنامه این اتحادیه بصورت مانیفست کمونیست بر عهده مارکس و انگلس قرار گرفت. این تلاش ها نشان می دهد که مارکس نه تنها اسیر قدرگرایی نبوده بلکه تا چه اندازه به تبلیغ سوسیالیستی، عمل سازمانیافته و متشکل سوسیالیست ها و فورموله کردن و بیان روشن اهداف این فعالیت ها پر بها داده است. مارکس برای فعالیت اتحادیه کمونیست ها چنان اهمیتی قائل بود که بعد از شکست انقلاب ۱۸۴۸ و لطماتی که این تشکیلات متحمل شد، دوباره به تجدید سازمان آن اقدام نمود و در بیانیه مفصلی که در ماه مارس سال ۱۸۵۰ خطاب به اعضای اتحادیه کمونیست ها منتشر می کند بر ضرورت تلاش کارگران، و بویژه اتحادیه ی کمونیستی،

به جای اینکه بار دیگر خود را تا حد تحسین کنندگان دمکرات ها پایین آورند، جهت فعالیت برای ایجاد تشکیلات مستقل کارگران در دو سطح علنی و مخفی تأکید می نماید. جدای از این فعالیت ها و روابط گسترده ای که با چهره های انقلابی و نهادهای دمکراتیک معاصر خود داشت، حضور مارکس در نشست مؤسس انجمن بین الملل اول کارگران در لندن در سال ۱۸۶۴ و عضویت وی در شورای عمومی منتخب بین الملل و ارزش و جایگاهی که وی برای فعالیت های خود در این انجمن قائل بود به روشنی ما را با متد انقلابی مارکس آشنا می کند. مارکس اگر چه هژمونی فکری بر بین الملل اول نداشت اما با نوشتن اکثر بیانیه ها و خطابه ها و حضور در بخش بزرگی از کارهای اداری و ارتباطی به یکی از رهبران فعال بین الملل اول تبدیل شد. توجه به یکی از نامه های مارکس که در اول ژانویه ۱۸۷۰ از جانب هیئت اجرائیه بین الملل اول به کمیته فدرال سوئیس نوشته شده نشان می دهد که مارکس تا چه اندازه به بردن آگاهی سوسیالیستی به میان کارگران اهمیت داده است. مارکس می نویسد: "انگلیسی ها از تمام شرایط مادی لازم برای تحقق یک انقلاب اجتماعی برخوردارند، اما آنچه آنان فاقدشند همانا شور انقلابی و روحیه تعمیم دادن امور است. این بیماری را تنها هیأت اجرائیه بین الملل می تواند درمان کند. گسترش و بسط یک جنبش واقعا انقلابی در این کشور و در پی آن در سایر کشورها را هیأت اجرائیه می تواند تسریع کند. دستاوردهای بزرگی که به نقد در این زمینه بدست آورده ایم حتی توجه برجسته ترین و فاضل ترین روزنامه های طبقه حاکم را به خود جلب کرده است ... از اعضای به اصطلاح مترقی مجلس عوام و مجلس اعیان دیگر حرفی نزنیم. این حضرات که تا چندی پیش نفوذ قابل توجهی بر رهبران جنبش کارگری انگلیس داشتند، حالا علنا ما را متهم می کنند که روحیه انگلیسی کارگران انگلیس را مسموم و خفه کرده و آنان را به سوی سوسیالیسم انقلابی رانده ایم". (کلیات آثار مارکس و انگلس)

در جای دیگر رفیق جمال به نقل قولی از سخنرانی مارکس خطاب به نمایندگان تردیونیست های آلمانی در سال ۱۸۶۹ اشاره می کند که گفته است: "اتحادیه های صنفی آموزشگاه سوسیالیسم هستند. در اتحادیه های صنفی است که کارگران به خود آموزش داده و سوسیالیست می شوند زیرا در مقابل چشمان آنها هر روز مبارزه با سرمایه داران در جریان است."

از آنجا که رابطه تنگاتنگی بین مبارزات اقتصادی طبقه کارگر و رشد آگاهی سیاسی و سازمانیابی آن وجود دارد، این گفته مارکس نشانه رویکرد بسیار مثبت وی نسبت به مبارزه اقتصادی کارگران و جایگاهی که اتحادیه های کارگری در آن دوره در برانگیختن و هدایت این مبارزات داشتند، می باشد. مارکس به حق با آن دسته از سوسیالیست های روزگار خود که به مبارزه اقتصادی کارگران به دیده تحقیر می نگریستند سر سخنانه مخالفت می کرد. از همین رو این گفته مارکس را باید بر متن شرایط سیاسی و اجتماعی آن دوره در آلمان و نقشی که اتحادیه های کارگری در سازماندهی مبارزات کارگران داشتند مورد ارزیابی قرار داد و نباید یک قانونمندی جهانشمول برای همه دوران را از آن نتیجه گرفت. شاید مارکس در آنزمان در مخالفت با آنان که مبارزه صنفی کارگران را تحقیر می کردند و به مبارزه اتحادیه کم بها می دادند، برای ایجاد تعادل زیاده از حد میله را به طرف خود خم کرد. بی جهت نبود که انگلس در سال ۱۸۹۰ گفت:

"به خاطر این حقیقت که اشخاص جوان تر گاهی تأکیدی بیش از حد روی جنبه اقتصادی می نمایند، مارکس و من تا حدی مستحق سرزنش هستیم. ما مجبور بودیم که در مقابل مخالفین خویش که آن را تکذیب می نمودند، بر روی این اصل عمده تأکید بیشتری بنماییم و همیشه نیز زمان و مکان و یا فرصت این را نداشتیم که حق عناصر دیگری را که در این رابطه چند جانبه سهمیم هستند را ادا کنیم." (نامه انگلس به بلوک در منتخب مکاتبات مارکس و انگلس)

جدای از این گفته هشدار آمیز انگلس تجربه تاریخی نیز نشان داد که اتحادیه های کارگری تحت تأثیر سوسیال دمکراسی در اروپا نه تنها از تکامل آگاهی اتحادیه ای به آگاهی سوسیالیستی ممانعت بعمل آوردند بلکه تا مغز استخوان به دامن رفرمیسم بورژوازی در غلطیدند. امروز در اروپا اتحادیه های کارگری به یکی از مانع های سر راه گسترش آگاهی سوسیالیستی و انقلاب کارگری تبدیل شده اند و کارگران برای روی آوری به راه کارهای انقلابی باید از سد اتحادیه ها عبور کنند.

رفیق جمال با این دریافت وارونه از تزها و متدولوژی ماتریالیستی مارکس به سراغ متدولوژی لنین می رود و با اشاره به موقعیت دشوار و وضعیت نابسامان طبقه کارگر ایران در سالهای بعد از انقلاب ۱۳۵۷ نتیجه می گیرد که طبقه کارگر ایران در آن دوره "با کدام حساب و کتاب در مبارزه سیاسی و طبقاتی در موقعیت سازمان دادن تشکل سیاسی و طبقاتی و تحزب

یابی برای خود قرار می گیرد؟" مگر پیشستانان کمونیست در شرایط کنونی به دانش برسند. چون طبق الگوی لنینی تشکیل حزب "آگاهی توده های کارگر نمیتواند یک آگاهی طبقاتی واقعی باشد، مگر آنکه کارگران یاد بگیرند که چگونه تمام نموده های زندگی فکری، اخلاقی و سیاسی هر طبقه اجتماعی دیگر را مورد مذاقه قرار داده و بیاموزند که در عمل تحلیل ماتریالیستی را در مورد کلیه جنبه های زندگی و فعالیت کلیه طبقات و اقشار و گروه های مردم بکار گیرند." این گفته لنین در چه باید کرد است و در جایی دیگر در همانجا با توجه به آنچه گفته شد نتیجه می گیرد که: "آگاهی سیاسی طبقاتی فقط از بیرون به کارگران داده می شود، یعنی خارج از مبارزه اقتصادی و خارج از حیطه روابط بین کارگر و کارفرما." البته اگر رفیق جمال جمله اول پاراگرافی که از لنین نقل کرده را می آورد، موضع لنین روشن تر بیان می شد. لنین در جمله اول همین پاراگراف گفته: آگاهی طبقه کارگر نمی تواند یک آگاهی طبقاتی واقعی باشد مگر اینکه کارگران تعلیم داده شوند که تنها و تنها با دیدی سوسیال دمکراتیک در مقابل تمام موارد استبداد، خفقان، خشونت و سوء رفتار که در مورد هر طبقه اعمال شود عکس العمل نشان دهد." (لنین - چه باید کرد)

بعداً رفیق جمال از منظر خودش این گفته های لنین را با "متد مارکس" مقایسه می کند و نتیجه می گیرد "مارکس چپی را که انقلاب را نه برآیند واقعیت های مادی جامعه بلکه نتیجه فعالیت اراده (کمونیست ها بمثابه پیشستانان طبقه در شرایط کنونی) میداند نکوهش می کرد."

اینجا البته بحث بر سر تحزب یابی کارگران است و نه انقلاب، اما از این مغلطه کاری که بگذریم، آیا واقعا از نظرگاه مارکس، لنین شایسته نکوهش کردن است؟ چنین است، اگر تزه های لنین در چه باید کرد را از زمینه های تاریخی و شرایط سیاسی و اجتماعی مشخص آن دوره جدا کرد و به آن جنبه عام و جهان شمول داد. برای شناخت جایگاه تزه های لنین در "چه باید کرد" اگر چه این جمع بندی ارنست مندل تا حدودی حق مطلب را ادا می کند اما باید بیشتر به آن پرداخت.

"تروتسکی هم درست مانند منشویک ها و رزالوکزامبورگ، با لنین برخوردی ناعادلانه داشت. زیرا تزه های "چه باید کرد" را از زمینه ی تاریخی مشخص و محدودشان جدا می کرد و به آن ها جنبه یی عام و جهان شمول می داد که اصولاً مورد نظر لنین نبود. قصد لنین از نوشتن این اثر این بود که وظایف اساسی

یک حزب غیر علنی را در تدارک یک جنبش توده‌ی وسیع و گسترده‌ی مستقل کارگری مطرح سازد. "چه باید کرد" هدفی جز این نداشت. لنین به هیچ وجه قصد نداشت که نظریه‌ی عام درباره‌ی مناسبات حزب - طبقه ارائه دهد، یا این که طبقه‌ی می‌بایستی تابع حزب باشد. لنین در همین "چه باید کرد" جملات زیر را که می‌توانست از قلم رزالوکزامبورگ یا تروتسکی نیز تراش کند، نوشته است: «سازمان انقلابیون حرفه‌ی تنها در ارتباط با طبقه‌ی واقعاً انقلابی معنا دارد که به طور خودانگیخته درگیر مبارزه می‌گردد...» (ارنست مندل - پیرامون رابطه خودسازماندهی طبقه کارگر با حزب پیشاهنگ)

در اشاره به زمینه‌های تاریخی بحث لنین در مورد تحزب یابی کمونیستی کارگران، باید توجه داشت که لنین در یک جامعه عقب مانده سرمایه داری و زیر سلطه استبداد تزاری و تحت حاکمیت اختناق شدید سیاسی و سرکوب فعالیت می‌کرد و در این رابطه موقعیت متمایزی با وضعیت بسیاری از کشورهای اروپای غربی دوران مارکس و انگلس داشت. اگر در دوران مارکس انجمن‌های کارگری و محافل روشنفکران انقلابی و سوسیالیست از امکان تجمعات علنی و از آزادی نسبی مطبوعات برخوردار بودند، در روسیه دستگاه حاکم حتی سایه کمونیست‌های انقلابی را با تیر می‌زد. بنابراین تأکید لنین بر ضرورت ایجاد سازمان انقلابیون حرفه‌ای با انضباط آهنین بیش از هر چیز انعکاس و جود اختناق سیاسی و شدت سرکوب بود. لنین بر این باور بود که تنها در اینصورت می‌توان ادامه کاری تشکیلات کمونیستی و کارگری را تضمین کرد. لنین در حالی که ضرورت سیاسی و طبقاتی یک حزب کمونیستی را شدیداً احساس می‌کرد بر این باور بود که در زیر فشار اختناق تزاری، انقلابیون کمونیست و پیشروان جنبش کارگری روسیه نمی‌توانند حزبی از نوع سوسیال دموکراسی آلمان با پایه وسیع کارگری را تشکیل دهند.

تازه لنین در حالی از ضرورت ایجاد حزب انقلابیون حرفه‌ای سخن می‌گفت که طیف نسبتاً وسیعی از فعالین و پیشروان جنبش کارگری به دور سوسیال دموکراسی روسیه حلقه زده بودند و لنین مدام تأکید می‌کرد که طبقه کارگر به دلایل عینی اقتصادی بهتر از هر طبقه دیگری در جامعه سرمایه داری قابلیت سازماندهی دارد، و می‌گفت اگر چنین شرایطی موجود نباشد سازمان انقلابیون حرفه‌ای به یک اسباب بازی، یک ماجراجویی، یک نمای تو خالی بدل می‌گردد. تلاش‌های لنین برای ایجاد حزب

به معنی تلاش جهت تحمیل چیزی از بیرون به جنبش کارگری نبود، بلکه هدفش گردآوری متعهدترین عناصر درون جنبش کارگری روسیه بود تا بتوانند کوشش‌های خود را هم‌آهنگ کنند و بکوشند توده کارگران را به آنچه باید انجام داد، جلب کنند، تا قادر شوند به کمک حزب کمونیست ایدئولوژی حاکم بر جامعه را در کلیه ابعادش به چالش بکشند.

بنابراین آنجا که رفیق جمال می‌نویسد: (طبقه کارگر) "با کدام حساب و کتاب در مبارزه سیاسی و طبقاتی در موقعیت سازمان دادن تشکل سیاسی و طبقاتی و تحزب یابی برای خود قرار می‌گیرد؟" مگر پیشتازان کمونیست به دانش برسند. "و با طعنه و کنایه می‌خواهد به خواننده چنین القاء کند که لنین پیشتازان کمونیست را جایگزین طبقه کارگر می‌کند، ابداً منصفانه نیست، چون قاطع‌ترین مبارزه علیه نادرینیک‌های روسی که عمل انقلابی را جانشین جنبش کارگری و توده‌ای می‌کردند توسط همین لنین انجام گرفت.

این موضع رفیق جمال از این نگرش نادرست در مورد جایگاه و ضرورت‌هایی که تحزب یابی کمونیستی کارگران از آن نتیجه می‌شود و بر بخش زیادی از نوشته‌های سایه افکنده است ناشی می‌گردد. رفیق جمال از این تز درست که "حزب کمونیست از انقلاب پرولتری نتیجه می‌شود. باید پاسخگو به نیازهای انقلاب پرولتری باشد." این نتیجه‌گیری نادرست را می‌گیرد که حزب باید در دوره انقلابی تشکیل شود. رفیق جمال می‌نویسد: "آیا پرولتاریای ایران در مقطع تشکیل حزب، در تدارک انجام انقلاب پرولتری بود که میبایست حزب خود را برای پاسخگویی به نیازهای این دوره یا انقلاب خود سازمان دهد؟ آیا در دل اختناق سیاسی که رژیم تازه به قدرت رسیده جمهوری اسلامی برای به عقب راندن انقلاب حاکم کرده بود، ملزومات و امکانات مادی و عینی برای ساختن حزبی که قاعدتاً حکایت از توازن قوای دیگری در جدال کارگران با سرمایه داران و دولت حامی آنها می‌کند، میتوانست وجود داشته باشد؟"

برخلاف درک رفیق جمال، بر اساس آموزش‌های ماتریالیسم تاریخی تحزب یابی کمونیستی کارگران از موقعیت عینی طبقه کارگر در تولید اجتماعی و نقش تاریخی‌ای که ضرورت دگرگون کردن انقلابی مناسبات تولید سرمایه داری بر دوش طبقه کارگر نهاده است، نقش دولت به مثابه ارگان حاکمیت طبقه سرمایه دار برای سرکوب و تحمیل کارگران، رشد ناموزون آگاهی کارگران و ضرورت مقابله همه جانبه با ایدئولوژی حاکم بر جامعه که ایدئولوژی سرمایه داری است نتیجه می‌شود.

بنابراین طبقه کارگر اتفاقاً قبل از وارد شدن به دوران تلاطم‌های سیاسی و انقلابی باید در تدارک تهیه ملزومات ایجاد حزب کمونیستی خود باشد تا بتواند مهر خود را به تحولات انقلابی بکوبد. در جریان کمون پاریس از آنجا که طرفداران سوسیالیسم علمی گروه کوچکی را تشکیل می‌دادند این هواداران بلانکی بودند که در ترکیب کمیته مرکزی گارد ملی دست بالا را داشتند و پرودونیست‌ها هم اقلیت آن را تشکیل می‌دادند، علیرغم ایفای نقش انقلابی اما هر کدام از این دو جریان که در مقایسه با طرفداران سوسیالیسم علمی سازمانیافته تر بودند، مهر محدودنگری‌های خود را بر کردارهای سیاسی و فرمان‌های اقتصادی کمون کوبیدند. طبقه کارگر ایران به دلیل اینکه نتوانسته بود در دوره قبل از انقلاب ۵۷ حزب کمونیست خود را بنا به مقدرات آن دوره که نمی‌توانست یک حزب توده‌ای کارگری باشد ایجاد کند، نتوانست مهر خود را به انقلاب بزند. طبقه کارگر تونس و مصر با اینکه با اعتصابات خود نقش غیر قابل انکاری در به زیر کشیدن رژیم‌های دیکتاتوری حاکم در دل تحولات انقلابی سال‌های اخیر ایفا کردند اما فرصت پیدا نکردند که در دوره انقلابی حزب کمونیستی کارگران را ایجاد کنند. همه این تجربه‌های تاریخی نشان می‌دهد که اگر طبقه کارگر قبل از وارد شدن به دوره‌های انقلابی به حزب کمونیستی و طبقاتی خود مسلح نباشد در عمل عرصه نبرد را به بورژوازی سر تا پا متشکل و مسلح می‌بازد.

در جای دیگر رفیق جمال این گفته‌ی لنین را که: آگاهی سیاسی طبقاتی فقط از بیرون به کارگران داده می‌شود، یعنی خارج از مبارزه اقتصادی و خارج از حیطه روابط بین کارگر و کارفرما<sup>۱۱</sup> از زمینه تاریخی خود جدا کرده، تا سطح متدولوژی لنین ارتقا می‌دهد و آن را در تقابل با متدولوژی مارکس ارزیابی می‌کند. لنین این بیان و فورمولبندی را در مقابله با اکونومیست‌ها در جنبش کارگری روسیه بکار برده است. لنین در عین حال که نقش مبارزه اقتصادی در ارتقای آگاهی کارگران را به رسمیت می‌شناسد، اما با مطلق‌گرایی اکونومیست‌ها که مبارزه اقتصادی بطور خود بخودی به آگاهی سیاسی و طبقاتی تکامل پیدا می‌کند مخالف بود. تردیدی نیست لنین با این اعتقاد و نگرانی که اکونومیست‌ها با بی‌وظیفه کردن کارگران در پرداختن به مبارزه سیاسی و محدود کردن مطلق آنها به مبارزه اقتصادی و به ناگزیر با دست کشیدن از رهبری کارگران در جریان انقلاب عملاً رهبری سیاسی

را به بورژوازی واگذار می‌کنند، این



در دمکراسی های بورژوازی غرب نیز بهره مند هستند و زیر تازیانه سرکوب رژیم هاری مانند جمهوری اسلامی قرار ندارند، کارگری نشده اند. با این وصف به این امید که نوبت آنها نیز فرا خواهد رسید با شور و شوق به فعالیت خود ادامه می دهند. اشاره به این نمونه ها و مشاهده ده ها نمونه دیگر برای توجیه موقعیت کنونی حکا نیست بلکه بدان منظور است که معضل کارگری نشدن را در قد و قامت واقعی اش ببینیم، زمینه ها و شرایط دشوار فعالیت خودمان را بشناسیم. "حزب کمونیست ایران کارگری نشد چون از روز اول اراده گرایانه تشکیل شده است"، نمی تواند علل ناتوانی چپ رادیکال سوسیالیست در عجب شدن با مبارزه طبقه کارگر را توضیح دهد.

حکا در شرایطی تشکیل شد که نیروهای اصلی تشکیل دهنده آن، اتحاد مبارزان کمونیست و کومه له اگر چه توانسته بودند خود را زیر آوار تحریفات سوسیالیسم خلقی و ناسیونالیسم ایرانی از مارکسیسم بیرون بکشند و درکی ارتدکسی از مارکسیسم را در سطح جنبش رواج دهند، اما به هیچ سنت جاافتاده ای از فعالیت کمونیستی و فعالیت در زمینه تحزب یابی کمونیستی کارگران متکی نبودند. اگر حضور پر قدرت طبقه کارگر ایران در جریان انقلاب ۵۷ و مراجعه به خود مارکس و آثار کلاسیک مارکسیستی غلبه بر افکار و آراء پوپولیستی در جنبش چپ ایران را در دل یک مبارزه نظری فشرده امکان پذیر کرده بود، اما زنده کردن روش ها، سبک کار و سنت های فعالیت کمونیستی و تحزب یابی کارگران کاری به مراتب دشوارتر بود. روش ها و سنت های فعالیت کمونیستی در میان کارگران زیر آوار شکست انقلاب اکتبر مدفون شده بودند. چون روش ها و سنت های فعالیت کمونیستی و کارگری حزب بلشویک که طبقه کارگر را در موقعیت رهبری انقلاب اکتبر قرار داد در هیئت هیچ سازمان و حزبی جریان و پیوستگی پیدا نکرد تا فعالیت نسل ما مبارزین کمونیست بر متن این تجارب و سنت ها قرار گیرد و تداوم یابد. نسل ما کمونیست های متشکل در حکا به عنوان بخشی از یک گرایش وسیع تر اجتماعی می بایست در جریان مبارزه روزمره سبک کار کمونیستی را در کلیه عرصه های تبلیغ و ترویج و سازمانیابی کارگران و در عرصه تعیین تاکتیک و سیاست کارگری و مناسبات درون تشکیلاتی احیا می کردیم تا بتوانیم سهم خودمان در پر کردن شکافی تاریخی که فعالیت آگاهانه و تحزب یافته کمونیستی را از سوخت و ساز درونی طبقه کارگر جدا می کرد ادا کنیم. در دوره تدارک تأسیس

همه اینها باید اذعان کرد که نه لنین و نه حزب بلشویک موجودات بی عیب و نقصی نبودند، آنها نیز محصول شرایط مبارزه طبقاتی در سرزمین روسیه بودند و در کوره داغ مبارزه سیاسی و طبقاتی آبدیده شده و تکامل پیدا کردند. اگر کسی بخواهد به جوانب مختلف این حقیقت پی ببرد که طبقه کارگر چه جایگاهی در افکار و باورها و پراتیک لنین در زمینه تحزب یابی کمونیستی و ایفای نقش در تحولات انقلابی داشت باید به آثار لنین و نقشی که وی در رهبری حزب بلشویک و تأمین رهبری طبقه کارگر بر انقلاب کارگری روسیه ایفا نمود بپردازد. لنین همه دوره های زندگی مبارزاتی خود را وقف ارتقاء آگاهی و سازمانیابی کارگران برای به ثمر رساندن انقلاب کارگری کرد. ارزیابی از نقش و پراتیک لنین بر متن تکامل جنبش کارگری روسیه و نقشی که این طبقه اجتماعی در تحولات انقلابی ایفا کرد، نشان می دهد که بر خلاف درک رفیق جمال، متدولوژی لنین، چیزی بیش از وفاداری عملی به ماتریالیسم مارکس یعنی ماتریالیسمی که دیالکتیک رابطه متقابل پراتیک انسانی به جهان عینی را دریافته است نیست.

### چرا حزب کمونیست کارگری نشد؟

این سؤال که چرا حزب کارگری نشد و تلاش برای پاسخگویی به آن نه تنها ایرادی ندارد بلکه می تواند به سهم خود به تقویت و پویایی سنت های فعالیت کمونیستی در کلیه عرصه های فعالیت حزب و کومه له یاری رساند و کوشش برای هماهنگ کردن بافت تشکیلاتی حزب در مقیاس سراسری با مضمون فعالیتش را تقویت کند. اما سؤال چرا حزب کارگری نشد باید بر متن تجزیه و تحلیل علل کارگری نشدن و غیر اجتماعی ماندن جریان های چپ رادیکال و سوسیالیست نه تنها در سطح ایران بلکه در سطح جهان در یک قرن گذشته پاسخ بگیرد. کارگری نشدن حزب کمونیست ایران پدیده ای منحصر به این جریان نیست بلکه این موقعیت خصلت نمای همه سازمان ها و احزاب و نیروهای چپ رادیکال و سوسیالیست در سطح جهان است. چرا حزب سوسیالیست کارگران بریتانیا که نظریه پردازان مارکسیست خوش نامی در رهبری آن حضور داشتند کارگری نشد و هنوز حزب کارگر با سیاست های بورژوا رفرمیستی اش نفوذ بیشتری در میان کارگران دارد؟ چرا حزب کارگران سوسیالیست انقلابی در فرانسه کارگری نشد و هنوز حزب کمونیست فرانسه با مواضع بورژوا رفرمیستی اش پایه کارگری تری دارد؟ چرا حزب مارکسیست لنینیست آمریکا با مواضع انقلابی و رادیکالش کارگری نشد؟ هیچ یک از این احزاب که از نعمات فعالیت

فورمولبندی "افراطی" را بکار برده است. لنین در نوشته های دیگرش بطور روشن تر نگرانی خود را در قبال گرایش اکونومیستی در جنبش کارگری روسیه بیان کرده است. برای نمونه در جزوه "جنبش مستقل کارگری در پیکار دمکراتیک" می نویسد:

"ابوجایا میسل دائماً در انواع مایه ها برای کارگران نغمه سرمی دهد که «متشکل شوید!»؛ و همه هواداران گرایش «اکونومیستی» این نغمه را بازمی خوانند. ما البته به این فراخوان مهر تصدیق می زنیم ولی اینرا نیز اضافه می کنیم: متشکل شوید! اما نه فقط در انجمنهای تعاونی، برای صندوق اعتصاب و در محفلهای کارگری، بلکه همچنین در یک حزب سیاسی و برای مبارزه مصممانه علیه حکومت خودکامه و علیه تمامی جامعه سرمایه داری. بدون چنین تشکیلاتی، پرولتاریا هرگز به مبارزه آگاهانه طبقاتی نخواهد رسید؛ بدون چنین تشکیلاتی، طبقه کارگر محکوم به ناتوانی است. طبقه کارگر تنها به کمک صندوق اعتصاب، محفلهای مطالعه و انجمنهای تعاونی، هرگز قادر نخواهد بود رسالت عظیم تاریخی خود، یعنی رها ساختن خود و تمام مردم روسیه از یوغ بردگی سیاسی و اقتصادی را به انجام رساند. تاکنون هیچ طبقه ای در تاریخ بدون تحویل دادن رهبران سیاسی و نمایندگان برجسته خود، که قادر به سازماندهی جنبش و رهبری آن باشند، به قدرت نرسیده است. طبقه کارگر روسیه دیگر نشان داده است که می تواند چنین مردان و زنانی را تحویل دهد". (جنبش مستقل کارگری در پیکار دمکراتیک - لنین)

تازه از اینها گذشته لنین یک سال بعد از نوشتن "چه باید کرد"، در کنگره دوم حزب سوسیال دمکرات روسیه که در اواخر ژوئیه ۱۹۰۳ آغاز بکار کرد در پاسخ به انتقادات مارتینف و آکیمف در جمع بندی سخنانش می گوید: "ما همه الان می دانیم که اکونومیست ها میله را به یک طرف خم کرده بودند. برای راست کردن این میله لازم بود که آنرا به جهت دیگر خم کرد، و این کاری است که من انجام داده ام. ایمان دارم که جنبش سوسیال دمکراتیک روسیه همواره با قدرت تمام میله ای را که بوسیله هر اپورتونیسمی خم شده باشد، راست خواهد کرد. و بنابراین میله ما همیشه راست ترین و مناسب ترین برای عمل خواهد بود." (شرح جلسات کنگره دوم حزب کارگر سوسیال دمکرات روسیه - بخش دوم)

منظور از تأکید بر این فاکت ها فقط مد نظر قرار دادن زمینه های تاریخی مشخص برخی از بحث های لنین در "چه باید کرد" بود. با

حکا و تا گذشت ۵، ۶ سال از عمر آن تلاش های مؤثری در زمینه احیای سبک کار و سنت ها فعالیت کمونیستی انجام گرفت. تبلیغات، ادبیات و فرهنگ سیاسی و جهت گیری های کارگری حزب در زمینه های مختلف علیرغم کمبودهایی که داشت، اگر چه در فضای مختنق حاکم بر ایران بازتاب اجتماعی مشهودی پیدا نکرد اما بر فرهنگ سیاسی چپ ایران تأثیر گذاشت، بطوریکه هر تاریخ نویس منصفی می تواند ابعاد تأثیرات مثبت حکا بر جنبش کمونیستی ایران را ببیند. اگر این روند ادامه می یافت کمونیسم در ایران در موقعیت بمراتب بهتری قرار می گرفت. اما این روند ادامه نیافت و تحت تأثیر تحولات بیرون از ما، همین دستاوردها به دستاویزی برای تعقیب اهداف محدود سیاسی و تشکیلاتی و به ابزاری برای دست بالا پیدا کردن در کشمکش های درون تشکیلاتی تبدیل شدند. سرانجام جریان کمونیسم کارگری از حزب انشعاب کردند. حزبی که بجا ماند تنها یک حزب ضربه خورده و ضعیف شده نبود، بلکه حزبی بود که به مرز انحلال رسیده بود و نیمه کاره ماندن روند تلاش برای گسست کامل از روش ها و سبک کار خورده بورژوازی بر شدت بحران افزوده بود. سبک کار کمونیستی در حزب به سنت جا افتاده ای در تشکیلات تبدیل نشده بود تا کارها بر روی غلطک آن جریان پیدا کنند.

اما گذشته از پیامد ماندگار بحران های سیاسی و تشکیلاتی، باید اذعان کرد، ما نسلی از کمونیست ها هستیم که نه تنها آوار شکست انقلاب ۵۷ بلکه آوار شکست انقلاب اکتبر و همه جنبش های انقلابی در قرن بیستم را نیز بر دوش می کشیم. عروج استالینسم و پیگیری اهداف و آرمانهای بورژوازی عظیمت طلب روسی تحت نام سوسیالیسم و شکست انقلاب اکتبر، نه تنها سبک کار و سنت های فعالیت کمونیستی را زیر آوار خود مدفون کرد، بلکه جریان سوسیالیستی منتقد در سطح جهان را نیز چند شاخه کرد. رژیم خودکامه استالین و کنترل مطلق که بر جنبه های مختلف زندگی، افکار و هستی شهروندان اعمال می کرد و معرفی آن از طرف زرادخانه تبلیغات بورژوازی به نام سوسیالیسم طی چندین دهه، مستقیماً فعالیت کمونیستی را تحت فشار قرار داده بود. بمباران تبلیغاتی دنیای سرمایه داری بر علیه کمونیسم پس از این شکست و عدم وجود جریان های پرنفوذ و منسجم به لحاظ سیاسی و نظری برای مقابله با این تهاجم تبلیغاتی نیز عامل مهمی در گسترش یأس و نومیدی در میان کارگران و حتی بسیاری از جریاناتی که تحت نام کمونیست فعالیت می کردند، گردید. با این

وصف ما شاهد بودیم که نه تنها دوران عروج و اقتدار استالینسم، بلکه فروپاشی رژیم های خودکامه در روسیه و بلوک شرق هم فعالیت کمونیستی را دشوارتر کرد. از سوی دیگر پیشینه ی بسیاری از احزاب و سازمان های که رژیم های ساقط شده بلوک شرق را به نوعی سوسیالیست یا دست کم، دولت های کارگری "منحرف" می دانستند، بدینی کارگران نسبت به کمونیست ها را افزایش داد. گذشته از پیامدهای مخرب انحطاط سوسیالیسم بورژوازی در روسیه، سرنوشت انقلاب چین، بن بست سوسیال دمکراسی و جریان کمونیسم اروپایی، سرنوشتی که جنبش انقلابی در اسپانیا و ایتالیا پیدا کرد و ... همه و همه اینها به انسجام سیاسی و ایدئولوژیک جناح راست بورژوازی در برابر سوسیالیسم کارگری انجامید. این روند اجتناب ناپذیر بود چون بن بست شاخه های مختلف کمونیسم بورژوازی نه در برابر تعرض و پیشروی سوسیالیسم کارگری که فاقد قدرت اجتماعی بود بلکه در برابر جناح راست بورژوازی بین المللی انجام گرفت.

بنابراین برای پاسخ به این سؤال واقعی که چرا کمونیسم کارگری نشد، نه تنها باید عامل اختناق سیاسی و سرکوب و اوضاع فلاکتناز اقتصادی کارگران در کشورهای به اصطلاح جهان سوم و سلطه رفرمیسم در کشورهای پیشرفته صنعتی، بلکه باید عوارض ویرانگر سیر رشد و اضمحلال شاخه های مختلف کمونیسم بورژوازی در عصری که گلوبالیزه شدن معنای عملی پیدا کرده است، بطور جدی مد نظر قرار گیرد. بی جهت نبود که برخی از نظریه پردازان مارکسیست در حاشیه ماندن نیروهای رادیکال سوسیالیست در جنبش ضد سرمایه داری بین المللی و جنبش ضد جنگ را محصول دوران طولانی شکست ها و ناامیدی نیروهایی که نظام سرمایه داری را به مبارزه طلبیدند ارزیابی کردند. زمانی که انقلاب ها شکست خورده اند، فعالان قربانی شده اند و تلاش های شان به پراکندگی منتهی شده است، ایده های انقلابی و کمونیستی بازتاب اندکی در بین کارگران پیدا می کند. کارگرانی که این همه شکست و پراکندگی را تجربه کرده اند گاه از نفس افتاده خسته و سرخورده شده و گاه برای دورانی به ایده های غیر سوسیالیستی میل پیدا می کنند. این دوران هر چند گاه طولانی هم باشند اما گذرا هستند، باید از این دوران عبور کرد.

حزب کمونیست ایران بنا به سابقه درخشان تاریخی و پایبندی اش به دفاع از منافع کارگران، بنا به پیوندهای عمیقی که با کارگران و مردم زحمتکش و ستم دیده کردستان دارد، بنا به

اعتباری که در میان نیروهای جنبش چپ و کمونیستی ایران از آن برخوردار است، بنا به برنامه، استراتژی سیاسی و مبانی تاکتیکی روشنی که دارد؛ چنانکه ظرفیتهای خود را در زمینه های مختلف ارتقا دهد می تواند به ظرف فعالیت رهبران و پیشروان جنبش کارگری ایران تبدیل شود.

## چه باید کرد؟

با تمام آنچه گفته شد، وضعیت حزب مطلوب نیست و باید تغییر کند. کلیه عرصه های فعالیت حزب نیاز به اصلاح و بهبود دارند. از آنجا که از معدود جریان هایی هستیم که نه تنها استراتژی سیاسی حزب را مدون کرده ایم، بلکه در قبال جنبش های اصلی اجتماعی مانند جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش کردستان و جنبش دانشجویی نیز استراتژی سیاسی تدوین شده ای را تعقیب می کنیم، روشن کردن رؤس اصلاحاتی که باید انجام بگیرد کار دشواری نیست. چون اگر برنامه حزب چه می خواهیم ها را روشن می کند، استراتژی سیاسی حزب و استراتژی ما برای دخالت در جنبش های اجتماعی به ما نشان می دهد که از چه مسیری این اهداف برنامه ای را تعقیب کنیم، یعنی یک قدم ما را به پراتیک نزدیک تر می کند. استراتژی سیاسی در واقع حلقه واسط بین برنامه و پراتیک تشکیلات است و اصلاحات باید در کار و فعالیت ما در همین مسیر انجام بگیرد. اما باز با این واقعیت روبرو می شویم که وظایف زیاد و سنگین است و کادر کم داریم و همین ایجاد می کند که برنامه اصلاحی ما اولویت بندی شده باشد. در اینجا هدف ارائه یک برنامه اصلاحات جامع نیست، اما می توان به رؤس چند قلم از این اصلاحات اشاره کرد.

خصلت سوسیالیستی فعالیت حزب در زمینه تبلیغ و ترویج و کلا کار آگاهگرانه چه از طریق شبکه های تلویزیونی، رادیوها و نشریات باید تقویت و ارتقا یابد. باید به مضمون سوسیالیستی فعالیت آگاهگرانه حزب اهمیت بیشتری داده شود. مفهوم خصلت سوسیالیستی کار آگاهگرانه در سند استراتژی حزب کمونیست ایران به روشنی توضیح داده شده است.

اگرچه کمیته شهرها مطابق نقشه عملی که دارد وظایف جامعی را بر دوش دارد اما باید اولویت درجه اول آن ارتباط گرفتن با فعالین و پیشروان رادیکال جنبش کارگری منفرد و یا متشکل در محافل و شبکه های کارگری مختلف با هدف یاری رساندن به کیفیت فعالیت آنها و نزدیک کردن آنان به هم و به حزب حول استراتژی سیاسی حزب باشد.

در شهرهای کردستان تشکیلات حزبی

جمال بزرگپور



## یک توضیح ضروری در رابطه نوشته اخیر رفیق صلاح مازوجی!

بحث ممکن بود به خود مشغولی در درون تشکیلات دامن بزند و ما را از پرداختن به وظایف مهم سیاسی که برای خود تعریف کرده بودیم باز دارد، از اینرو فارغ از این بحث وظایف خود را با حداکثر توانی که داشتم مطابق موازین حزبی در خدمت پیشبرد استراتژی این حزب قرار دادم. در واقع با توجه به موقعیت مبارزه سیاسی و طبقاتی در ایران و اهمیت صرف انرژی، توان و امکانات در این مسیر، این بحث از اولویت کار من خارج شده بود. همان وقت نیز البته این واقعیت به باور من تبدیل شد که مشکل کنونی تشکیلات ما اولاً آرایش حزبی ما نیست.

۲- طبیعی است که من از بحث سیاسی در این حزب استقبال می‌کنم و بر این باور هستم که تنها در این صورت است که می‌توان از فرهنگی که برای اختلافات شخصی محمل‌های سیاسی جستجو می‌کند، دوری گزید. اکنون نیز اگر من با همان قضاوتی که در سال ۲۰۱۵ داشتم و اگر کماکان بحث (چرا حزب کمونیست ایران کارگری نشد؟) "برایم از اولویت برخوردار می‌بود، می‌بایست ابتدا نوشته‌های خود را علنی می‌کردم و فضای درون تشکیلات و شاید فعالین چپ را به آن توجه می‌دادم. اما بیرون کشیدن متنی از آرشیو داخلی تشکیلات، بعد از سال‌ها، آنهم در حالیکه صاحب آن، مضمون آنرا نه در نظر و نه در عمل مشغله سال‌های اخیر خود قرار نداده است، کجا مسئولانه و منصفانه است؟ من اکنون بر این باور هستم که با توجه به فضای ملتهب سیاسی جامعه ایران، با توجه به نگرانی‌های جدی که از شکل گیری آلترناتیوهای بورژوازی برای جانشینی جمهوری اسلامی وجود دارد، بحث را باید بر وحدت نیروهای چپ و کمونیست و تلاش برای نیرومند کردن قطب چپ در تحولات آتی ایران، شناختن موانع آن و راه کارهای رفع این موانع متمرکز کرد. (جهتی که سال‌ها پیش آنرا در پلنوم کمیته مرکزی حزب عنوان کردم. اما متأسفانه در آن زمان با بی‌رغبتی روبرو شد)، نه اینکه ← یک بحث گذشته من که خود آنرا

اخیراً رفیق صلاح مازوجی نوشته‌ای داخلی خود را که در نقد بحث سیاسی چند سال پیش من با عنوان "چرا حزب کمونیست ایران کارگری نشد؟" را همراه با "بازسازی" آن انتشار علنی داده است، در این رابطه لازم است که چند نکته را جهت اطلاع رفقا و علاقمندان احتمالی این بحث تاکید کنم:

۱- برای اطلاع خوانندگان این سطور، نوشته "چرا حزب کمونیست ایران کارگری نشد؟" که نگاه انتقادی به پروسه تشکیل حزب کمونیست ایران است را من در اوایل سال ۲۰۱۵ میلادی بصورت متن داخلی ابتدا در اختیار رفقای کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران و سپس با مطلع کردن این رفقا آنرا در اختیار رفقای عضو حزب قرار دادم. پس از انتشار آن در میان اعضا، از جانب رفیق صلاح مازوجی و چند رفیق دیگر طی نامه‌هایی این نوشته مورد نقد قرار گرفت که مقاله انتشار یافته اخیر رفیق صلاح مازوجی که آنرا بازنویسی کرده اند از جمله این نامه‌ها بود. همان زمان نیز در جواب به این انتقادات نوشته‌هایی را در سطح داخلی انتشار دادم. در آن هنگام شخصا تنها به یک بحث رفت و برگشتی اکتفا کرده و موضوع را خاتمه یافته تلقی کردم. از آن هنگام تا کنون سالها می‌گذرد، در فاصله این مدت طولانی نه نوشته‌ای در ادامه آن نوشته و نه جایی آنرا بطور شفاهی تبلیغ کرده و نه هرگز سعی کرده‌ام آنرا مبنای فعالیت تشکیلاتی خود قرار دهم. چرا؟ به یک دلیل بسیار ساده و قابل درک برای هر فعال سیاسی و آن اینکه از نظر من تشکیلات یک ابزار است برای پیشبرد اهداف سیاسی معینی، حزب کمونیست ایران با همین آرایش فعلی علیرغم ملاحظاتم در پروسه شکل گیری آن، مانعی بر سر راه آنچه که از لحاظ برنامه و استراتژی سیاسی پذیرفته بودم ایجاد نمی‌کرد. مضافاً در جریان انشعابات از حزب کمونیست و کومه‌له متأسفانه روند اوضاع به سمتی پیش میرفت که حزب نه بمتابه ابزاری در خدمت مبارزه سیاسی طبقاتی، بلکه خود به هدفی تبدیل می‌شد یا تلاش میشد که تبدیل گردد، بنابراین ادامه

→ کومه‌له هیچ تناسبی با اعتبار اجتماعی، نفوذ توده‌ای و محبوبیت کومه‌له در میان کارگران و مردم زحمتکش کردستان ندارد. این تناقض باید حل شود. بنابراین یکی از مهمترین اولویت‌های فعالیت ما در کردستان باید تحکیم و گسترش تشکیلات حزبی در میان کارگران و انسان‌های مبارز و انقلابی باشد.

حزب باید بطور جدی برای به هم نزدیک کردن کلیه نیروهای موجود در جنبش چپ و کمونیستی ایران حول یک منشور مطالباتی که معنای عملی سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی را به روشنی بیان کند و مطالبات محوری جنبش کارگری، جنبش زنان، حقوق کودکان و رئوس مطالبات مربوط به آزادی‌های سیاسی و تأمین رفاه اجتماعی و رفع ستمگری ملی را در بر بگیرد و بر اهداف سوسیالیستی نیروها تأکید نماید، تلاش کند. همکاری مشترک حول چنین منشوری در عین حال که استقلال تشکیلاتی و سیاسی، احزاب، سازمان‌ها و نیروهای مختلف را تضمین می‌کند، در همانحال به جنبش چپ و کمونیستی ایران در مقابل رژیم جمهوری اسلامی و نیروهای رنگارنگ اپوزیسیون بورژوازی ایران سیمای یک قطب سیاسی واحد را می‌بخشد. همکاری نیروهای جنبش کمونیستی ایران حول یک منشور مطالباتی زمینه مناسب تری را برای همکاری و اتحاد عمل گسترده فعالین گرایش‌های مختلف چپ در درون جامعه فراهم می‌آورد. حکا در مقایسه به دیگر نیروهای موجود در جنبش کمونیستی ایران از موقعیت بهتری برای پیشبرد این سیاست کلان برخوردار است.

در تشکیلات خارج از کشور لازم است توجه ویژه‌ای به ایجاد پیوند و نزدیکی با فعالین کارگری و نهادهایی که مضمون اصلی فعالیت شان را تقویت جنبش کارگری ایران قرار داده اند مبذول گردد. حضور فعال در فعالیت‌هایی از نوع ایجاد صندوق مالی همبستگی با جنبش کارگری ایران بسیار با ارزش است.

فعالیت در زمینه بهبود وضعیت مالی تشکیلات باید متمرکز، نقشه مند و نهادینه گردد.

باید خلاء نبود یک برنامه جامع آموزش سوسیالیسم علمی و مکانیسم‌های پیشبرد آن در سطوح مختلف تشکیلات بسرعت پر شود

تأمین انسجام سیاسی حزب و تحکیم حزبیت بر اساس اصل سانترالیسم دمکراتیک باید یکی دیگر از اولویت‌های رهبری حزب باشد. در اینجا وقتی از رهبری حزب صحبت می‌شود تنها منظور کمیته مرکزی حزب و کومه‌له و کمیته تشکیلات خارج کشور نیست، بلکه رهبری در سطوح مختلف تشکیلات مورد نظر است. از مسئول دبیرخانه کومه‌له گرفته تا کمیته‌های کشوری، هیئت دبیران حوزه‌ها و مسئولین ارگانها همه بخشی از رهبری هستند.

محمد نبوی



## جایگاه و موقعیت حزب کمونیست ایران

### مقدمه:

آنچه مرا واداشت که با این مقدمه مطلبی که در آستانه کنگره دوازدهم حزب کمونیست ایران (مرداد ۱۳۹۵) در نقد نظرات رفیق جمال بزرگپور نوشته بودم را، در سطح علنی منتشر کنم، مطلبی است که رفیق جمال در پاسخ به نوشته رفیق صلاح مازوجی انتشار داده است. رفیق جمال در مطلبی تحت عنوان رفیق صلاح مازوجی به دنبال چیست؟، نوشته است: «نامه اخیر رفیق صلاح مازوجی از جمله این نامه های انتقادی بود که همان زمان نیز در جواب آنها نامه هایی را در سطح داخلی انتشار دادم. در آن هنگام شخصا تنها به یک بحث رفت و برگشتی اکتفا کرده و موضوع را به دلایلی که خدمتتان عرض خواهم کرد خاتمه یافته تلقی کردم. از آن هنگام تا کنون سال ها می گذرد، در فاصله این مدت نه نوشته ای در ادامه آن نوشتم و نه جایی آنرا بطور شفاهی تبلیغ کرده و نه هرگز سعی کرده ام آنرا مبنای فعالیت تشکیلاتی خود قرار دهم. چرا؟ به یک دلیل بسیار ساده و قابل درک برای هر فعال سیاسی و آن اینکه تشکیلات ابزاری برای پیشبرد اهداف سیاسی معینی است، از اینرو حزب کمونیست ایران با همین آرایش فعلی علیرغم ملاحظات من از پروسه شکل گیری آن مانعی بر سر راه آنچه که از لحاظ برنامه و استراتژی پذیرفته بودم ایجاد نمی کرد.»

ای کاش رفیق جمال با انتشار آن مطلب خودش و پاسخی هم که در آن مقطع به همین نوشته رفیق صلاح داد و هیچکدام جنبه درون تشکیلاتی ندارند، علاقه مندان و بویژه رفقای داخل شهرها را در موقعیت بهتری برای قضاوت و داوری قرار می داد. رفیق جمال در آنزمان بجای پرداختن به مضمون نوشته رفیق صلاح، او را با القابی به شدت ناروا و غیر منصفانه به کمونیسم کارگری منتسب کرد و رفیق صلاح به درست پاسخ اتهام نامه وی را نداد و وارد این نوع مجادلات نشد. این درست است که رفیق جمال نقطه نظرات سیاسی اش را پیگیری نکرد، اما نه به آن دلیل بسیار ساده، که به آن اشاره کرده است بلکه به این دلیل که رفیق جمال می دانست حول نظریه انحلال حزب کمونیست ایران نمی توانست نیروی زیادی جمع آوری کند. اما از آنزمان به بعد رفیق جمال و همفکرانش و رفقای که به دلایل دیگری با وی همسو شده بودند، بر اساس همین اتهام بی پایه که صلاح کمونیست کارگری است پایه های یک کمپین سیستماتیک علیه صلاح و اکثریت کادرهای قدیمی این تشکیلات، که از ستون های بازسازی کومه‌له

→ بدلایی که توضیح دادم در اولویت فعالیت خود قرار نداده‌ام.

۳- اما در همین حال نمی توانم از ذکر این نکته آخر نیز خودداری کنم. تصور من این است که بیرون کشیدن این بحث از جانب رفیق صلاح از آرشیو سال‌های گذشته، متأسفانه در خدمت یک هدف تشکیلاتی سطحی و محدود نگرانه معینی قرار دارد. رفیق صلاح مایل هستند وانمود کنند که گویا صف بندی که در تشکیلات ما وجود دارد و ایشان مایل هستند که آنرا به "چپ و راست" تقسیم بندی کنند، حول این مسئله بوجود آمده است. اگر رفیق صلاح بخواهند منصفانه قضاوت کنند، می دانند که من شخصا بعد از رد و بدل شدن آن نامه ها سعی نکرده ام یک بار هم آنرا ترویج کنم، تا چه برسد به اینکه امروز کسی بخواهد صف بندی های درونی حزب کمونیست ایران را با استناد به نوشته سال ها پیش من توضیح بدهد. واقعیت این است که ایشان نتوانسته‌اند یک تبیین روشن و دقیقی از ناکارآمدی های حزبی که سال ها از رهبران اصلی آن است ارائه دهد، اگر چپ و راست کردن نتوانست در جواب به این مسئله به کرسی نشیند، واضح است در تلاش خواهند بود که از این طریق و با بحران آفرینی به توجیح وضعیت موجود بپردازد. باید انتظار داشت رفیق صلاح برای جواب به چرای قطب بندی های موجود در حزب کمونیست ایران ارزیابی دقیق تر و جامعه پسندتری را دنبال گیرد. واقعیت این است که موضوع مورد بحث من نمی تواند ابزاری برای مشغول کردن تشکیلات و وشاید فعالین چپ به چنین مسئله‌ای باشد و یا محملی برای ارزیابی نادرست ایشان از مجادلات سیاسی و تشکیلاتی جاری باشد.

۲۰۱۹/۰۴/۰۹

در جریان انشعاب‌ها بودند را ریختند. این کمپین تبلیغی به مرور و در آستانه کنگره شانزدهم کومه‌له و با ادعای بی اساس اینکه اینها می خواهند اردوگاه کومه‌له را جمع کنند، اینها می خواهند دست رفیق ابراهیم را از دبیر اولی کومه‌له کوتاه کنند، تکمیل تر شد. در واقع به راه انداختن این کمپین تبلیغاتی بود که تشکیلات را دو قطبی کرد.

کار را به جایی رساندید که رفیق صلاح در کنگره شانزدهم کومه‌له خطاب به حدود دویست نفر از کادرها و اعضای که در کنگره شرکت داشتند اعلام کند که: «رفقا من به شما اطمینان می دهم که چنانکه حتی خود رفیق ابراهیم به هر دلیل از موقعیت دبیر اولی کومه‌له کناره گیری کند، من کاندید چنین موقعیتی نیستم واز شما ها خواهش کرد که برای جلوگیری از تفرقه و دو دستگی دست از این نوع تبلیغات بردارید.» اما شما متأسفانه دست بردار نشدید. بر اساس این نوع تبلیغات و شایعات بی پایه است که متأسفانه بخش های مختلف تشکیلات چه بخش علنی و چه تشکیلات شهرها دو قطبی شده است. از رفقای تشکیلات در داخل شهرها سؤال کنید که بر اساس کدام تبلیغات این دو دستگی و نگرانی ها شکل گرفته اند. رفیق جمال که یکی از عاملان اصلی ایجاد این تفرقه و دو دستگی در درون تشکیلات بوده است اکنون به ناحق رفیق صلاح را به تفرقه افکنی و هراس افکنی و بحران آفرینی در درون تشکیلات متهم می کند.

مگر صلاح مازوجی در برابر این کمپین تبلیغاتی و تفرقه افکنانه شما که بیش از سه سال است ادامه دارد و در برابر موج اتهامات ناروایی که مطرح کرده اید چه کار کرده است، غیر از آنکه با انتشار این مطلب تلاش کرده به سهم خود گوشه ای از حقایق را با مردم کارگر و زحمتکش و دوستداران حزب و کومه‌له در بیرون مرزهای تشکیلات در میان بگذارد. ای کاش خود شما به جای اتهام زنی همین روش صلاح را در پیش می گرفتید، تا مردم خود قضاوت کنند. مگر در مطلب صلاح چه نکته ای وجود دارد که باید از مردم پنهان بماند.

رفیق جمال، صلاح را بانی "سناریوی سیاه چپ و راست" در درون تشکیلات معرفی می کند این در حالی است که صلاح بارها اعلام کرده است که این قطب بندی ایجاد شده در درون تشکیلات به لحاظ سیاسی روشن و شفاف نیست و به هیچ وجه نمی توان یک قطب را به راست و قطب دیگر را به چپ منتسب کرد. آنچه رفیق صلاح و

اکثریت کادرهای قدیمی این تشکیلات بر آن تأکید کرده اند این واقعیت است که دیدگاه‌های سیاسی معینی در جناح راست مواضع رسمی حزب قرار گرفته اند. آیا رفیق جمال می تواند منکر آن شود که نظریه انحلال حزب، مخالفت با برنامه حاکمیت شورایی، نفرت پراکنی علیه جنبش چپ، و غیر قابل تحقق دانستن سوسیالیسم در ایران در جناح راست مواضع رسمی حزب قرار دارند؟ تأکیدات برنامه و استراتژی حزب کمونیست ایران بر جایگاه حزب، بر اهمیت شکل دادن به قطب نیروهای چپ و سوسیالیست، بر آترناتیو حکومت شورایی در مقابل پارلمانتاریسم بورژوایی و امکان پذیری سوسیالیسم همه گویای آن نیست که این نوع نقطه نظرات در سمت راست مواضع رسمی حزب قرار دارند؟! وجود این اختلاف نظرات در یک حزب سیاسی به خودی خود هیچ ایرادی در بر ندارد و امری طبیعی است و چنانچه صاحبان این نظرات بحث های خود را از راههای اصولی پیگیری نمایند می تواند به ارتقا مباحث سیاسی یاری رسانند. وجود این اختلاف نظرات، آنجا اوضاع را بحرانی می کنند که صاحبان این مباحث، مانند رفیق جمال نظراتشان را در "طاقچه بگذارند" و برای گردآوری نیرو به روشهای مورد اشاره در بالا متوسل شوند که به هیچ وجه با سنت های انقلابی این تشکیلات خوانائی ندارند.

رفیق جمال می نویسد:

«تلاش میشود در بیرون از تشکیلات در فضای مجازی توجه کسانی (منظورش حزب کمونیست کارگری است) که به "کمونیست های درون حزب فراخوان میدهند" جلب شود!» این جمله دقیقاً ادامه همان خط تبلیغی و تفرقه افکنانه ای است که صلاح و اکثریت کادرهای قدیمی این تشکیلات را به کمونیسم کارگری و به کار بستن متدولوژی آنها منتسب می کند. آیا رفیق جمال فراموش کرده است که جریان انشعابی سازمان زحمتکشان به رهبری عبدالله مهدی که از موضع راست از جریان ما انشعاب کردند و کلیه هواخواهان وی ما را به کمونیسم کارگری منتسب می کردند و می کنند. چه اتفاقی افتاده که رفیق جمال همان ادعاهای بی پایه و اساس سازمان زحمتکشان علیه ما را بطور خستگی ناپذیری تکرار می کند.

\*\*\*

## جایگاه و موقعیت

### حزب کمونیست ایران

همانطور که استحضار دارید، رفیق جمال بزرگپور خطاب به اعضای حزب علی العموم و مشارکین در کنگره آینده حزب ( کنگره دوازدهم حزب

۱- رفیق جمال پرسش اساسی اش را این چنین آغاز میکند: " چرا حزب کمونیست، کارگری نشد؟ " طرح این سوال، بجا و درست است، مشروط بر اینکه برای پاسخ به آن با متد دیالکتیکی حرکت کرد. اما با متدولوژی رفیق جمال، ایشان نهایتاً این چنین استنتاج میکنند، که چون از روز نخست حزب کمونیست ایران با اراده معمار اصلی آن (زنده یاد رفیق منصور حکمت) دلبخواهی و اراده گرایانه، نه بر اساس مبارزه مستقیم و دخالت فعالین و رهبران طبقه کارگر و حضور تام و تمام این طبقه بنا نهاده شده است، لاجرم نه سه دهه، ممکن است تا چندین دهه دیگر هم، دربرهمن پاشنه بچرخد و حزب کمونیست ایران کارگری نشود!! به قول شاعر:

(خشت اول چون نهد معمار کج،

تا ثریا میرود دیوار کج)

ما هرتبیینی از چگونگی تشکیل حزب کمونیست داشته باشیم و در مورد طرح و نقشه و معماری کردن آن بهر شکل قضاوت بکنیم لازم است این اصل مهم را خاطر نشان کنیم که، کمونیسم و مقوله احزاب کمونیستی و در این بحث مشخص، حزب کمونیست ایران، نه اکنون و نه در سال تاسیس اش (۱۳۶۲) و نه در سال های قبل از آن پدیده نوظهور یا ابداع تازه ای نبود که از جانب کومه له یا اتحاد مبارزان کمونیست یا سایر سازمانها و گروه ها یا این معمارو آن معمار کشف شده باشد. کمونیسم به معنایی که مارکس استنباط کرد و استنتاجی که از فعالیت کمونیستی بدست داد، گرایش مشخص و معینی است در جنبش جهانی طبقه کارگر، از بدو پیدایش شیوه تولید سرمایه داری؛ بنابراین اگر ما این گرایش را به رسمیت شناختیم، به سهولت میتوانیم موقعیت واقعی طبقه کارگر، توان و قدرت گرایش سوسیالیستی دخیل در طبقه و همچنین موقعیت سایر گرایشهای موجود در درون این طبقه را به درستی با درجه نفوذشان، ارزیابی کنیم و موجودیت حزب کمونیست و سایر احزاب کارگری را که حول این گرایشهای واقعی و عمدتاً خود به خودی کارگری، پدید آمده اند، آنگونه که هستند، را ارزیابی نماییم و دچار اکونومیسم و ولونتاریسم و ذهنی گرایی نشویم.

کمونیسیت ایران ( علی الخصوص مطلبی منتشر کرده . این مطلب ظاهراً نگاهی است انتقادی به متد شکل گیری حزب کمونیست ایران با مطرح کردن این سؤال از مخاطبین که چرا حزب کمونیست ایران تاکنون و بعد از سه دهه هنوز کارگری نشده است؟

قبل از هرگونه بحث مضمونی پیرامون وی در تقابل با مضمون مباحث رفیق جمال، باید عرض کنم که متدولوژی و استدلال رفیق جمال در مورد چگونگی تشکیل حزب کمونیست ایران همان متدولوژی و استدلالی است که **اکونومیست ها و ولونتاریستها**، سه دهه قبل در تقابل با تشکیل حزب کمونیست ایران مطرح کردند. این متدولوژی در تعریف ( کمی و کیفی ) از حزب کمونیست، متافیزیکی، می اندیشد و کمونیسم را بعنوان یکی از گرایشات درون طبقه کارگر به رسمیت نمی شناسد و در نتیجه، حزب را پدیده ای زنده، متغیر و متکامل نمیداند. این متدولوژی همواره تصویری ایده ال از حزب ترسیم میکند و اگر ملزومات مادی چنین حزبی فراهم نبود، حزب کمونیست به حساب نمی آید و نباید چنین حزبی ساخت و اگر بر حسب ایده آلهای وی ساخته نشده است، باید منحلش کرد و به انتظارنشست تا در نتیجه تبلیغ و ترویج پراکنده و دل بخواهی کمونیستهای منفرد و نامتشکل در میان طبقه کارگر پروسه عملی تشکیل حزب کمونیست فراهم گردد. در حال حاضر کم نیستند کمونیستهای منفردی که این چنین فکر می کنند و در انتظار تشکیل حزب کمونیست، عملاً آتش تحزب گریزی را باد می زند.

با توجه به تجارب گذشته و انشعاباتی که در کومه له و حزب کمونیست ایران اتفاق افتاده است، رفیق جمال همچنین علاقمند نیست در ارزیابی از حزب کمونیست ایران، با کس یا کسان دیگری تداعی شود که، انکار موجودیت حزب کمونیست ایران آنان را، به نفی کمونیسم و کار کمونیستی رساند. من به سهم خودم با شناختی که از رفیق جمال دارم، ضمن ارج نهادن به احساس ایشان در این زمینه و برسمیت شناختن آن لازم است خاطر نشان کنم که، نفس این متدولوژی نهایتاً آنچنان فضای سنگینی از سکون و یکسانی در ذهن حاملین آن بوجود می آورد، که گریزی جز یاس و ناامیدی از تشکل یابی طبقه کارگر و سرنگونی سیادت بورژوازی و تحقق حاکمیت طبقه کارگر، در آن متصور نیست. برای گریز از این نگرانی باید با متدولوژی دیالکتیکی، انتظارات از یک حزب کمونیستی (مشخصاً حزب کمونیست ایران) را با مضامین مانیفست انطباق داد. و اما در مورد **مضمون مباحث**:

از عمرشان را در راه ساختن چنین حزبی

صاف کرده بودند. رفیق جمال از جمله رفقای است که بیاد دارد، تصویب برنامه حزب کمونیست ایران و تمام مراحل شکل گیری سیاسی و تشکیلاتی آن به طور علنی در سطح ایران (باهرامکانی که در آن شرایط وجود داشت) تدارک دیده شد. زمینه های فکری آن مربوط است به تاریخ جنبش کمونیستی ایران و زمینه های سیاسی و برنامه ای آن در کنگره دوم کومه له و کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست (سهند) فراهم شد. تشکیل حزب کمونیست ایران یک اقدام سیاسی به موقع، سنجیده و فکری شده بود که در یکی از حساسترین لحظات حیات هزاران کمونیست رزمنده ایران صورت گرفت. متأسفانه متدلوزی رفیق جمال در طرح و نگارش این مسأله موجب شده که شرایط سیاسی ایجاد حزب کمونیست ایران را نادیده بگیرد.

برای پی بردن به اندیشه مارکس در مورد موقعیت کمونیست ها و فعالیت کمونیستی، ممکن است کندوکاو و تفحص آنچنان عمیقی در آثار وی لازم نباشد، حتی یک نظر اجمالی به مانیفست حزب کمونیست و مروری در تاریخچه حزب بلشویک بوضوح نشان میدهد که اگر مانیفست کمونیستی درون طبقه کارگر را به رسمیت شناختیم، به ویژگی های مهم احزاب کمونیستی واقف خواهیم شد و آنوقت است که ارزیابی ما از حزب کمونیست بر اساس پارامترهایی خواهد بود (نه صرفاً توده ای بودن حزب کمونیستی) که زنده بودن، متغیر بودن و پویایی آن را آنگونه که هست بیان میکند. مارکس در فصل دوم مانیفست حزب کمونیست در باب مناسبات کمونیست ها و کارگران اینچنین میگوید:

**کمونیستها حزب خاصی نیستند که در برابر دیگر احزاب کارگری قرار گرفته باشند.**

**کمونیستها هیچگونه منافی، که از منافع کلیه پرولتاریا جدا باشد، ندارد.**

کمونیستها اصول ویژه ای را به میان نمی آورند که بخواهند جنبش پرولتاریا را در چهارچوب آن بگنجانند.

فرق کمونیستها با دیگر احزاب کارگری تنها در این است که آنها از طرفی در مبارزات پرولتاریای ملل گوناگون، مصالح مشترک همه پرولتاریا را، صرف نظر از منافع ملی شان، مدنظر قرار می دهند و از آن دفاع می نمایند؛ و از طرف دیگر در مراحل گوناگونی که مبارزه کارگران و سرمایه داران طی میکند، کمونیستها همیشه نمایندگان مصالح و منافع تمام جنبش هستند.

بدین مناسبت کمونیستها عملاً، با عزم ترین بخش احزاب کارگری همه کشورها بوده

و همیشه محرک جنبش به پیش می باشند؛ و اما از لحاظ تئوریک، مزیت کمونیستها نسبت به بقیه توده پرولتاریا در این است که کمونیستها به شرایط و جریان و نتایج کلی جنبش کارگری پی برده اند.

**نزدیک ترین هدف کمونیست ها همان است که دیگر احزاب کارگری در پی آن هستند؛ یعنی متشکل ساختن کارگران بصورت یک طبقه، سرنگون کردن سیادت سرمایه داری و احراز حاکمیت طبقه کارگر.**

صفت ویژه کمونیسم الغای مالکیت بورژوازی است. (تاکید از من است)

این مفاهیم نشان میدهد که تصور مارکس از گرایشهای مختلف درون جنبش طبقه کارگر واقعی وزنده است و جایگاه هر یک از این گرایش ها، در رابطه با طبقات اجتماعی را به رسمیت می شناسد. بعنوان مثال؛ در هنگام انتشار مانیفست گرایشهایی همچون تریونیسم (جنبش اتحادیه ای) آنا کوسنیدیکالیزم، رفرمیسم و ..... گرایش های واقعی درون جنبش طبقه کارگر بودند و تمامی این گرایشها هر یک به

سهم خود برای متحد شدن در برابر سرمایه داران در محدوده ملی (کشورهای خود) حزب و تشکل مربوط به خود را، سازمان میدادند. این پدیده به وضوح نشان میدهد که نفس وجود احاد کارگران نیست که به یک حزب کارگری اعتبار کمونیستی می بخشد. کما اینکه امروز یعنی ۱۳۲ سال بعد از مرگ مارکس پاره ای از آن گرایشها اگرچه گرایش درون جنبش کارگری هستند، اما توسط رفرمیسم بورژوازی و اشرافیت کارگری وابسته به آن، طبقه کارگر، را مهار میکنند. بعنوان مثال جنبش اتحادیه ای در حال حاضر در اروپا و آمریکا آگاهانه توسط سرمایه داری به مثابه آلترناتیوی در برابر تشکل حزبی کارگران انقلابی تبلیغ و حمایت میشود. بنابراین واضح است که ویژگی های بارز حزب کمونیست صرفاً به این گره نخورده است که چند درصد از کارگران عضو آن هستند، مخصوصاً در شرایط مخفی ممکن است آمار حضور کارگران در حزب بسیار پایین باشد.

نقطه عزیمت دیدگاه رفیق جمال برخلاف پویایی دیدگاه مارکس، حزب کمونیست را نه به مثابه یک پدیده زنده، متغیر و متکامل، بلکه بعنوان پدیده ای ثابت و غیر قابل تغییر در نظر میگیرد. عوامل مورد نظر رفیق جمال در تعریف حزب کمونیست نفوذ و پیوند آن در میان توده کارگرناس است. البته این عامل بسیار مهم است، اما کاملاً متغیر و ناپایدار است. نفوذ حزب کمونیست در دوران رکود و اعتلا کاملاً متفاوت است. بنابر دیدگاه رفیق جمال، حزب کمونیست، فاقد جوهر پایدار است.

روزگاری حزب کمونیست بوده، تشکیلات وسیعی داشته و امروز که، حزب به دلایل متعدد از جمله خفقان و اختناق صاحب نفوذ گسترده نیست، بنابراین باید عطایش را به لقایش بخشید. این متدلوزی موجب میشود که ما همان اشتباهی را مرتکب شویم که فراقسیون کمونیسم کارگری مرتکب شد، یعنی اینکه سرنا را از سرگشادش بزیم و بجای اینکه تحلیل مان را از جامعه و شرایط و اوضاع و احوال اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و توازن قوای واقعی طبقات بیرون کشیم به حزب (ابزاری که ملزومات کارمشرک ما را مهیا و تسهیل میکند) و به خودمان مشغول شویم. بحث اینکه چگونه میتوان حزب کمونیست ایران را توده ای کرد، اگر از یک تحلیل واقعینانه سیاسی، از اینکه در شرایط دیکتاتوری و حاکمیت وحشیانه جمهوری اسلامی و عدم توانایی فعالیت علنی، استنتاج نشود و ما اصرار داشته باشیم که در چهارچوب این حزب مقدور نیست باید با حزب وداع کنیم.

۲- مانیفست کمونیست بعنوان اولین و معتبرترین سند کمونیستی، در همان ابتدای امر وجوه مختلف تمایز حزب کمونیست را بیان کرده است.

تمایز نظری کمونیستها از سایر جریانها، در گام نخست، در برنامه و استراتژی آن است و رفیق جمال یا هر رفیق دیگری که پرچم تغییر حزب کمونیست را بر میدارند، باید از نقد نظری یعنی از نقد برنامه و استراتژی حزب کمونیست ایران شروع کنند. برنامه حزب کمونیست ایران ملزومات نظری لغو مالکیت بورژوازی، استقرار نظام تولید سوسیالیستی، تامین آزادیهای بی قید و شرط، تامین حاکمیت شورایی توده های مردم، برابری کامل انسانها را و .... پیش بینی کرده و استراتژی حزب، راه تحقق انقلاب سوسیالیستی را از طریق تبلیغ و ترویج و سازماندهی طبقه کارگر و تنها با رهبری و سیادت این طبقه قابل تحقق دانسته است. اگرچه حزب کمونیست ایران در هیچ مقطعی از حیات خود، حزب دربرگیرنده تمام و کمال کارگران کمونیست ایران نبوده، اما یقیناً حزب بخش وسیعی از کمونیستهای ایران بوده است، که بطور رسمی و غیر رسمی، بصورت متشکل و بعضاً نیمه متشکل در آن گرد آمده اند و منافع طبقه کارگر ایران را بر علیه مالکیت خصوصی بورژوازی بطور کلی و کل نظام سرمایه داری در تمام وجوه آن نمایندگی میکنند. هر نظری در مورد پروسه تشکیل حزب داشته باشیم، یک ذره از این واقعیت کم نمی کند که حزب کمونیست ایران بیش از هر جریان

## جهان امروز

### نشریه سیاسی حزب کمونیست ایران

۱۵ روز یکبار منتشر می شود!

سرمدیر: هلمت احمدیان

زیر نظر هئیت تحریریه

اگر مایلید جهان امروز را از طریق پست الکترونیکی دریافت دارید، آدرس خود را برای ما ارسال کنید.

halmatean@hotmail.com

- \* جهان امروز تنها مطالبی که صرفاً برای این نشریه ارسال شده باشد را چاپ می کند.
- \* استفاده از مطالب جهان امروز با ذکر ماخذ آزاد است.
- \* مسئولیت مطالب با امضا "جهان امروز" تحریریه نشریه است.
- \* جهان امروز در ویرایش و کوتاه کردن مطالب رسیده آزاد است. این امر قبل از چاپ به اطلاع نویسنده می رسد.
- \* مطالب جهان امروز با برنامه "ورد فارسی" تایپ می شود و حداکثر سقف مطالب ارسالی سه صفحه آ ۴ با سایز ۱۲ است.

کار و مداوم به تناوب، گاهی کم و در مقاطع اولیه بیشتر، به پیش برد.

۴ - دوازدهم شهریور امسال ۳۲ سال از عمرحزب کمونیست ایران می گذرد. شرایطی که در آن حزب کمونیست ایران تشکیل شد بسیار عوض شده است. طی این ۳۲ سال در سطح جهان و منطقه و ایران تغییرات بسیار زیادی اتفاق افتاده است. تمام این اتفاقات بر فعالیت حزب (کم و بیش) تاثیر گذاشته و شرایط کارمراهه میزان زیادی دگرگون کرده است. جمعیت ایران، تقریباً سه برابر شده است. حکومت سرمایه داری جمهوری اسلامی بحرانهای سیاسی و اقتصادی متعددی را پشت سر گذاشته است، مسائل اجتماعی ایران نسبت به زمان تاسیس حزب، بسیار تغییر پیدا کرده، وضعیت طبقه کارگر و زنان و جوانان از لحاظ کمی و کیفی بسیار تغییر پیدا کرده، شهرنشینی وسیعاً افزایش یافته و میزان تحصیل کردگان دانشگاهی رشد تصاعدی نموده. پا به پای این تغییرات، جنبش های اجتماعی و مشخصاً جنبش کارگری و زنان و دانشجویان و کردستان نیز دچار دگرگونی و تغییر شده اند. در انطباق با این وضعیت البته حزب ما هم تلاش کرده موجبات "به روز" کردن خود را مهیا کند، اما تدارک این "به روز" کردن بدلائیل متعدد هیچوقت نتوانسته ما را بطور واقعی قانع کند.

نکته قابل توجه در این زمینه این است که با متدلوژی رفیق جمال، قادر نخواهیم شد، این واقعیت ها را ببینیم. ممکن است رفیق جمال به صراحت بحثی پیرامون انحلال حزب کمونیست ایران نکرده باشد، اما اگر ما برای شناخت این وضعیت متفاوت از چگونگی تشکیل حزب در ۳۲ سال قبل شروع کنیم، مطمئناً نمیتوانیم استنتاجی جز "انحلال حزب یا کومه له" از آن بیرون بیاوریم.

۱ جولای ۲۰۱۵



دیگری به کمونیزم ایران خدمت کرده است. در حیات سیاسی این حزب هیچ لکه سیاهی مشاهده نشده است و چیزی جز خدمت به آرمانهای انسانی و سوسیالیستی ثبت نگردیده است.

۳- تجارب حزب بولشویک، به ما می آموزد که تمایز حزب کمونیست با سایر جریانهای حتی سایر گرایشهای کارگری تنها در برنامه و استراتژی نیست و حزب کمونیست باید قطعاً با آنارشیزم، سندیکالیزم، اتحادیه گرایی، خلق گرایی، لیبرالیزم، رفرمیسم، پارلمنتاریزم و... در عمل متمایز باشد. حزب کمونیست ایران به شهادت تاریخ این تمایز را به نحو نسبتاً شایسته ای به پیش برده است.

۴ - مانیفست کمونیست ۱۸۴۸، بین الملل اول ۱۸۶۴ و سپس انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و بین الملل سوم ۱۹۱۹ و همچنین تلاش انقلابیون کمونیست در اغلب کشورهای آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین در صد سال اخیر، میلیونها کارگر را با ایده کمونیزم یعنی ایده الغاء مالکیت بورژوازی، ایده تولید سوسیالیستی برای مصرف، ایده حزبیت کمونیستی و ایده کسب قدرت سیاسی آموزش داده است. روشن است که کمونیزم بعنوان گرایش زنده، پویا و متغیر در جنبش کارگری، تاریخی دارد و این تاریخ بارها موجودیت کمونیزم را به مثابه جریانی متعلق به طبقه کارگر به اثبات رسانده است. در ایران هم این حکم صادق است. باور کردن جنبش کمونیستی ایران به مثابه یک جریان زنده در جنبش طبقاتی کارگران، گام نخست در یک ارزیابی واقعی از حزب کمونیست ایران است. حزب کمونیست ایران در شرایط معینی با عزم جزم بخش بزرگی از کمونیستهای ایران، در شهریور ۱۳۶۲ تشکیل شد. این حزب دوران پرتلاطمی را پشت سر گذاشته و بیش از دو هزار رفیق خود را در راه آرمان طبقه کارگزار دست داده است. این حزب قادر بوده اهداف و شیوه های کمونیستی را به نحوی ادامه

تماس با  
کمیته تشکیلات دلال کشور  
حزب کمونیست ایران

h.falain@gmail.com

تلفن، فکس و پیامگیر

۰۰۴۵۹۷۵۲۱۵۵۱  
۰۰۴۶۷۳۷۲۷۶۷۶۹  
۰۰۴۶۸۷۱۰۸۵۲۵

تماس با کمیته تشکیلات  
دلال کومه له (تکشی)

takesh.komalah@gmail.com

## آدرس های حزب کمونیست ایران و کومه له

نماینده کومه له در خارج کشور

K.K. P.O.Box75026  
750 26 Uppsala - Sweden  
Fax: 004686030981  
representation@komalah.org  
Tel: 0046 8 6030981

دبیرخانه حزب کمونیست ایران

C.D.C.R.I. Box 2018  
127 02 Skärholmen  
SWEDEN  
dabirxane.cpi@gmail.com

کمیته خارج کشور

0046-707 254 016  
kkh@cpiran.org

هلمت احمدیان



## جایگاه حزب کمونیست ایران

توضیح: این نوشته در مرداد ۱۳۹۵ و در آستانه کنگره ۱۲ حزب نوشته شده و قبلاً بصورت داخلی در تشکیلات پخش شده است. از این روی ممکن است پاره ای از مشاهدات من در آن زمان رنگ و بوی آن مقطع را بر خود داشته باشد.

جنبش کمونیستی و یا آثار کلاسیک و یا تاریخ جنبش کمونیستی برگردم، تا در لابلای آنها پاسخ این امر را دریابم، که حزب طراز نوین طبقه کارگر چگونه تشکیل شده یا می شود و به تبع آن اشکال مختلفی برای کارگری بودن و یا کارگری کردن یک حزب سیاسی طبقاتی و یا حزب کمونیستی وجود دارد، چون اولاً این یک بحث طولانی و آکادمیک است که کتاب ها رویش نوشته شده و در تاریخ جنبش کمونیستی ایران هم تاریخچه خود را دارد و دوماً هر نمونه ای چه عملی شده باشد و چه نشده باشد مهر شرایط خاص سیاسی زمان خود را بر خود دارد.

اینکه یک حزبی کارگری کمونیستی در بطن مبارزات کارگری شکل بگیرد، اینکه یک حزب کمونیست با تصمیم و اراده کمونیست ها تشکیل شود و در جریان مبارزاتش خود را با طبقه کارگر وصل و یا پیوند دهد، همگی در خود حقایقی را دارند که نمی شود آنها را چکی رد یا قبول کرد، چون پیچیدگی های مبارزه سیاسی و طبقاتی و مهمتر، شرایطی که این امر در آن صورت می گیرد می تواند هر دو شکل را مقدور و یا ناکام سازد و این کاملاً به شرایطی که این حزب در آن کار می کند بستگی دارد. از نظر من این دو رویه مانع الجمع یکدیگر نیستند و تقدم و تاخر آنها به موقعیت و امکانات بستگی دارد.

اما کسانی که دیالکتیک این امر و پروسه تکوین و تکامل آن را برسمیت نمی شناسند، کسانی که عدم وجود شرایط و محصوریت ها را برسمیت نمی شناسند و هر تلاشی در این راستا را "اراده گرایانه" می نامند، خواسته یا ناخواسته به نفی گرای در می افتند و با هر درجه از حسن نیت هم، می خواهند نتیجه مورد دلخواه خود را که انحلال یا ادغام است از آن بگیرند که از نظر من عقب گردی سیاسی است.

مروری کوتاه بر روند تاسیس و آنچه بر حزب ما رفته می تواند مشخص تر این نتیجه را بدست بدهد که این ادعای رفیق جمال که "اراده گرای" در حزب ما عمل کرده و می کند، محلی از اعراب ندارد.

در امر مبارزه سیاسی و طبقاتی با نمونه ها و کدهای مشخص است که می توانیم به همدیگر بفهمانیم که متد ارزیابی ما از حزب در چه راستا و در خدمت به چه استراتژی ای است. تنها بر این بستر است که هر عضوی با امنیت و صراحت کامل می تواند خود و حزیش را مورد سنجش و ارزیابی قرار دهد.

با این مقدمه می خواهم به دو متد که در مباحث گذشته و اکنون نیز پایه استدلال قرار می گیرد تاکیداتی داشته باشم.

### "اراده گرای"، "نفی گرای"

گفته می شود که نوعی اراده گرای در تشکیل حزب، فعالیت های حزب و برنامه های حزب برای آینده در رهبری حزب عمل می کند. این ادعا حلقه اصلی ارزیابی و استدلال رفیق جمال بزرگپور در بسیاری از نقطه نظراتی که تاکنون طرح کرده و بویژه در نوشته مفصلش در ارزیابی از حزب کمونیست ایران است. او برای اثبات این امر می کوشد نشان دهد که در رهبری حزب هم در مقطع تاسیسش، هم در روند فعالیتش و هم برنامه هایش برای آینده، اراده گرای وجود دارد.

بدون شک اراده کردن برای پیشروان، شرطی برای ابراز ایفا نقششان است. اما اگر این اراده و عزم نتواند خود را با واقعیات و شرایط عینی مبارزه طبقاتی تطبیق دهد و آرمان خواهی را جایگزین واقع گرایی کند، آنگاه می توان واژه "اراده گرای" را به آن اطلاق کرد. بر این اساس سؤال این است که آیا متد ما برای شرکت در مبارزه طبقاتی و ابرازی که برای این امر در دست داشته ایم اراده گرایه بوده و هست؟

#### پاسخ من نه است!

مروری بر همه حیات حزب غیر این ادعا را نشان می دهد. حتی تشکیل حزب کمونیست ایران در سال ۶۲ که پاسخی سیاسی شایسته به یک ضرورت سیاسی و طبقاتی در آن زمان بود، از واقع بینی و نه اراده گرای سرچشمه می گرفت که به آن می پردازم.

در مقام پاسخ به این سؤال، قصد من این نیست این امر را از یک بحث تئوریک نتیجه بگیرم و یا نمی خواهم به یک بحث قدیمی در

در آستانه برگزاری کنگره دوازدهم حزب کمونیست ایران، بررسی و ارزیابی جایگاه حزب، امری لازم و بجاست، چرا که این مجال را می آفریند که هم کاستی ها را دریابیم و هم در پرتو آن مبارزه ایدئولوژیکی سالم و رفیقانه را به هدف کارتر کردن این ابزار مبارزاتی پیش ببریم.

ولیکن مبارزه ایدئولوژیکی هر چند هم که بخواهد خود را بر ساختار، فرم و شکل و روش و سبک کار حزب متکی کند، باز از دیدگاه ها و اولویت های سیاسی فعالین این حزب سرچشمه می گیرد و اندیشه ها و اولویت های سیاسی ما هم، امری فی البداهه منزه و صرفاً ایدئولوژیکی نیست و از واقعیات اجتماعی و گرایشات اجتماعی و طبقاتی درون جامعه تاثیر می گیرد.

به این اعتبار من بدون اینکه گرایش تراشی کرده باشم و یا کسی را متهم به گرایش معینی کرده باشم، این بحث را اساساً یک بحث سیاسی و هدفمند می دانم.

بر این اساس اولین سئوالی که در مقابل ما (طرف نظر از اینکه حزبمان را چگونه و در چه شرایطی تشکیل داده ایم، صرف نظر از اینکه این حزب چه فراز و نشیب های را طی کرده است، صرف نظر از اینکه این حزب اکنون در چه وضعی است)، قرار می گیرد این است که اساساً این حزب را برای رسیدن به چه هدف و استراتژی ای می خواهیم؟ برای این حزب در پاسخ به این اهداف و استراتژی در چه حدی است و چه اندازه به آن کمک می کند!

بررسی تاریخ حزب، صد البته ارزش و جایگاه خود را دارد، ولی مهمتر از آن این است که اکنون موفقیت حزب ما در روند مبارزات سیاسی و طبقاتی در ایران و کردستان چگونه است و ابزار و برنامه ما برای آینده چیست؟

اگر در پاسخ به این سئوالات، ارزیابی ای واقعی و عینی (با در نظر گرفتن همه شرایط و اوضاع و احوال و محدودیت ها و معذوریت ها)، جای خود را به اراده گرای و یا نفی گرای بدهد، بطور قطع ما مسیر درستی را در پیش ننگرفته ایم. به گمانم ما تنها بر بستر ارزیابی حزب



و امکانات و انرژی های حزب ارائه می دهد موافق ادغام حزب در کومه له است! او در پاسخی به رفیق ناصر نسیمی می گوید "ادغام" با "انحلال" فرق دارد، که از نظر لغوی حق با ایشان است، اما از نظر عملی وقتی یکی در دیگری ادغام شد، اتوماتیک اولی منحل می شود. اما این اختلاف نگرش در بکارگیری واژه ها موضع مهمی برای بحث نیست و ما با هر تعبیری که از این واژه ها داریم روی اصل مطلب برویم.

رفیق جمال چند و چون این "ادغام" را در نوشته اش بیان نکرده، ولی از نظر عملی قاعدتا این نتیجه گیری از این بحث می شود که حزب به نام کومه له فعالیتش را به آن جغرافیایی محدود کند که پایه اجتماعی قوی تر دارد. یعنی فعالیتش در چارچوب کردستان باشد. ممکن است که رفیق جمال با تشکیلاتی صرف محلی مرزبندی داشته و در طرح بیان نشده اش، کومه له با جریانات سیاسی سراسری رابطه خواهد داشت و در خارج کشور هم تشکیلات خود را خواهد داشت والی آخر؟

اما سؤال این است که این تغییر آرایش از چه ضرورت سیاسی و طبقاتی نتیجه گرفته شده است! در این آرایش جدید سنگینی بر چه جنبه ای از فعالیت های کومه له و حزب گذاشته شده است؟ کدام جنبش اجتماعی در ایران و کردستان از قبل این تغییر آرایش از منظری سوسیالیستی پاسخی می گیرد و دهها سؤال دیگر از این نوع!

از امر مبارزه طبقاتی شروع کنیم! موضوع اصلی کار ما طبقه کارگر ایران و کردستان است! آیا این طبقه در این جامعه با مرزهای ملی و مذهبی و جنسی باز تعریف شده اند؟ آیا سرمایه داران کرد و ترک و .. از سرمایه داران فارس جدا عمل می کنند؟ آیا بخش قابل توجهی از کارگران کردستان در سراسر ایران به همراه هم طبقه ای هایشان استثمار نمی شوند؟ آیا دیوار چینی بین فعالین کارگری متشکل در تشکل های کارگری موجود در کردستان و سراسر ایران وجود دارد؟ آیا حتی احزاب ناسیونالیستی و سرمایه داران کرد هم اکنون کردستانی عمل می کنند؟

پاسخ به همه این سئوالات از نظر من نه است! حزب کمونیست ایران تشکیلات معینی است که با تحلیل و مشاهده طبقه سرمایه دار و طبقه کارگر در جغرافیای معین ایران که توسط یک دولت مرکزی بی رحم اداره می شود، ظرفی سراسری است که با این هیولا می جنگد. برای این نبرد طبقاتی چه حکمتی در این است که ما بجای اینکه خواهان همبستگی و همگرایی و اتحاد همه نیروهای چپ و رادیکالی

که با این هیولا از منظر منافع کارگران

این حزب را ترک کردند که همگی بر مباحث و تاریخچه این دو انشعاب واقفیم و مرور زمان هم نشان داد که هم ادعادی "چپ" و هم راست، در خدمت اتخاذ سیاست های دیگر و بیگانه با طبقه کارگر و منافعش قرار دارند و این امری بود که با اهداف اولیه تشکیل حزب کمونیست ایران همخوانی نداشت.

منصفانه ترین درسی که از این تاریخ می توان گرفت این است که اگر چه حزب کمونیست ایران حزب متشکل کننده و پیشتاز کارگران پیشرو نبود و نیروی اصلی اش را اساسا بدلیل فضای خفقانی جامعه ایران از جنبش کارگری نمی گرفت، اما همواره حزبی بوده است که صدیق ترین انقلابیون کمونیست را با خود داشته و در سیاست و استراتژی اش همواره کوشیده که منافی جدا از منافع طبقه کارگر برای خود تصور نکند. اتفاقات و فراز و نشیب هایی که به حزب ما تحمیل شده است، تاوان همان کمبودی است که حزب ما و کل جریان رادیکال و سوسیالیست ایران از آن رنج می برد و آنهم جدایی عملی از طبقه کارگر و جنبش اجتماعی این طبقه است. و این کمبود یا سؤال واقعی تنها به جامعه ایران بر نمی گردد و در سطح جهانی هم نمونه های فراوانی وجود دارد که جریانات چپ و رادیکال نتوانسته اند به احزاب توده ای کارگری تبدیل شوند.

### تشکیلات محلی یا سراسری

همانگونه که اشاره شد، مخالفین حزب کمونیست ایران و یا طرفداران ادغام حزب کمونیست ایران در کومه له، از کمبودها و محدودیت ها و محصوریت هایی که اجمالی به آنها اشاره شد بهره می گیرند و راهکارهای خود را ارائه می دهند.

جدا شدگان از حزب کمونیست ایران، چه جریان موسوم به کمونیسم کارگری و چه شاخه های موسوم به زحمتکشان، برای توجیه پشت کردنشان به آرمان های اولیه حزب کمونیست ایران، همواره نسخه محلی برای ما پیچیده اند. کمونیسم کارگری ها به ما توصیه می کردند که بجای حزب کمونیست ایران خود را "کومه له کمونیست" تعریف کنیم و جریانات موسوم به زحمتکشان هم احیای "کومه له" کردستانی را پیش پا می گذاشتند! با مباحث و استدالات این دو طیف آشنایی داریم و تکرار آنها بویژه در شرایطی که آنها مانند گذشته برای ما "خیرخواهی" نمی کنند لازم نیست. اما بحث رفقایمان مانند رفیق جمال نمی تواند بی جواب نماند.

رفیق جمال بر اساس تحلیلی که از تاسیسی

تاسیسی حزب در سال ۶۲ نه اقدامی خلق الساعه بود و نه کپی روشنفکرانه از فرمول های کلاسیک حزب سازی!

تاسیس حزب همانگونه که می دانیم در پروسه رشد و تکوین و پیوند ارگانیک با مبارزات طبقه کارگر هم شکل نگرفت و از همان آغاز همگی بر این کاستی واقف بودیم. اما بیان این کمبود مطلقا این نتیجه را بدست نمی دهد، که عده ای روشنفکر بی ریشه در اتاق های دربسته نشسته و "اراده گرایی" کرده اند تا از بالا برای طبقه کارگر، حزب سازی کنند. این حزب اگر در آن زمان فاقد پایه اجتماعی نیرومند سراسری بود، اما در بزرگ شهرها، در محیط ها و محافل کارگری و سیاسی در سطح سراسری ریشه ها و پایه های خود را داشت و در کردستان هم پایگاه وسیع اجتماعی را با خود داشت. این حزب شمار زیادی از فعالین سیاسی و کمونیست آن دوره را با خود داشت و این طیف غالبا آن بخشی از کمونیست های چپ و رادیکال جامعه بودند که از تشتت و آشفتگی و بی افقی چپ چریکی و توده ایستی و اردوگاهی فاصله داشتند. این حزب از همان آغاز مسئولانه و واقع بینانه، هم بر محدودیت ها و معذوریت ها آگاه بود و هم صمیمانه می کوشید که به فعالین و پیشروان جنبش کارگری متکی گردد. در بررسی منصفانه آن دوران و در شرایطی که ضد انقلاب صفوف انقلابیون را آماج حملات خونین خود قرار داده بود، در شرایطی که بی افقی و ناامیدی در میان نیروهای چپ و رادیکال جامعه موج می زد، این نه "اراده گرایی"، بلکه تبلور اراده و عزم کمونیست هایی بود که در کاتگوری "شکست خوردگان" آن دوره قرار نمی گرفتند.

با این وصف هر نظری که در مورد آن مقطع و این پروسه داشته باشیم، این واقعیت نمی تواند کم رنگ گردد که این اقدام اگر چه ما را بر اساس فرمول های کلاسیک به حزب طزار نوین طبقه کارگر نرساند، اما اقدامی پیشرو و کمونیستی و در خدمت به همین هدف بود. این اقدام جسورانه در ادامه حیاتش بر جاده ای صاف و بی دست انداز و موانع پیش نرفت. مانع اصلی تحقق اهداف اولیه موسسان حزب کمونیست ایران، وجود دیکتاتوری خشن و بی رحم جمهوری اسلامی بود که نه تنها کمونیست ها، حتی مخالفان لیبرال و مذهبی درون جبهه خودش را نیز بر نمی تابید! اما مانع فقط بیرونی نبود، بلکه در درون حزب هم در دو مقطع و با تاثیر گیری از تحولات دوران، این اقدام زیر سؤال رفت. در مقطع ۹۰ کسانی با توجیه "چپ" و به این بهانه که این حزب کارگری نشده، و ده سال هم بعد کسانی از سنگر راست

**بعد از تحریر:**

رفیق جمال بزرگپور در پاسخیه ای که به رفیق ناصر نسیمی داده است مطرح کرده، که او به سئوالات و یا نکات مورد نظر او پاسخ نداده است! به نظر من در یک پلمیک سیاسی لازم نیست شرط گذاری و یا مخاطب را در قالب مورد نظر خود محصور کرد. طرح سئوالات بخشی از نظرات و دیدگاه های سؤال کننده است و پاسخ دهنده هم محق است به آن نکاتی بپردازد که از نظر او اهمیت بیشتری دارد.

بر این اساس من در این نوشته کوتاه نخواسته ام وارد پلمیکی رو در رو با رفیق جمال (که اسمش را برده ام) بشوم و راستش این روش را هم خیلی مناسب نمی دانم! بلکه سعی ام این بوده است که محور کلی انتقادات و راهکارهایی که او پیش پای ما گذاشته را مورد توجه قرار دهم.

نکته دیگری که لازم به توضیح می بینم این است که در تشکیلات ما معمولاً مطرح می شود که اگر رفیقی مسئله ای مطرح کرد، رفقای زیادی در مخالفت با نظراتش دست به قلم می برند و این نوعی فشار و جو سازی است! به نظر من همانگونه که رفیق جمال این حق را داشته و دارد که نظراتش را از مجرای درست به گوش رفقای دیگر برساند، این حق برای هر رفیقی که با او هم نظر نیست نیز وجود دارد که پاسخ و یا نظر خود را بگوید! من به هر اندازه که با نقطه نظرات سیاسی رفیق جمال یا هر رفیق دیگری مخالف باشم، به او برای طرح نظراتش دست مریزاد می گویم! در عین حال با شیوه بحث کردن های غیررفیقانه و غیر صمیمانه مرزبندی کامل دارم.

ژوئن ۲۰۱۵



که سبک کار ما باید دستخوش تغییراتی شود و الی آخر! من جزو آن کسانی نیستم که از کار و فعالیت و استفاده از نیرو و پتانسیل تشکیلاتمان راضی باشم، ولی هیچیک از این نارضایتی ها نه دفاع از وضع موجود است و نه قناعت به تغییر ریل!

برای تغییر آرایش و تنها کومه له ای شدن، ضرورت های مبارزات اجتماعی در راستای منافع طبقه کارگر و استراتژی حزب لازم است، و همه داده های طبقاتی، سیاسی و واقعی به ما می گوید که صلاح و مصلحت و منفعت گرایش سوسیالیستی حفظ و تقویت حزب در چارچوب آرایشی سراسری است. اتفاقاً این آرایش است که کومه له را در موقعیتی بهتر قرار می دهد و از این رهگذر است که می توان کومه له را تقویت کرد.

این اغراق گویی و تعریف و تمجید از خود نیست که حزب کمونیست ایران هم اینک در بین جریانات و احزاب چپ سراسری از اعتبار و جایگاه خاصی برخوردار است.. من می دانم جریانات سیاسی در سطح سراسری به همان دلایلی که برای ما هم عمل کرده ضعیف هستند، ولی این را نمی توانم بپذیریم که گرایش سوسیالیستی و تمایلات چپ و رادیکال در جامعه ایران و در بین جنبش های اجتماعی یک جریان ضعیف است.

همه داده های تحلیلی و واقعیات عینی و قابل مشاهده به ما می گوید که جنبش کارگری، معلمان، زنان و ... در صحنه سیاسی ایران واقعیتی موثر و غیر قابل انکار هستند. در این حالت برای حزبی شناخته شده و معتبر، برای جریانی با سابقه درخشان، برای جریانی که در کردستان به تشکیلاتی اجتماعی و با نفوذ متکی است، چه منطقی و منفعتی جدا از این موارد وجود دارد که حزب در کومه له "ادغام" شود؟! \*\*\*

➔ ضدیت دارند، بجای همبستگی و بهم پیوستگی همه محرومانی که از یک دشمن مشترک، یک طبقه مشخص، در یک جغرافیای مشخص رنج می برند، به عقب برگردیم و بگویم ما تشکیلاتی محلی هستیم!! در شرایطی که حتی جریانات راست و ناسیونالیست هم اینگونه عمل نمی کنند و در پی متحدین سراسری شان در جبهه لیبرال ها و غیرو هستند، بگویم ما اتحاد با نیروهای کردستان اولویتمان است!

اگر از بعد طبقاتی مسئله بگذریم، حتی برای حل مسئله ملی، هم راهکار محلی گرایی، حتی برای جریانات ناسیولیستی هم مطلوبیت گذشته را ندارد. شما به همه احزاب ناسیونالیست همه بخش های کردستان نگاه کنید، کدامشان اینگونه عمل می کنند؟ از پ.ک.ک گرفته که حالا در پشت سر حزب دموکراتیک خلق ترکیه سنگر گرفته تا زحمتکشان که به جریانات ارتجاعی سراسری هم پیمان گشته تا حزب دموکرات که چیزی نمانده حتی با خود رژیم ساخت و پاخت کند تا احزاب کردستان عراق، کدامشان محلی عمل می کنند!

در این شرایط بحث محلی و یا کردستانی کردن حزب، حتی عقب تر از بحث ها و راهکارهایی است که قبل تر در حزب ما مطرح شده است.

**آرایش موجود، وضع موجود!**

گفته می شود دفاع از آرایش موجود به معنای رضایت از وضع موجود است و این یعنی درجا زدن! این ادعا واقعیت ندارد! ارزیابی من این نیست که هیچ رفیقی از بهره گیری از نیرو و امکانات و پتانسیل حزب راضی باشد! تردیدی نیست که می توان بعضی تغییرات در آرایش کنونی ما به نفع بهره گیری مناسب تر از نیروی موجودمان در دستور قرار داد، تردیدی نیست



ناصر نسیمی



## در نقد ستایش انحلال!

استدلال شود که حزب کمونیست با طبقه کارگر ارتباطی ندارد و از همان تئوری عدم پیوند با طبقه به نفی تشکیل حزب کمونیست برسند و هر اقدامی در زمینه ایجاد حزب کمونیست را اراده گرایانه می نامیدند مجادلات نظری با سازمانها و تشکلات پوپولیستی در این زمینه را به یاد بیاورید.

آیا شما در کل تاریخ بشریت تاکنون نمونه ای را دارید که توده های یک طبقه اجتماعی بدون اراده و تصمیم آگاهانه پیشروان و بخش آگاه آن طبقه توانسته باشند حزبی را تشکیل بدهند؟

آیا حتی راه اندازی و سازماندهی یک تشکل صنفی در گروه یک کار آگاهگرانه و اراده مشترک نیست؟

آیا تشکیل حزب یک اراده فردی بود یا حاصل مجادلات نظری کمونیستها در شرایط معینی در تاریخ ایران؟

آیا اگر همان تعداد انسان کمونیست اراده نمیکردند و حزب را تشکیل نمی دادند وضع جنبش کارگری بهتر می شد؟

آیا اگر حزب کمونیست تشکیل نمی شد رادیکالیسم و معیارهای مترقی انسانی در جنبش کردستان می توانست در برابر توهومات ناسیونالیستی اینچنین به معیاری اجتماعی تبدیل شود؟

آیا کومهله میتوانست بدون ایفای نقش در تشکیل حزب آنچنان به نیرویی اجتماعی جدی و دخالتمگر تبدیل شود؟

آیا اگر بنیانگذاران حزب در کنگره موسس خود را مقید به پیوند با طبقه کارگر می کردند تا حالا هم توانسته بودند حزب کمونیست را تاسیس بکنند؟

آیا در فرهنگ و ادبیات کمونیستی اراده گرایی در بعد اجتماعی مضر است؟

آیا پرهیز و هراس از غلطیدن در اراده گرایی پسیفیسیم را سبب نمی شود؟

سئوالات زیادی را می توان در این رابطه مطرح کرد اما من به سئوالات فوق بسنده می کنم.

رفیق جمال برای بیان نفی حزب در عدم دستیابی به اهدافش، سعی بر آن دارد که تناقض نظری معمار تشکیل حزب را با مارکس بیان نماید. من هیچ تعصبی در این زمینه

ندارم، اما آنچه که برایم مهم است ←

اساسا مشکل خود حزب است. این اولین بار نیست که فلسفه وجودی حزب. نقش و جایگاه آن زیر سؤال می رود، سئوالی که ممنوعه نیست اما رغبت به پرداختن به آن را نداریم. به تاریخ انشعابات نگاهی بیاندازیم. جوهر و مایه مشترک همه آنها نفی حزب کمونیست بوده است، که در فرمول بندیهای متفاوتی ارائه گردیده است. ما و رهبری ما مجاز نیست تحت عنوان عدم اولویت به مسائل تشکیلاتی بی تفاوت از کنار این مباحث بگذرند. پاسخ شفاف به چنین بحث هایی و موضعگیری شفاف را از ما می طلبد. منظور من الزاما پاسخ در مخالفت نیست بلکه شرکت جدی و فعال رهبری و کل بدنه تشکیلات در هدایت بحث است. در آن نامه موضوعی جدی راجع به آرایش تشکیلاتی ارائه شده که باید بطور اساسی مورد بررسی قرارگیرد.

اتفاقا طرح چنین سئوالاتی در مورد حزب را من مثبت ارزیابی می کنم تا به صراحت بحث شود و بهتر از ادامه وضع موجود است. و به پروسه شفافیت در نظر و عمل کمک می کند. اکنون به اراده گرایی بپردازم. آیا اراده گرایی فقط یک مفهوم اجتماعی است یا یک اراده فردی و جمعی برای انجام امری فردی یا اجتماعی. اگر ما درک و تبیین درستی از این مفهوم ارائه ندهیم آنگاه نقش پراتیک آگاهانه انسان در روند تحولات اجتماعی به حاشیه خواهد رفت و مدنظر قرار نخواهد گرفت. اگر ما رابطه منطقی بین شرایط عینی، اجتماعی را در پروسه تغییر به کیفیت جدید و نقش پراتیک آگاهانه را با اثرات و جایگاه و موقعیت درک نکنیم از ظهور کیفیت جدید تحت عنوان اراده گرایی می هراسیم و ما را از نقش در پراتیک اجتماعی بر حذر می دارد. در اینجا کیفیت جدید ما در موقع کنگره موسس همین حزب کمونیست بود. آیا اگر با توجه به شرایط آن زمان اگر جمعی از کمونیستها اراده نمیکردند، حزب کمونیستی تاسیس می شد؟ به نظرم اراده گرایی در تاسیس حزب عامل وضع موجود نیست.

### اراده گرایی

مفهوم اراده گرایی در مجادلات سیاسی در مقطع تشکیل حزب زیاد استفاده میشد تا

ما در آستانه کنگره دوازدهم حزب کمونیست ایران، نامه ای از رفیق جمال بزرگپور دریافت نمودیم که شاید آغازگر بحثی باشد که پاسخش را در کنگره موسس حزب کمونیست گرفت. تاریخ و سابقه این بحث درست به قدمت تاریخ تاسیس حزب برمی گردد. من از این بحث در آستانه کنگره استنباطم این است که با تلاش صمیمی و آگاهانه همه ما با دخالت در این بحث سیاسی جدی که برای ادامه کاری حزب و آرایش تشکیلاتی ما امری مهم می باشد شرکت کنیم. بی تفاوتی و نظاره گری جایز نیست. من تصورم بر این است که بحث و مجادله نظری در مورد آینده فعالیت حزب امری کاملا طبیعی و بدیهی است. من بعنوان عضو حزب از این کار ایشان جهت مطرح کردن نظراتشان در رابطه با موقعیت حزب استقبال می کنم، و امیدوارم با نقش آگاهگرانه و دخالت عناصر و افراد پیشرو در حزب در فضایی سالم مجادله نظری را به پیش ببریم.

من قبل از اینکه به نامه رفیق جمال بپردازم لازم میدانم که اعلام نمایم حزب کمونیست ایران پاسخ به یک نیاز سیاسی، طبقاتی جامعه ایران از جانب کمونیست ها در یک شرایط تاریخی، اجتماعی معین بود که در اینجا لازم نمی بینم دوباره شرایط اجتماعی و سیاسی جامعه و نقش دولت ضد انقلاب اسلامی را در مقطع تاریخی تشکیل حزب را برای خوانندگان این سطور به یاد آورم و از بیان آن صرف نظر می کنم.

رفیق جمال به بنیادهای نظری و فکری و دیدگاه سازندگان در مورد تشکیل حزب مشخصا منصور حکمت بعنوان معمار اصلی این حزب می پردازد، و دنبال و سراغ فاکت هایی می گردد تا تناقض آنرا با مارکسیسم بیاید تا دریچه ای شود که از آنجا به نفی حزب کمونیست برسد و آرایش تشکیلاتی جدیدی در مقابل ما قرار دهد.

در تمام نامه مذکور نقد گرایش اراده گرایی در تشکیل حزب برجسته و نمایان است و اراده گرایی در تشکیل حزب را عامل شکست سیاست هایی چون کارگری شدن حزب یا به عبارتی توده ای نشدن حزب می نمایند. و از بررسی شرایط عینی جامعه در سال های اولیه تشکیل حزب پرهیز می کند. اما مسئله اصلی در این نقد کارگری نشدن حزب نیست، بلکه

طرف رفیق مجری بکار می برند. به نظر من اشتباهی عمدی است منظورم از این مثال این بود چرا رو به جامعه می خواهیم مثل دو حزب نمایان شویم؟

رفیق جمال هم آنرا به مثابه دو تشکیلات می بیند. آیا این موضوع نباید یکبار و برای همیشه جواب بگیرد؟

حزب یا هر سازمان سیاسی در حیات سیاسی خود و در بطن مبارزات اجتماعی دستخوش تغییرات خواهد شد. گاهی در یک مسیر تاریخی یا در بستر یک رویداد تاریخی، اجتماعی برای حفظ آپارات حزبی خود حزب به هدف تبدیل می شود، که در چنین شرایطی حزب مکانیزمهای روتینش نرمال کار نمی کند. مناسبات حزبی، پرنسب ها دچار مشکل می شوند در چنین شرایطی خود حزب به هدف تبدیل می شود اما سالهاست که حزب ما این شرایط را بعد از جدایی ها از سر گذرانده است.

اما من در این مورد که حزب از سیاست استراژی انتظار جهت دخالت در تحولات آینده پیروی می کند با رفیق جمال هم نظر هستم و همین سیاست است که علاقمند به حفظ وضع موجود است. حزب برای ما ابزار است اما آنچه مهم است اگر در نظر داریم ابزارمان را در جهت افق و ارمان جنبش های دیگر اجتماعی بکار ببریم، باید با صراحت بیان کنیم. کسانی که در نظر دارند وظایف تازه ای برای حزب تعریف کنند، مجاز نیستند به آسانی قید حزب کمونیست را بزنند.

یا اگر با ارائه افق سیاسی جدیدی در مقابل حزب قرار بدهند بدون آنکه تلاشی جهت حقانیت نظراتش در حزب انجام دهند محکوم به شکست هستند.

از اینکه رفیق جمال نظرش را بدون هر اما و آگری بیان نمودند کاری مناسب و بجا بود و سئوالی جدی را در مقابل ما قرار داد که امیدوارم به این سئوال همیشگی موقعیت حزب و کومه له پاسخ جدی بدهیم. طرح پیشنهاد ادغام کومه له و حزب چیزی جز طرح و سازماندهی پروسه انحلال حزب نیست.

**من انحلال را ستایش نمی کنم.**

با آرزوی جدل نظری صمیمانه

۲۰۱۵۰۶۲۰



سنگینی میکند همان حزب کمونیست است که ایشان در پی خلاصی از آن است. اگرچه مشکل اصلی صرف انرژی زیاد نیست من هم باید اذعان کنم که مشکلات واقعی، عملی و ظرفیت های محدود را برسمیت می شناسم اما این مشکلات با رهبری و سازمان صحیح حل خواهد شد. رفقا اکنون که به تاریخ رویدادهای حزب بر می گردیم به استدلال های مشابهی می رسیم و حزب کمونیست را ظرف مناسبی برای پاسخ دادن به ضرورت های سیاسی در بطن تحولات جاری نمیدانند. سئوال اینجاست که ما باید پاسخ به نیازهای کدام جنبش اجتماعی را در اولویت کار قرار بدهیم؟

رفیق جمال مینویسد که هیچ انتخابی آسان نیست اما کدام انتخاب با واقعیت های موجود سازگار است.

من بر این نظرم که منبنا و قطب نمای ارزیابی متفاوتی در حزب عمل می کند. شاخص های ارزیابی متفاوت، و اختلاف نظرات جدی در حزب وجود دارد که نانوشته هستند. این اختلاف نظرات را از عمق به سطح آورد تا مجالی داده شود تا اعضا دخالتگر باشند. اتفاقا نامه رفیق جمال در خلق چنین شرایطی کاملا مفید بود. چون طرح صورت مسئله همه را وادار به موضعگیری و ابراز نظر خواهد کرد. چه از موضع موافق یا مخالف. بهر حال بیتفاوت ترین افراد را به موضعگیری وامی دارد. دیگر فرصتی برای سکوت و یا عبور و گذر بی تفاوتانه باقی نیست.

نمیدانم اگر می خواهیم در دل تحولات جاری حرکت کنیم. وجود حزب چه مانعی بر سر راه این روند است؟ این تحولات متعلق به کدام جنبش اجتماعی هستند که رفیق ما نگران آن می باشد؟ اگر در نظر دارید ما را زائده جنبش دیگری نمایم لطفا ترمز کنید و برای اعضای تشکیلات و وزن و جایگاه آنها در مکانیزم های تصمیم گیری و جهت گیریهای سیاسی آینده حزب که ما با چه جنبش هایی تداعی شویم حساب کنید.

من باید اذعان کنم عدم حساسیت رهبری حزب از بکارگیری اصطلاحات یا واژه های مرسوم سبب ایجاد درک متفاوت از جایگاه حزب شود. برای نمونه بعد از تشکیل حزب دیگر کومه له عضو نداشت، بلکه اتوماتیک همه عضو حزب بودند. اما حالا هم ما در رسانه هایمان از عضو کومه له نام میبریم. برای نمونه به مصاحبه رفیق ابراهیم در مورد وضعیت مالی دقت کنید. از اینکه این اصطلاح عضو کومه له و عضو حزب کمونیست را در مصاحبه از

بعد از گذشت ۳۰ سال اراده گرایی در تشکیل حزب را عامل ناموفقیت قلمداد میکنی آیا این دقیقا بخاطر آن نیست که شما نمیخواهید به موانع سیاسی، اجتماعی کنونی بپردازید؟

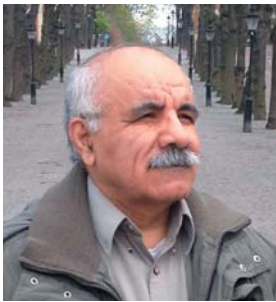
نقش تحولات سیاسی و اجتماعی در جامعه و تاثیرات بر روندها و نیروهای طبقات بر روند فعالیت های حزب موثر و تاثیرگذار بوده است. من تاریخ حزب را تاریخی پیوسته و بدون کسست نمی بینم و میدانم در این زمینه بدلیل انشعاب گرایش کمونیسم کارگری از حزب کمونیست ایران اقدام به تغییر برنامه حزب صورت گرفت. اولویت ها و الگوی فعالیت ها تغییر کرد. معیارها و شاخص های ارزیابی هم دستخوش تغییراتی گردید.

اینکه چرا حزب کارگری نشد و یا عدم موفقیت در برخی امورات را نباید به اراده گرایی سیاسی موسسان حزب ربط داد و در پرتو نقد آن به نفی حزب رسید، کسی این نقد را از کسی که در حیات حزب فعال بوده و سی سال سکوت نموده جدی نمی گیرد، مگر آنکه افق و دیدگاه جدیدی در مقابل حزب قرار دهد.

اکنون که رفیق جمال آرایش جدیدی را از عدم کارگری شدن حزب استنتاج می کند مایلیم با صراحت اعلام نمایم که پیشنهاد ادغام دو تشکیلات کومه له و حزب یعنی انحلال حزب کمونیست را مد نظر دارد. من تلاش نمودم که از پیشنهادی پرهیز نمایم، اما نوشته ایشان در آنجا که پیشنهاد ادغام دو تشکیلات را مطرح میکنند پر واضح است که حزب باید منحل شود. ایشان بهتر از من می دانند که ما طبق اساسنامه حزب و متمم اساسنامه که شامل حقوق ویژه کومه له است. کومه له سازمان کردستان حزب است. من با چنین درکی که آنچنان دیوار فرضی میان کومه له و حزب می کشد مخالفم و چنین درکی عامل و منشا بروز پانسفیسیم و عدم حساسیت به سرنوشت سیاسی حزب خواهد بود. به نظرم جهت طرح صورت مسئله کنار گذاشتن حزب کمونیست لازم نیست به آسمان و ریسمان دست انداخت و دنبال فاکت و نوشته های پیش تر از ۳۵ سال قبل گشت تا ایده انحلال حزب را تئوریزه و بیان کرد. رک و راست باید روی موضوع رفت حزب کمونیست آری یا نه؟ در غیر اینصورت ادغام دو تشکیلات معنایی جز این ندارد.

رفیق جمال اشاره میکنند که انرژی زیادی میطلبد، اداره دو تشکیلات در حد و توان ظرفیت موجود نیست، میراثی ناموجه است که ما آنرا ادامه میدهیم. میراثی است که بر ذهن و افکار ما سنگینی میکند. اتفاقا عین موضوع همین جاست همان میراثی که بر ذهن و فکر

عباس منصوران



## شناخت ضرورت و ضرورت شناخت

«در آلمان (بخوان ایران) هیچ شکل بندگی شکسته نمی شود، مگر این که همه اشکال بندگی شکسته شود. آلمان که به کمال گرایی شناخته می شود، نمی تواند انقلابی داشته باشد، مگر آن که آن انقلاب کامل باشد. رهایی آلمان، رهایی انسانیت است. سر این رهایی فلسفه است، قلب آن پرولتاریاست. فلسفه نمی تواند خود را بدون پرولتاریا متحقق کند و پرولتاریا نیز نمی تواند بدون فلسفه خود را فرا روی آورد.»

(مارکس، دستنوشته‌های اقتصادی، فلسفی، ۱۸۴۴، مجموعه آثار جلد ۳ انگلیسی، ص ۳۱۳)

و تنها به راهکار سرمایه داران سر می سپارد و بس. این آزمون درخشان بود و برای نخستین بار طبقه کارگر خود به میدان آمده بود و هم خویش را یافت و هم کشف شد. نقش نیروی کار این طبقه و نقش تاریخ ساز و انقلابی و رهایی بخش انسان به دست این طبقه را مارکس و انگلس کشف کردند. این دستاورد یک کار جمعی نیز بود. از آن ژنی کارکس که دستنوشته های بسیار ناخوانای مارکس را برای چاپ و نشر، دوباره نویسی می کرد تا اله نورمارکس و رفیق همزی انگلس زن کارگر انقلابی بافندگی (ماری برنز (Mary Burns) با بیست سال همزمی نیز بود. انگلس در کنار ماری برنز از این حضور طبقاتی به مارکس که هنوز در آلمان بود، به تبادل دانش پرداخت. طبقه اجتماعی کار در برابر سرمایه، درفش رزم طبقاتی را برافراشت. مارکس، ضرورت سازمانیابی کمونیستی را کشف کرد. رهبر چارلیست ها (جیمز ابراین) در شورش کارگران علیه مشین ها (لودیت ها) از کارگران خوسات تا به جای تخریب ابزار تولید، ماشین ابزارها به مالکیت مردم درآید. «همهجا ستکگران، سودجویان هستند، دولت، نگهبان آنهاست و کارگران، ستمدیدگان هستند» در نوشته های وی اما خامی و سردرگمی بود و در همین سالها است که (۱۸۳۶-۱۸۳۴) «انجمن کارگران تبعیدی» آلمانی ها در رلندن برپا شد. «اتحادیه دادگران لندن» (League of the Just) پاریس (انگلس و...) و بروکسل (مارکس، ینی مارکس و...) و سوئیس (در بردارنده ی کارگران پیشتاز و مهاجر آلمانی، اتحادیه کمونیستها ساختار یافت. ضرورت این سازمانیابی با کوشش مارکس و انگلس، شناخته شد. این کارزار بین المللی و سازمانیابی اترناسیونالیستی بود. این سازمان به تئوری و برنامه انقلابی خود نیاز داشت. مانیفست آفریده شد، کشفی از مادیت وجود طبقه اجتماعی پرولتاریا. عینیت وجود داشت. طبقه و استثمار طبقاتی حاکم بو، تئوری و دانش آن باید کشف می شد. همانگونه که مارکس و انگلس نوشتن: «همه قدرت هیا اروپا اکنون دیگر کمونیسم را به سان یک قدرت برداشت می کنند و نه یک

طبقه مادی با فلسفه رهایی بخش آن طبقه/ رهایی راستین انسان در یگانگی قلب و مغز- آن رهایی که مغز، یعنی هسته و عصاره ی منشور اندیشه ی والای انسان تراز نوین، فلسفه ی آن است و قلب تپنده ی آن پرولتاریا، نیروی مادی آن.

چنبش کارگری در سالهای ۱۸۳۰ در انگلستان، پیشتازانه حضور مادی خود را به صورت طبقه با منشوری در دست، پش روی نهاد. کارگران پیشتازی از آلمان، مانند ویلهلم وایتلینگ (کارگر خیاط، نویسنده و مخترع) و سوسیالیست های فیلسوفی که هنوز به جای طبقه در پندار تشکیل حزب (فیلسوفان) برای رهایی انسان ها و نیز طبقه کارگر بودند، با کشف مارکس به ضرورت حزب گارگران رای دادند. نگاه انگلس که خود گواه خیزش کارگران انگلستان در سال ۱۸۴۲ بود برخلاف رمان بینوایان (چارلز دیکنز) به کارگران به سان قربانیان تاریخ نبود. از نگاه انگلس در کتاب وضعیت طبقه کارگر در انگلستان ۱۸۴۴، کارگرا، عینیتی تاریخی و طبقاتی بودند که وظیفه دگرگونی مناسبات و تاریخی را به عهده می گرفتند. این طبقه تاریخی ساز است و نه شهید تاریخ.

رفرمهای پارلمنتاریستی در سال ۱۸۳۲ در انگلستان، گسترش حق انتخاب بیشتری را در پی داشت. طبقه کارگر برنامه شش ماده ای (چارت) خود را پیش روی گذاشت. چارلیست ها که از همین روی نام گرفتند، در منشور (چارت) خویش شش خواسته که در زمانه خود یم انقلاب بود را در میان نهادند:

- ۱- حق رای همه گانی
  - ۲- رای مخفی
  - ۳- تجدید پارلمان، همه ساله،
  - ۴- حوزه های رای مساوی
  - ۵- برداشتن شرط مالکیت برای نمایندگان برای شرکت در نمایندگی پارلمان
  - ۶- پرداخت حقوق به نمایندگان
- انگلس حتا در این چالش طبقاتی، خوشبین بود که طبقه کارگر در پارلمان است که می تواند به قدرتی دست یابد. اما به زودی هم انگلس که در انگلستان دهه ۴۰ و هم پرولتاریا دریافت که از این قانون و ارگان بورژوازی سهم نمی برد

با برخورداری از دانش پدیدار شناسی و دانش مبارزه طبقاتی، درمی یابیم که ضرورت سازمانیابی طبقه کارگر در ارگان های طبقاتی خود، همزاد است با به وجود آمدنی این طبقه. این ضرورت دیالکتیکی ماتریالیستی، تاریخی و طبقاتی یا به بیانی دیگر، شناختی تجربی و طبقاتی بود. نیاز به خودسازماندهی، همزمان است با رویارویی دو طبقه اصلی متضاد و آشتی ناپذیر جامعه و همراه است با جلوه یابی مناسبات سرمایه داری که برای نخستین بار در تاریخ به حاکمیت رسیده بود. این ضرورت به ۲۵۰ سال چیش، یا دستکم ب سالهای ۱۸۰۰ م. بازمی گردد در برهه ای ک طبقه کارگر، همانندی سوی تضاد به سان آنتی تز (نفی کننده) و دگرگون ساز در برابر سرمایه در سوی دیگر تضاد (تز، تثبیت گرا و ایستا) نمایان می شود. سازمانیابی نیز مادیت می یابد. با رشد مناسبات سرمایه داری است که نخستین ارگان های صنفی کارگران در انگلستان در صنایع چاپ، ساختمان و سپس پشم ریسان و دوزندگان، در فرانسه و سپس در ایالات متحده آمریکای شمالی و با شکل گیری اتحادیه های کارگری در فیلادلفیا و اتحادیه کفشان که در سال ۱۷۹۲ به وجود آمدند.

در انگلستان است که به تجربه و پژوهش بی مانند فردریک انگلس، وضعیت طبقه کارگر (در انگلستان ۱۸۴۴) که در سال ۱۸۴۴ در پاریس منتشر شد، مفهوم طبقه اجتماعی، طبقه کارگر، سازمانیابی طبقه، ضرورت حزب طبقه، و تعیین سرنوشت این طبقه به دست خویش به میان می آید. کارل مراکس از این پژوهش است که طبقه اجتماعی و سرشت انقلابی پرولتاریا و فلسفه انقلابی کمونیسم را در می یابد. با کشف طبقه اجتماعی، پرولتاریا، به سان یک هستی اجتماعی، یک طبقه، اما در خود، که باید به طبقه ای برای خود، یعنی برخوردار از آگاهی تکامل یابد. و دگرگون شود، وظیفه ی تاریخساز می یابد. فلسفه رهایی بخش این طبقه، یعنی ماتریالیسم دیالکتیک، یا دانش مبارزه طبقاتی کشف شد. انسان از هرگونه بردگی اقتصادی، سیاسی، طبقاتی، ایدئولوژیک و فکری، جنسیتی و... رهایی نمی یابد جز با پیوند دیالکتیک،

شمارند. انگلس از این شرکت و گزینش، دفاع می کند.

«نیروی محرکه حزب ما، را در گام نهادن به عرصه سیاسی، انقلاب فوریه [۱۸۴۸] تشکیل می داد و همین انقلاب، حزب ما را از دنبال کردن اهداف صرفاً علمی بازداشت ...

اعمال در هر مورد، به ویژه همواره به وسیله علل مادی آغاز می گردند، نه به وسیله عبارات بیان کننده آن اعمال، عبارات سیاسی و حقوقی نظیر اعمال سیاسی و نتایج آنها، از علل مادی سرچشمه می گیرند.» (۱)

در ادامه همین ارزیابی تاریخی از تاریخ سازمان کمونیستی طبقه کارگر (اتحادیه کمونیست‌ها) است که انگلس ادامه می دهد:

«زمانی که من در منچستر زندگی می کردم، با کمال تأسف دریافتم که عوامل اقتصادی که تا کنون تمام تاریخ نویسان برای آنها نقشی جزئی یا اصلاً نقشی قائل نبودند، دستکم در شرایط نوین، قدرت تعیین کننده‌ای در جهان می باشند. این عوامل اقتصادی، علل تضادهای طبقاتی دوران کنونی اند که در آن کشورهای که سبب رشد عظیم صنعت (مانند انگلستان) این تضادها به گونه‌ای روشن جلوه گر می شوند، احزاب سیاسی جدید، مبارزات حزبی نوین به وجود می آورند و در پی آمد سیمای حیات سیاسی را کاملاً تغییر می دهد.» (۲)

به بیان مارکس در «تزهای فوئرباخ» آموزگاران باید خود آموزش می دیدند. مارکس و انگلس و تمامی رزمندگان جنبش کمونیستی و کارگری به اندیشه نشستند. تئوری راهنمای عمل را و عمل، محک تئوری را به سنجش آوردند. نقد اقتصاد سیاسی دو مجلد سنگین و سپس کتاب سرمایه، مجلد نخست و دیگر نوشتارهای عظیم، دستاورهای این برهه است.

سال ۱۸۶۵ ضرورت بین‌الملل کارگران، مادیت می یابد. این نیز اراده‌گرایی نبود، بین‌الملل اول سازمان یافت، زیرا بسان ابزار مبارزه طبقاتی به آن نیاز بود تا در برابر سرمایه جهانی سازمان یافته و مجهز مبارزه کند. و سپس بین‌الملل دوم و سوم با انحراف‌ها و کاستی‌ها.

انقلاب کارگری فرانسه در سال ۱۸۷۱، کمون پاریس را آفرید و دو ماه و چند روز، نخستین آزمون انسان، در راستای خودگردانی کارگری را به تجربه گذاشت. این انقلاب تاریخی نشان داد که طبقه‌ی سلب مالکیت شده و به برده سرمایه تبدیل گردیده و طبقه‌ای که خواهان لغو مالکیت خصوصی ست قدرت سیاسی را به چنگ می آورد تا در جامعه، سرنوشت ساز خویش و دیگران باشد. انقلاب اکتبر، دومین آزمون طبقه کارگر جهانی، پس از ۴۶ سال در پی کمون، و نخستین انقلاب به رهبری حزب کمونیست و کارگران پیشتا بود

اساسنامه اتحادیه کمونیست‌ها، یکسال پیش از تنظیم مانیفست چنین فرموله شد:

«هدف اتحادیه، سرنگونی بورژوازی، حاکمیت پرولتاریا، الغاء جامعه‌ی کهن بورژوازی مبتنی بر تضادهای طبقاتی و ایجاد جامعه‌ی بدون طبقه و بدون مالکیت خصوصی ست.»

این هدف همچنان به نیروی خود و بیش از همیشه و حیاتی‌تر باقی‌ست. کمتر کسی ست که شرایط جامعه‌ی انسانی را در کشورهای پیرامونی و به ویژه، از خود بیگانگی و بحران هویت انسان حاکم بر جامعه‌ی بشری را در سراسر جهان، پی آمد مناسبات سرمایه‌داری ارزیابی نکند و به گزینه‌ای برای رفع چنین فلاکتی نیاندیشد.

یک هفته پس از پخش مانیفست، در سال ۱۸۴۸ برآمد انقلابی کارگران فرانسه در فوریه، شعله کشید و سال ۱۸۵۱ لویی بناپارت با سرکوب جنبش کارگری و انقلاب، با دهن کجی به تاریخ، بار دیگر امپراتوری بناپارت و فرانسه را برقرار کرد.

انقلاب سال ۱۸۴۸ و جنبش کارگری در این مبارزه قاره‌ای، شکست خورد، اما ماهیت غیر کارگری انواع سوسیالیسم‌ها و سوسیالیست‌های رنگارنگ پیش از خود را نمایان ساخت. سوسیالیست‌های خرده بورژوا، ناامید از آینده و غمین از گذشته، برخی به رفرم و برخی به بازگشت به گذشته و برخی به برپایی تعاونی‌های منطقه‌ای روی آوردند و انقلاب و حزب کارگری و انترناسیونالیسم را «پنداری نیک» ولی دوزخ دسترس نامیدند. یک دهه گذشت و نخستین انترناسیونال کارگری، به یاری مارکس و انگلس در سال ۱۸۶۵ پایه گذاری شد. یازده سال سوخت و ساز و تجربه، این نخستین کوشش تاریخی انسان، غرق در بحران‌های داخلی برآمده از گرایش‌های غیرکارگری و نیز شکست کمون پاریس و برتری بورژوازی و دیگر کارکردها، در سال ۱۸۷۴ منحل گردید.

شکست جنبش کارگری در سال‌های ۱۸۴۸ تا ۵۱ دراروپا، سرکوب و کشتار کمونیست‌ها و سلطه امپراتوری‌های انگلیس، فرانسه و آلمان، و روسیه تزاری تنها خاموشی گذرایی بود.

در پی یک آزمون طبقاتی سال ۱۸۵۱ است. مارکس و انگلس «خطابیه شورای اتحادیه کمونیست‌ها» را در سال ۱۳۵۱ به مجمع عمومی سازمان کمونیستی پرولتاریای اروپا ارائه دادند. این خطابیه یک چکامه انقلابی است. زرادخانه‌ی تئوریک برای جنبش کارگری - سوسیالیستی و برنامه عمل انقلاب. به همین ضرورت شرکت در انقلاب کارگری است که مارکس و انگلس اهداف عملی را بر اهداف تئوریک و اندیشه‌ورزی ضروری تر می

افسانه. اکنون زمان آن رسیده است که کمونیست‌ها، دیدگاه‌ها، هدف‌ها و خواسته‌های خویش را در برابر همه جهانیان آشکارا بیان دارند و در برابر آنها «افسانه شیخ کمونیسم» حقیقت یافت و مانیفست حزب کمونیست کارگران پیش روی نهاده شد. هیچ کدام از این پدیده‌ها و ساختارها، اراده گرایانه و ولونتاریستی نبود، اراده مندی آگاهانه انسان‌های کمونیست و انقلابی را با خود داشتند. آنانی که از هنر و درک سیاست و انقلاب کمونیسم برخوردار بودند، تئوری راهنمای عمل خویش قرار دادند.

با اخراج مارکس از پاریس، سال ۱۸۴۶، مارکس در بروکسل است که رهبر خیزش مارگران بافنده سلیزی، ویلهلم ولف (۱۸۰۹-۱۸۴۶) - که مارکس بعدها مجلد نخست «کاپیتال» را به او هدیه کرد- را در خانه خود می بیند. او زیر پیگرد پلیس پروس بود. به یاری چنین رهبر جنبش کارگری است که مارکس و انگلس، نخستین هسته کارگری - سوسیالیستی «جامعه کارگران آلمان» را در بروکسل بنا می نهاد. در این برهه است که این هسته، به نامه نگاری و تماس با دیگر رزمندگان راه کمونیسم و جنبش کارگری کشورهای دیگر می پردازد.

«کمیته مکاتباتی کمونیستی» در سال ۱۸۴۶ زاده می شود. پیوندگیری با مبارزین راه سوسیالیسم در انگلستان، فرانسه، آلمان از نخستین این کشورها هستند. در نخستین کنگره اتحادیه کمونیست‌ها در لندن با حضور انگلس، ولف از انجمن کارگری بروکسل، نماینده می شود تا دیدگاه مارکس را نیز نمایندگی کند.


از زمانی که انگلس در سال ۱۸۴۷، با پرسش و پاسخ‌هایی مانند کمونیسم چیست؟

پرولتاریا کیست و...؟ نخستین پیش نویس برنامه‌ای را نگاشت که سپس به وسیله‌ی مارکس تکمیل گردید و «مانیفست حزب کمونیست» نام گرفت، بیش از یک سده و نیم می گذرد. با گذشت این دوره‌ی پر تب و تاب، اکنون آیا مانیفست یک سند تاریخی و برنامه‌ای ست مربوط به گذشته؟ و یا در حالیکه هم سندی تاریخی و با اعتبار به معنای تاریخ ساز و هم ره آورد ماتریالیسم تاریخی و طبقه کارگر، آیا هنوز تنها برنامه‌ی رهایی طبقه کارگر جهانی به شمار می آید؟

برای یافتن پاسخ به پرسش‌هایی از این دست، باید به مانیفست بازگشت. در سال ۱۸۴۷ هنگامی که بنیان گزاران «اتحادیه کمونیست‌ها» وظیفه‌ی پردازش بیانیه طبقه کارگر را به انگلس و مارکس واگذارند، یک هدف مشترک و مرکزی در پیش روی نخستین چاوشگران کمونیسم، به عنوان هدف اصلی در دستور کار گذارده شده بود؛ این هدف در نخستین ماده

می‌شود و حزب «همت» سازمان می‌یابد تا پیشاهنگ مبارزه طبقاتی کارگران باشد. سپس در اردیبهشت ماه سال ۱۲۹۶ (ماه مه ۱۹۱۷) حزب سوسیال دمکرات (اجتماعیون عامیون) ایرانیان به جای «همت» پای می‌گذارد تا به نیازهای پیشاهنگی طبقه کارگر ایران را که بیشتر در قفقاز و ماوراء قفقاز در صنایع نفت و زیرساختها، به استعمار کشیده شده بود، پاسخگو باشد. حزب «عدالت» یا همانا «اجتماعیون عامیون» همانند نمونه روسی آن حزب سوسیال دمکراتیک کارگران روسیه (کمونیست)، بنا به این ضرورت سازمان یافت. همین «حزب عدالت» است که، در کنگره انزلی (بندرپهلوی، استان گیلان) در خرداد ماه سال ۱۲۹۹ (ژوئن ۱۹۲۰) باید حزب کمونیست ایران را با برگزاری کنگره موسس بنیان می‌گذاشت. همزمان با کودتای رضاخانی و نقش برتر امپریالیسم انگلیس است، که با کشف دریای نفت در جنوب ایران، بورژوازی وابسته و دلال ایران (کمپرادور) به تشکیل ابزار سیاسی قدرت خویش پرداخت. حکومت و دولت و پارلمان و دیگر ارگان‌های اجرایی و مقننه و سرکوب و قضائیه، پاسخگو به ضرورت حاکمیت فورماسیون سرمایه‌داری کشورهای پیرامونی سرمایه در ایران باید شکل می‌گرفت. این یک ضرورت بود. چرا سازمانیابی طبقه کارگر و مسلح به دانش مبارزه طبقاتی خود یک ضرورت نباشد!

چرایی ساختاریابی نخستین حزب کمونیست ایران در سال ۱۹۲۰، یک ضرورت بود. «اراده‌گرایی» (آوتوریتسم) آوتیس سلطانه‌ها و حیدرعموآغلی‌ها و جعفر پیشه‌وری‌ها نبود. در آن تاریخ، وجود حزبی سراسری، یعنی ابزاری که از منطقه و لوکال فراتر رود و تا کرانه خلیج فارس و بنادر و مراکز نفت جنوب و اصفهان صنعتی و تهران را نیز پاسخگو باشد، هستی طبقه کارگر و ستمبران را دگرگون می‌کرد. حزب‌های «همت» و «عدالت»، سازمان‌های منطقه‌ای بودند، نه سراسری، از این روی ناتوان از پاسخگویی نیازهای مبارزاتی طبقه کارگر و تهی‌دستان شهر و روستا در آن برهه. در آن شرایط، به آنچنان حزبی نیاز بود تا طبقه کارگر سراسر ایران را پوشش دهد و پاسخگوی نیازهای مبارزاتی‌اشان باشد. سال ۱۳۸۵ پیشروترین کارگران ایران در صنعت چاپ در تهران، نخستین اتحادیه و نیز روزنامه صنفی خویش را به نام «اتفاق کارگر» نشر دادند.

با سازمانیابی حزب کمونیست ایران، طبقه کارگر ایران برآمد نخستین اتحادیه کارگری به دست پیشروترین بخش این طبقه یعنی کارگران صنعت چاپ و در اتحاد  با شماری از دیگر سندیکاها شکل

نه اراده‌گرایانه، گام نخست انقلاب است که سوسیالیستی است و نه دمکراتیک. گام پی‌آمد و فوری، پی‌ریزی جامعه سوسیالیستی است «نظام اجتماعی که در آن استثمار انسان از انسان محلی نداشته باشد»

پس از سال ۱۹۰۰ و تبعید لنین به زوریخ، او (رهبر اتحاد مبارزه برای رهایی کارگر) به همراه پلخانف (رهبر سازمان کار) به حزب می‌پیوندد و روزنامه ایسکرا (جرقه) را سازمان می‌دهد. در کنگره دوم سال ۱۹۰۳ برگزار می‌شود و «بوند» خواهان تشکیلات ویژه کارگران یهودی است. این خواست، انشعاب در طبقه کارگر را در پی داشت. خواستی قومی، ملی‌گرا و غیرکارگری، که پذیرفته نمی‌شود نمایندگان بوند کنگره را ترک می‌کنند. انشعاب منشویک‌ها پیرامون مسئله دهقانی آشکار است. اما اختلاف سیاسی و طبقاتی، به شکل اختلاف و نگرش‌های تشکیلاتی خود نما می‌شود. کنگره در بروکسل برگزار شد و سپس زیر پی‌گرد و فشار پلیس بلژیک به لندن منتقل گردید. کنگره دوم با ۴۲ نماینده دارای ۵۱ رای به ریاست پلخانف برگزار می‌شد و از این ۴۲ نماینده تنها ۴ نفر کارگر هستند. در این کنگره برنامه حزب، تصویب شد، اما آنگاه که گفتگو به اساسنامه و گزینش ارگانهای رهبری، رسید، کنگره به دو بخش اکثریت (بلشویک) و اقلیت (منشویک) تقسیم شد. دیدگاه اقلیت کنگره "منشویک" بر آن باور بود که زمینه‌های عینی و ذهنی انقلاب در روسیه فراهم نیست، بلشویک‌ها به رهبری لنین استدلال می‌کردند که حزب انقلابی طبقه کارگر وظیفه مند است که طبقه کارگر را برای انقلابی جاری در تاریخ آماده سازد. در این دوره، کنگره ۳ در سال ۱۹۰۵ در لندن، سال ۱۹۰۶ کنگره ۴ در استکهلم سوئد، و سال ۱۹۰۷ کنگره ۵ در لندن، برگزار می‌شوند. منشویک‌ها که زمینه‌های عینی و ذهنی انقلاب (تئوری و سازمانیافتگی طبقه) را در روسیه نمی‌دیدند، با حفظ دیدگاه‌های سوسیال دمکراتیک خویش، در حزب ماندند. تنها در یک برهه‌ی گذرای افت جنبش کارگری بود که در پی شکست انقلاب کارگری و جنبش شوراها در سالهای ۱۹۰۵ و ۶ و سپس رفرمهای مشروطه و تثبیت گذرای تزاریسیم، در سال ۱۹۱۲ دست به انشعاب زدند.

### پاسخگویی به ضرورت‌های مبارزه طبقاتی در ایران

همین درک ضرورت در ایران، نزدیک به یک سده و نیم بعد از کشورهای اروپایی، در سال ۱۲۸۳ خورشیدی (۱۹۰۴ میلادی) است که نخستین سازمان سیاسی طبقه کارگر، در باکو، مرکز صنعت نفت و کانون کارگران ایران تجربه

→ که در اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه به پیروزی رسید. لنین و هم‌ره زندگی‌اش، نادرذا کروپسکایا، و رفقای‌شان که در جمع بیش از ۲۰ نفر نبودند، در سنت پترزبورگ، سازماندهندگان «اتحاد مبارزه برای رهایی کارگر - Emancipation of Labour» هستند. سال ۱۸۹۵ بود که برای نخستین بار سوسیالیسم را با جنبش کارگری پیوند دادند. لنین در همین سال دستگیر و به یکسال زندان و سه سال تبعید در سبیری محکوم می‌شود. در پی این محکومیت، سال ۱۹۰۰ به سوئیس می‌رود. روسیه در برهه‌ی تاریخی، بیش از ۳ میلیون کارگر صنعتی یا ۳ درصد کل جمعیت نداشت. حزب سوسیال دمکرات کارگران روسیه در سال ۱۸۹۸ زمانی برپایی خود را اعلام می‌کرد که تمامی ۹ شرکت‌کننده‌ی آن در کنگره‌ی مؤسس، دستگیر شدند. حزب س د ک روسیه در ۱۸۹۸ در کنگره بنیانگذاری خود در شهر مینسک با حضور ۹ نماینده از شهرهای بزرگ روسیه و نیز یک نماینده از اتحادیه کارگران یهودی لهستان (بوند)، یک یادگار تاریخی به جای گذاشت. پاسخگویی به یک پرسش تاریخی، یعنی اقدام عملی برای سازمانیابی طبقه کارگر، بسان یک طبقه بود. درست پس از چند روز همه شرکت‌کنندگان دستگیر می‌شوند. و تنها از کنگره حزبی، یک بیانیه می‌ماند. بیانیه را «استرووه»، با یددگاه مارکسی نگاشته بود. او بعدها به مارکسیسم قانونی و روی آورد و اکونومیست شد.

بخشی از بیانیه انقلابی که سنگ بنای حزب مبارز پرولتاریای کمونیست را در سال ۱۹۱۷ نمایندگی می‌کرد:

«در اروپا، هرچه به طرف شرق برویم بورژوازی به معنای سیاسی کلمه ضعیف تر و پست تر و زبون تر میشود، و وظایف فرهنگی و سیاسی ای که برعهده پرولتاریا می‌افتد سنگین تر میگردد. طبقه کارگر روسیه باید بار تسخیر آزادی سیاسی را بر دوش توانای خود بکشد، و خواهد کشید. این گام اساسی است، اما فقط گام نخستین است، در راه انجام دادن رسالت بزرگ تاریخی پرولتاریا، و پی‌ریزی یک نظام اجتماعی که در آن استثمار انسان از انسان محلی نداشته باشد.» (۲۴ - ۲۴ - ای‌اچ کار جلد ۱ صفحه ۲۰)

سند به‌جای مانده، گویای آن واقعیت است که طبقه کارگر با این بیانیه اعلام حضور و مبارزه برای به دست آوردن قدرت سیاسی و دگرگونی مناسبات سرمایه‌داری حاکم می‌کند؛ آن‌هم در سرزمینی مانند روسیه (بخوان ایران). طبقه کارگر، به تسخیر قدرت سیاسی چشم دوخته است و نه کمتر، این اعلام انقلابی و

گرفت و، در سال ۱۲۹۹، نخستین ارگان متحد کارگران در تهران، زیر نام «شورای مرکزی اتحادیه کارگری تهران» بنیان‌گذاری می‌شود.

«شورای اتحادیه‌ها» الگویی برای کارگران در گیلان و مازندران، آذربایجان و اصفهان می‌شود، با دربرگیری ده هزار عضو. در سال ۱۳۰۰ خورشیدی (۱۹۲۱ میلادی) با پیوستن اتحادیه سراسری ایران، سازمان سراسری، «شورای مرکزی اتحادیه‌های حرفه‌ای کارگران ایران»، شکل گرفت و هدف خود را رهبری جنبش سندیکایی در سطح کشور اعلام نمود. در دی ماه همین سال (۱۳۰۰ خورشیدی) است که نخستین شماره‌ی روزنامه «حقیقت»، «ارگان اتحادیه‌های کارگری» با مسئولیت محمد دهگان (دهقان)، منتشر می‌شود. «اتحادیه سراسری کارگران ایران»، در سال ۱۳۰۱/۱۹۲۲ به عضویت بین‌الملل سندیکای‌های سرخ" (پروفینترن) در آمد و دهگان در نیمه دوم سال ۱۳۰۱ خورشیدی، در چهارمین کنگره بین‌المللی سندیکاهای سرخ شرکت می‌کند.

سال ۱۳۰۳ برای افزایش دستمزد و اعتصاب کارگران چاپخانه‌ها در اعتراض به ممنوعیت انتشار ۷ روزنامه از سوی دولت، که به واپس نشینی حکومت رضا شاه انجامید، اوج همبستگی کارگران به شمار می‌آید. در پی این اعتصاب‌ها و دخالت اتحادیه بود که دولت سرمایه، عضویت کارمندان مراکز دولتی را در این تشکل‌ها ممنوع اعلام نمود. در آستانه انتخابات مجلس ششم در سال ۱۳۰۴ بود که از سوی دولت با استبداد رضاشاهی ست که «شورای مرکزی اتحادیه‌های حرفه‌ای کارگران ایران» رسماً منحل اعلام می‌گردد و رهبران آن زیر پی‌گرد قرار می‌گیرند. شماری از این کوشندگان جنبش، دستگیر و تا سال ۱۳۲۰ در دخمه‌های جان‌گداز، جان می‌بازند و برخی همانند دهگان‌ها پس از چند سال آزاد و سرانجام زهر خورنده می‌شوند. سال ۱۳۰۴ است که سازمانیابی کارگران وارد دوره‌ی مخفی می‌گردد و کادرهای کارگری همانند یوسف افتخاری، میرایوب شکیب، علی شرقی و رحیم همداد و دیگر همراهان در سال ۱۳۰۶ به گونه‌ای نیمه مخفی، کارگران به ویژه کارگران نفت در خرمشهر و آبادان را در پیوستار تلاشی دوساله، با سازماندهی زیر زمینی هسته‌های کارگری، مبارزه را به شیوه‌ی دیگر تجربه می‌کنند. طبقه کارگر، با برآمد «جمعیت کارگران نفت جنوب» در روز ۱۳ اردیبهشت ماه سال ۱۳۰۸، (دو روز پس از روز جهانی کارگر) با درخواستی ۱۷ گانه، پا به میدان مبارزه‌ی سازمانیافته می‌نهد. از جمله پیشتازان این رزم طبقاتی، زهرا کارگر

انقلابی از لرستان است. در برابر این خروش کارگری، به دستور «کمپانی نفت» با نشانه روی لوله‌های توپ ناوگان جنگی انگلستان به سوی بندر خرمشهر (محمره)، روربرو هستیم. این قیام کارگری دو هفته مبارزه‌ی درخشان و نابرابر، سرانجام روز ۲۵ اردیبهشت ماه، به دست ارتش انگلستان و رضا شاه و خوانین و فئودال‌های عرب جنوب، درهم شکسته شد. با اعلام حکومت نظامی، بسیاری از رهبران این جنبش با شکوه، (در مبارزه‌ی مستقیم و رویاروی در برابر ارتش سرمایه شکست خورد) همانند یوسف افتخاری، رحیم همداد، علی امید و علی زاده، دستگیر و به تهران منتقل می‌شوند و نزدیک به ۱۲ سال و برخی همانند جعفر پیشه‌وری که سال ۱۳۱۶ دستگیر گردید تا سال ۱۳۲۰ در زندان ماندند. سال ۱۳۱۰ در روز ۲۲ خرداد به دستور رضاشاه و خواست سرمایه‌داران، قانونی به مجلس بورژوازی پیشنهاد شد که به «قانون سیاه» شناخته گردید؛ بنابر این قانون، هرگونه سازماندهی سندیکایی ممنوع اعلام شد.

با تشکیل «حزب توده» در سال ۱۳۲۰، و سیاست ناسیونالیستی و غیرکارگری حزب کمونیست شوروی به رهبری استالین، طبقه کارگر در دام سوسیال رفرمیسم، شگل‌گیری حزبی را تجربه می‌کند و در دامی بورژوایی می‌افتد که رفرمیسم و سازش طبقاتی را در برنامه دارد. هزینه‌ای که برگرده جامعه وارد شد و از همان سالها تا انقلاب ۵۷ و تا کنون ناچار به پرداخت آن هستیم. حزب توده از روز ۲۸ مرداد ماه سال ۱۳۲۸ با کودتای به فرماندهی سیا، انگلستان و روحانیت به رهبری سید ابوالقاسم کاشانی، و برکناری دولت بورژوا - رفرمیست محمد مصدق، با بازگشت شاه فراری، برای همیشه به مردابی برای بلع و فساد هرگونه انگیزه و اندیشه انقلابی تبدیل می‌شود. با خیزش انقلابی سال ۱۳۵۷ و سرنگونی شاه و برآمد گزینه سرمایه جهانی از پیمان نشست سران دولت‌های سرمایه جهانی در زمستان سال ۱۳۵۷ در «گوادولوپ» حزب توده و طیف توده‌ای (اکثریت فدایی) بر جنازه حزب کمونیست ایران، به امامت روح‌الله خمینی «نماز» می‌خواند و نه تنها طبقه کارگر که کل حکومت شونندگان را به تن‌سپاری به «امامت» فرامی‌خواند.

با قیام بهمن ماه ۱۳۵۷، رکود جنبش کارگری به خیزشی دوباره فرا روئید. در آستانه‌ی قیام ۵۷ است که کمیته‌ی ۱۴ نفره در دو اتحادیه‌ی نفتگران در خوزستان و شمال که برای دوره‌ی جدا از هم فعالیت می‌کردند، بیشتر اعتصاب‌های کارگری سال ۵۷ را رهبری می‌کنند. دوره نخست این اعتصاب‌ها یک هفته و تنها با شرکت

کارگران به درازا می‌کشد و دومین اعتصاب با پیوستن کارمندان نیز به شکست می‌انجامد. با افزایش اعضا کمیته به ۲۳ نفر و انتشار نشریه‌ای به نام کارگران و پیوند اعتصاب‌های کارگری با حرکت‌های توده‌ای در خیابانها بود، که نخستین گام انقلاب، یعنی سرنگونی قدرت سیاسی سرمایه، سرنگون می‌شود. انقلابا تداوم نمی‌یابد، پی‌در پی‌آبی انقلاب، و کسب قدرت سیاسی پرولتاریا، در میان نیست. جنبش کارگری دنباله‌رو روحانیت به رهبری خمینی می‌گردد. گزارشی از سوی زنده یاد رفیق یدالله خسرو شاهی، از تلاش ورزان جنبش کارگری در کمیته اعتصاب نفتگران می‌خوانیم:

«یکی از مسایل عمده این دوره مواجه شدن کارگران اعتصابی با مشکل مالی است که ابتدا دست کمک به سوی مردم دراز کردیم. دانشگاه‌ها توانستند حدود یک میلیون تومان برای ما پول جمع کنند ولی این پول حتی جوابگوی کارگران بخش پمپ بنزین هم نبود. و ناچار شدیم با روحانیت و بازار تماس حاصل کنیم. یکی از مسئولین بازار در کمیته مخفی شرکت می‌کرد. بعد از آن مسئله مالی ما حل شد و سیل کمک به طرف ما سرازیر شد. پس از آن بود که آرام، آرام کارکنان نفت می‌گویند: ما از زیر درخت سیب دستور می‌گیریم. تا آن مقطع کارگران نمی‌خواستند از «امامی» اطاعت کنند اما خود مسئله مالی باعث شد که به شکلی زیر چتر روحانیت و بازار قرار گیرند.» (۱)

این خود بیانگر نبود حزب کمونیست و کاستی‌ها و کم کاری تاریخی‌ست که نهادهای این دوره نیز از ایجاد یک صندوق اعتصاب نیز غافل مانده بود. (۱)

با سرنگونی حکومت شاهنشاهی، طبقه کارگر ایران به دور از خود آگاهی و سازمان‌یابی طبقاتی خویش، گرچه دیر به میدان کارزار پای نهاد اما به سرنگونی شاه اراده کرد و با بسته شدن شیرهای نفت، و اعلام اعتصاب سراسری، نابرخوردار از سازمان، و آگاهی طبقاتی، دنباله‌رو دولت جایگزین دولت سلطنت سرمایه در ایران گردید.

کمیته اعتصاب نفتگران «کارگران و تکنسین‌ها» - کارکنان - که ضربه‌ی بنیادین اقتصادی به حاکمیت شاهنشاهی زدند، از سازماندهی و آگاهی طبقاتی، مستقل، با اعتماد به طبقه و توان طبقاتی و سیاسی کارگران غافل ماند. بخش پیشاهنگ طبقه کارگر و فعالین جنبش سوسیالیستی به هم نپیوست و ارگان رهبری قیام را، همانا حزب کمونیست و سازمان انقلابی خود را سازمان نداد. و با چنین راه‌کاری نه‌آشنایی داشت و نه باور و امید؛

و نه به درک ضرورت، یعنی شناخت



مشکل به صورت طبقه‌ی حاکم... کمون - آنچنان شکلی است که انقلاب پرولتاریا آن را «سرانجام کشف کرده است.» (لنین دولت و انقلاب مجموعه آثار [منتخب آثار] یک جلدی، ص ۵۳۷)

این یک شناخت و دریافت محلی و منطقه‌ای نیست، سراسری و انترناسیونالیستی است. مهم نیست نویسنده یا نویسندگان آن به چه جانی از طبقات اجتماعی روی نمودند، می‌تواند «استرووه» باشد یا لنین، مهم دیدگاه و تئوری نهفته در این اعلام است. کمون، یک پروژه جهانی کارگران بود، در پاریس آفریده شد و به اندیشه نشست و مادیت یافت و در خون فروبرده شد. اما اندیشه، آزمون و راه و درفش سرخ کمون جاودانه ماند. در اکتبر به آزمون نوبت در آمد، شکست خورد، اما مبارزه و امید و انقلاب و ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی سربه نیست نشد. هیچ کمونیستی محلی و لوکال نمی‌اندیشد. تنها ناسیونالیست‌ها و سوسیال دموکرات‌ها هستند که به نام سوسیالیسم خود را می‌شناسانند، در چارچوب تنگ ناسیون و ملت و خاک خویش می‌مانند. اندیشه کمونیست‌ها سراسری است. خانه کمونیست‌ها و کارگران جهان است، جهان سوسیال دموکرات‌ها و ناسیونالیست‌ها خانه‌ی آنان است (با ایده‌ای برگرفته شده از گل سرخ انقلاب کارگری، روزا لوکزامبورگ)

تنها این جهان بینی و تئوری و دانش رهایی بخش پرولتاریایی است که می‌تواند انسان و ملت‌ها و حکومت‌شوندگان را به رهایی برساند و تضمینی باشد برای، رهایی خلق‌های زیر ستم.

... ادامه دارد

۲۰ ژوئن ۲۰۱۶

\*\*\*

(۱) انگلس، «نقد اقتصاد سیاسی»، کارل مارکس نوشتار یک، فرانکس دانکر، «بررسی»، برلن سال ۱۸۵۹. داس فولک (هفته نامه آلمانی، منتشره در لندن)، شماره ۱۴، ششم اوت ۱۸۵۹. منظور انگلس، انقلاب ۴۹-۱۸۴۸ است، (۲) انگلس، همان منبع بالا.

(۳) یدالله خسرو شاهی، مروری بر تشکلهای کارگری و موانع موجود در مقابل ایجاد تشکلات کارگری در ایران. انتشارات انجمن کارگران پناهد ه و مهاجر ایرانی.

... (۴)

(۵) شورش، ارگان سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران (کومه‌له)، شماره (۱)، آبان ماه ۱۳۵۸ (تاکید و داخل [ ] از نگارنده است و داخل پرانتزها از نشریه شورش).

سوم کومه له در بهار ۱۳۶۱ همخوان با «اتحاد مبارزان کمونیست» تصویب برنامه‌ی حزبی را اعلام کرد. تصویب این برنامه با استقبال اعضا و پیشمرگان کومه‌له روبرو می‌گردد. در نیمه اول شهریور ۱۳۶۲ کنگره مؤسس حزب ک ا برگزار شد و حزب کمونیست ایران روز ۱۱ شهریور ماه سال ۶۲، اعلام موجودیت می‌کند. سازمانیابی حزب کمونیست ایران، نقطه چرخش ارزنده و ضروری در تاریخ جنبش سوسیالیستی و کارگری در ایران به شمار می‌آید. زمان با لحظه‌های گرانها و تاریخی خود، با شتاب از دست می‌رفت. حکومت سرمایه با نیروی سرکوب ایدئولوژیک خود در تهاجم بود. با این همه، نسبت به دیگر گروه‌بندی‌های نامبرده در سراسر ایران، ضرورت برپایی حزب کمونیست کارگران دریافت و پراتیکی پیشنازانه بود.

بنای حزب کمونیست پاسخی ضروری بود تا سازمان سیاسی پیشاهنگی برآید که وسیله‌ای شایسته و طبیعی راه رهایی و مبارزه کارگران باشد. این ساختار سیاسی، یک نیاز حیاتی بود در راه دست یابی به خواست‌های صنفی و سیاسی کارگران و ابزار سازمانیابی و رهبری سازماندهی انقلاب سوسیالیستی و پیروزی طبقه کارگر.

رهبری وقت کومه‌له، این ضرورت را در سال ۵۸ دریافت بود، پیش از بهار ۱۳۶۱ و اعلام حزب کمونیست ایران. شماره نخست «شورش»، ارگان سیاسی سازمان انقلابی زحمتکشان ایران (کومه‌له)، در آبان ماه ۱۳۵۸ به روشنی بیانگر ماهیت و نخستین اهداف کمونیستی، و سراسری کومه‌له‌ای است که به سوسیالیسم می‌نگرد. در بخشی از این نشریه چنین می‌آورد:

«... تئوری انقلابی بیان فشرده‌ی تجربه‌ی جنبش توده‌ها از دیدگاه جهان بینی طبقه کارگر است. محال است بدون شرکت در پراتیک جنبش بتوانیم به این تئوری انقلابی دست پیدا کنیم. اما شرکت در جنبش هم به تنهایی ما را به تئوری انقلابی نمی‌رساند. اندوختن تجارب اگر به جمع‌بندی و ارتقاء آن تا مرحله تئوری نرسد، نمی‌تواند به چراغ راهنمای جنبش تبدیل شود... ما فکر می‌کنیم امکان آن را داریم با تحلیل‌های خودمان از شرایط مشخص در راه کشف تئوری انقلاب ایران، نقش مثبتی ایفا کنیم.» ( «شورش» سپس با نقل قولی از کتاب «دولت و انقلاب لنین» نتیجه می‌گیرد: «مارکس از تمام جریان تاریخ سوسیالیسم و مبارزه سیاسی چنین استنتاج نمود که دولت باید محو گردد و شکل انتقالی در جریان این محو شدن (یعنی گذار از دولت به سوی جامعه بدون دولت) عبارت خواهد بود از «پرولتاریای

رسیده بود، پس دنباله رو خیزش همه با هم و فرا طبقاتی گردید و حکومت اسلامی را گردن نهاد. نبود این سازمان سرخ پیشاهنگ، در کشاکش انقلاب و ضد انقلاب، در توزان قوا و هنوز تثبیت نشدن قدرت سیاسی بورژوازی به رهبری خمینی، در برهه‌ای که فدایی می‌توانست تنها در تهران یک میلیون نفر در اول ماه مه ۱۳۵۸ به خیابان آورد، و مجاهدین دهها هزار نفر و حزب توده و حزب جمهوری اسلامی که در میدان فوزیه با قرار قبلی به هم رسیدند، دهها هزار نفر، فاجعه با خود داشت.

با نزدیک به ۷۰ گروه‌بندی سیاسی مدعی سوسیالیسم و کارگرایی، طبقه کارگر در پراکندگی همان گروه‌بندی‌ها، درهم شکسته شد و با اسارت در آمد. رهبری فکری و اندیشه‌ی آگاه، نوری ناچیز داشت، در خونین ترین روزها حتا پیرامون خود را روشنی نمی‌داد. این برهه یک اندیشه مارکسی، یعنی شناخت روشن و درک ضرورت بر جنبش نمی‌تابید؛ اگر هم در حلقه یا نفری، نویدی بود، در هیاهو و جنجال‌ها و کشتارها، به گوش نمی‌رسید. آگاهی طبقاتی پرولتری گامی لازم است و نه تمامی پاسخ، این کافی نیست، هدف آگاهی طبقاتی پرولتاریا، و هدف غایی، پیروزی مبارزه طبقاتی پرولتاریای آگاه و سازمانیافته بود. این کمبود، یک تصادف نبود، ریشه‌ی مادی داشت. رخدادهای و زمینه مادی، اما در همان برهه، زمینه ساز یک دریافت تاریخی بود. تئوری راهنمای عمل نبود، و پراتیک، خود بدون تئوری انقلابی، باز تولید تلاش‌های بی برنامه و خودانگیخته و واکنشی و بی‌سرانجام بود. همیشه‌ی تاریخ جامعه‌ی طبقاتی استثمار بود، اما تئوری رفع استثمار نبود. تئوری، بدون زمینه‌ی مادی خود زاده نمی‌شود، اگر هم فیلسوفی «پیشگو» بیابدش، توده‌گیر نمی‌شود، مادی نمی‌شود. سکتاریسم و گروه‌پرستی، اسارت طبقه کارگر و ویرانی جامعه را در پی داشت. تاریخ‌سازترین لحظه‌ها از دست رفت. سرمایه، با بینش و عقلا نیت طبقاتی خویش، کارسازترین گزینه برای نجات خویش را به قدرت رسانید، به کمک تکنوکرات‌های «ملی»، «ملی مذهبی» (لیبرال‌ها)، توده‌ای - اکثریتی و روسی و چینی و دیگر قدرت‌های حکومتی خویش، با برپایی جنگ و خیمه‌شب بازی‌های اشغال سفارت آمریکا و وو با جاری ساختن جوی‌های خون، به تثبیت نشانید.

فراخوان برای تشکیل حزب کمونیست ایران در سال ۶۲ هرچند از سوی همین گروه‌بندی‌ها پاسخی بایسته نمی‌یابد، اما دریافت یک ضرورت دیرپفته و دیر دریافت بود. کنگره

بخش دوم

## شناخت ضرورت و ضرورت شناخت - حزب کمونیست

کارگزار جهانی سرمایه.

### با چه شرایطی روبرو هستیم؟

با هیولایی به نام حکومت اسلامی روبرو هستیم. با یک حکومت طبقاتی و ایدئولوژیک که هر آینه می تواند به سلاح هسته ای مسلح شود، با باندهای حکومتی مافیایی، با هزاران امامزاده و حسینیه و حوزه و مسجد و پایگاه بسیج نظامی بسیج جهالت و مرگ، با بلوک های جهانی «اروآسیا» به رهبری روسیه و «بریکس» (برزیل، روسیه، هندوستان، چین و آفریقای جنوبی) و سازمان همکاری شانگهای، ایالات متحده و غرب هم سرنوشت و همراه است. از بزرگترین سرچشمه های نفت و گاز جهان برخوردار است، با تجربه ای ۳۷ سال جنگ و سرکوب و مبارزه طبقاتی، و با اراده سرکوب و نیروی سرکوب. برخوردار از نیروی ویرانگر مذهبی، و مهمتر از همه از هم گسیختن جامعه و تخریب و سلطه ی رذالت ها به جای پرنسیپ ها و فضیلت های انسانی، در شرایطی که همین حکومت هیولایی، با اقتصادی ورشکسته و دلالت، غرق در بحران سیاسی و اقتصادی، رکود و کسری کلان بودجه و تکیه بر نفت در نوسان و تخییر، بدون مشروعیت و پایه توده ای و تنها تکیه بر سلاح و آسیب پذیر و آسیب دیده از بحران عمیق سرمایه جهانی و روبرو با اختلاف های شدید باندهای حکومتی. حکومت و مناسباتی بسیار آسیب پذیر، غرق در فساد و از هر مشخصه ی منفی در آخرین رده های معیارهای جهانی در کنار سومالی و بیافرا ووو قرار دارد، نا امن برای سرمایه و سرمایه گذاری، غرق در فساد حکومتی، نا امنی اجتماعی، بی ثباتی سیاسی، وجود قدرت های چندگانه سپاه، دولت و بیت رهبری ووو و بی ثباتی دولتی، وجود مافیای باندهای حکومتی، در کشوری که یک زندان بزرگ سیاسی است و با قتل های حکومتی («اعدام») تروریسم، ووو در جهان سرمایه داری گرفتار آمده است. بالاتر از همه با طبقه کارگر افزون بر ۴۰ میلیونی و نوجوانان و جوانانی هر آینه آماده انفجار ۴۰ میلیونی، با زنان زیر ستمی که نزدیک به سی میلیون آنها بیکار هستند، با افزون بر دو میلیون دست فروش، با چندین میلیون فارغ التحصیل بیکار، با اعتصاب و اعتراض های پراکنده و شبانه روزی کارگران در سراسر ایران، با رشد کمی

ایران بنگریم: در کردستان، چنین حزب ها و گروه بندی های سیاسی چه ماهیت، کارنامه، و رویکرد و سیاست طبقاتی و استراتژی دارند! با آن همه پلاتفرم و ادعاهای آغازین، اکنون قبله گاه آنها کجاست و متحدین و دوستانشان چه در منطقه، چه در سراسر ایران و چه در سطح جهانی کدام نیروها هستند؟ در بلوچستان جز با عربستان و پاکستان و قطر و شیخ نشین ها و در آذربایجان جز به شوونیسم و گرگ های خاکستری و پان ترکیسم و حکومت ترکیه به چه نیروها و جهان بینی دخیل بسته و یا وابسته اند؟ بگذریم که همانند حزب دمکرات و برخی جدانشدگان از کومه له چشم امید به باندهای «اصلاح طلب» حکومت مرکزی دارند. حزب لوکالیست به فرض با پسوند سوسیالیست، و سرخ، یک حزب رفرمیست و سرانجام بورژوایی خواهد بود. چنین نیروهایی از هدف نهایی سوسیالیسم بازمانده و مبارزه ای پوپولیستی را دنبال می کنند. آنان به لیبرالیسم بورژوایی گرویده و با شرایط حاکم گره می خورند و همخوان می شوند. و با گرفتن سهمی از رانت سیاسی و اقتصادی از بورژوازی بزرگ، با آنان و به شرایط حاکم دمساز می شوند و سرانجام به سرکوب جنبش کارگری کمونیستی می پردازند. از گرایش های خردی که به نام کومه له معرفی می شوند بگذریم، حزب دمکرات کردستان ایران از آغاز بنیانگذاری برهه ی قاضی محمد، نمونه بارز و عینی چنین نیروهایی است. این سرانجام رادیکالترین نیروهایی است که حتا با جانبازی ها و مبارزه های دهها و صدها ساله، مانند ایرلند و ارتش آزادیبخش آن، ساندنیستها در نیکاراگوئه، و همه گونه های ارتش های «رهای بخش» و «ملی» و «مستقل» از اندونزی گرفته تا الجزایر، ونزوئلا و آفریقای جنوبی و کردستان عراق و برزیل با حزب چپ کارگری آن به پشتوانه دهها میلیون کارگر اسیر در اتحادیه های صنفی، به رهبری لولا ووو با درفش و شعار آزادی و استقلال برآمدند و برای جهان سرمایه، کارگزار شدند و اسارت جامعه را باز تولید کردند. آزادی و استقلال و سوسیالیسم مفهوم های بزرگی اند که پشت آنها بزرگترین جنایت ها، انجام گرفته است. در اینجاست که یا انترناسیونالیسم یا یونیورسالیسم؛ یا طبقه کارگر جهانی و انقلاب و یا ادغام در دنیای سرمایه و

حزب یا سازمان سیاسی منطقه گرا (لوکالیست) در ایران، اگر دگرگون خواه است، اگر می خواهد روی کاغذ و در فضای مجازی نماند، یا باید با کارگران و زحمتکشانشان کرد، بلوچ، ترک، عرب، فارس و ترکمن همراه باشد، که باز ضرورت تحزب گرایی سراسری سال ۵۸، با نیازی دهها بار سنگین تر و حیاتی تر، جلوه گرمی شود؛ یا نه، در پی خواست های منطقه ای، فدراسیون و خودمختاری است و به رفرمهایی در چارچوب نظم موجود چشم دوخته و به اجبار باید همانند «حزب دمکرات کردستان ایران» و عراق عمل کند. که باز به ناچار باید با حزب های محلی و منطقه ای هم استراتژی خود، همراه شود. این حزب و یا سازمان سیاسی، بدون همراهی با نیروهای انقلاب و با رویکرد انقلابی به طبقه کارگر، یا با رویکرد «ملی» یا «سوسیال دمکراتیسم» منطقه ای، ارتجاعی بایستی و ناچار است با نیروهای مشابه خود همراه شود و پشتوانه گیرد. در هر دو رویکرد، باید از همبستگی دیگر بخش های ایران و حتا منطقه برخوردار باشد و گرنه با یورش ساده از سوی حکومت مرکزی، تنها مانده، و نه تنها خود در ایزولگی نابود می شود، بلکه منطقه نیز در تنهایی به خاک و خون کشانیده می شود. این نیرو ناچار است با بلوچ و عرب خوزستان و آذربایجان و ترکمن ووو آنچنان پیوندی داشته باشد که در صورت لشکرکشی حکومت مرکزی، از همبستگی آنها برخوردار باشد و همزمان با پراکنده سازی ارتش سرکوبگر در سایر بخش ها درگیرشان سازد. تجربه «خودمختاری» های سال ۲۵-۱۳۲۴ فرقه دمکرات آذربایجان (به رهبری پیشه وری) و دمکرات کردستان به رهبری قاضی محمد که با ایجاد قحطی و بلوا در سراسر ایران غارت شهرها به ویژه جنوب ایران به دست خان های لر و قشقایی که به نام سال های «نهضت» شناخته شده، آن خودمختاری ها هنوز یکساله نشده، بدون پشتوانه سراسری و با سازش روسیه شوروی با دیگر متفقین جنگ جهانی دوم به خاک و خون کشانیده شدند. به هر روی، گرایش لوکالیست، ناگزیر است که برای مبارزه در برابر حکومت مرکزی در شرایط و مناسبات طبقاتی حاکم و به ناچار برای ماندگاری با سازمان های محلی و یا گروه بندی های سیاسی دیگر ملیت های درون ایران، هم پیمان بشود. به کردستان

OECD، «اسلام شیعی و سلفی و جهادی و داعش و دیگر گروه‌بندی‌های سیاسی و ایدئولوژیک آن و ووو تنها بخشی از این شبکه اسارت بار به شمار می‌آیند.

در ایران، جاری بودن مبارزه طبقاتی خونین، در این سی و هشت ساله حاکمیت دینی سرمایه و شدت یابی آن آشکار است. نمودهایی از سازمان‌یابی و کشش به سوی آگاهی طبقاتی در لایه ای از طبقه کارگر ایران دیده می‌شود. اما این مبارزه طبقاتی کارگران ایران، به شدت در محاصره و آماج ترفندهای بورژوازی، که رفرمیسم از جمله آشکارترین و زهرآگین‌ترین آن‌ها است، قرار دارد. زهرآگین‌ترین اقداماتی که موازی با اقدامات سرکوبگرانه ی حکومت به پیش می‌رود، تلاش‌های تشکل دهی از بالا، زیر نام «مستقل»، «سراسری»، اگر فریب نباشد، ساده‌انگرانه است. جدا از ارگانهای سرکوبگر حکومتی مانند «شوراهای اسلامی کار» و «انجمن‌های اسلامی کار» و «خانه کارگر» و ایلنا (خبرگزاری شوراهای اسلامی کار)، نقش آن جی‌اها و دیگر تلاش‌های پوپولیستی، فریبکارانه یعنی بورژوازی است که همانند توپخانه در برابر سازمان‌یابی و آگاهی طبقاتی کارگران، شبانه روز و پیوسته به قلب طبقه کارگر شلیک می‌شوند. این نهادها و اقدامات ارگان‌های جهانی سرمایه، به پشتوانه ی آن جی‌ا‌های (NGOs) بین‌المللی، زیر پوشش «جامعه مدنی» مانند نهادهای حقوق بشری، سازمان ملل، سازمان جهانی کار، بانک جهانی و صندوق جهانی پول، فدراسیون‌های جهانی اتحادیه‌های کارگری (WFTU) بایش از ۹۰ میلیون عضو در ۱۲۶ کشور، کنفرانس بین‌المللی اتحادیه‌های کارگری (ICTU) سالیادارتی سنتر (مرکز همبستگی) با سرمایه ی جهانی در آمریکا، سازمان «توانا: آموزش‌شده جامعه مدنی ایران»، تلویزیون‌های سراسری شبانه روزی که با پشتوانه‌های میلیون‌ها دلاری برنامه ریزی گردیده‌اند، همه و همه برای انکار انحراف مبارزه طبقاتی، شبانه روز در تکاپویند. کادر سازی می‌کنند، عضو گیری دارند و نیرو اجیر می‌کنند. این ارگان‌های ضدکارگری، به همراه انواع رفرمیست‌ها و رویزیونیست‌ها در برابر استقلال طبقاتی کارگران، برای متشکل کردن کارگران بر پا شده‌اند. اینان، با خرید، جذب و آموزش برخی فعالین جنبش کارگری و سوسیالیستی به آرمان‌های طبقاتی خویش پشت کرده، و ذوب این مبارزه و پتانسیل طبقه و مبارزه طبقاتی در رفرمیسم و غرق در خیزش‌های ضد استبداد سیاسی - نه استبداد ذاتی - طبقاتی سرمایه - جایگزین‌ها و استراتژی سرمایه را رهبری می‌کنند.

که شلاق برتن توده‌های مردم را به پول جاری و درآمد دولتی تبدیل کرده و به جای خط تولید در زیر ساخت‌های همان سرمایه‌دارانه، گروه‌های کارگران را به خط شلاق تبدیل کرده، آشکار است که این سیاست از روی بدفهمی یا از روی ندانم کاری نیست، از روی ناچاری است. این یک ضرورت حکومت طبقاتی است، ضرورت برای خاموش سازی و مهار اعتراض‌های اجتماعی، پیام و ضمانتی برای تامین به سرمایه‌داران جهانی، که پسا برجام را با شلاق و کشتار و زندان برقرار می‌کنیم. هر شلاق، یک ضرب انگشت و بیمه برای و به سرمایه است که امنیت سرقت‌تان به هروسيله تامین می‌شود، پس بشتابید. مگر دارندگان سرمایه‌های جهانی، ابله‌اند، که سرمایه‌های خود را در چنین شرایطی به خطر افکنند! چنین شرایطی که هزاران بار اضطراری‌تر و حساس‌تر از سال‌های ۱۳۶۰ است، ضرورت رهبری انقلابی و نقش پرولتاریای انقلابی فریاد می‌زند.

بورژوازی جهانی در رسانه‌های صدای آمریکا (حکومت آمریکا) و بی‌بی‌سی، فرانسه، دویچه وله، «من و تو»، «تلگرام»، «رادیو فردا» (وزارت امور خارجه آمریکا) و ایران فردا (سازگار، عبدالله مهتدی، نوری‌زاده و ووو) و در هزاران آن‌جی‌ا‌ها... می‌دانند که باید کادرهای جوان آینده حکومت آلترناتیو خود را آماده سازند، پرورش دهند اسانلوه‌ها و ثقفی‌ها را با واسطه‌هایی همانند مهدی کوهستانی در کانادا سازماندهی می‌کنند، تشکیلات سراسری کارگری فرا می‌خوانند، «سولیدارتی سنتر» با برخورداری از بنیه‌های مالی وزارت امور خارجه آمریکا، به نام صندوق مالی و کمک به خانواده‌های فعالین کارگری بیکار شده و زندانی برپا می‌سازند تا کارگران را متشکل کنند تا سرنوشت طبقه را آنگونه که خود می‌خواهند رقم زنند. سرمایه‌داران با سازماندهی تمام نهادهای به شدت نظام‌مند خویش علیه نیروی کار، برای حفظ حکمرانی اقتصادی و سیاسی طبقاتی، با کمک تمامی نیروهای سرکوب به ارگان‌های طبقاتی و فرمانروایی خود، نظم و نیرو می‌بخشند.

سرمایه جهانی به‌کمک سازمان ملل و سازمان جهانی کار، تمامی جهان را در شبکه‌های گوناگون در هم تنیده است. سازمان جهانی تجارت (WTO)، همچون بازاری برای چپاول، و با پیمانهایی مانند: پیمان سرمایه گذاری چند جانبه (MAI) و به یاری شبکه جهان گستر سازمانهای غیر دولتی (NGOs) یا Non-Governmental Organisations) NAFTA, GAAT

و کیفی طبقه کارگر، دست‌به‌گریبان با رشد بی‌مانند جنبش و با رشد نسبی آگاهی طبقاتی کارگرانی که رویکرد به سازمان‌یابی دارند. این حکومت با نارضایتی توده‌ای افزون بر ۷۰ میلیونی آماده اعتراض روبروست. حکومتی که روزنامه قانون مجازش (این روزنامه ۳ روز پس از پخش برنامه از اعماق، از تلویزیون حزب کمونیست ایران، با شکایت سپاه به اتهام تشویش افکار عمومی و ووو بسته شد) وابسته به اصلاح طلبان از «وضعیت اسفناک بیکاری میلیون‌ها جوان در هفته جوان»، تیر می‌زند. و همین روزنامه بنا به داده‌های مرکز آمار ایران، چنین می‌نویسد: «وقتی به گزارش مرکز آمار، نزدیک به ۱۰ میلیون جوان بیکار در کشور داریم در حالی که کل جمعیت جوانان ۲۴ میلیون نفر است، واقعا عمق فاجعه بیشتر می‌شود.» و می‌افزاید «۴۰ میلیون بیکار در کشور آمار تکان‌دهنده‌ای است که به احتمال زیاد جایی آن را ندیده‌اید»، و ادامه می‌دهد که: با یک حساب ساده و «گشت‌زنی در بین آمارهای منتشر شده از طرف مرکز آمار ایران درباره تعداد بیکاران و شاغلان در سال گذشته» نشان می‌دهد که «از این ۴۰ میلیون نفر، ۱۲ میلیون مرد و ۲۸ میلیون زن هستند.» و کل جمعیت در سن کار را اینگونه گزارش می‌دهد: «در بهار گذشته ۶۳ میلیون و ۷۱۲ هزار و ۴۲۳ نفر از کل جمعیت ایران در سن کار قرار داشته‌اند و از مجموع کل جمعیت ۱۰ ساله و بیشتر در سن کار کشور نیز ۲۳ میلیون و ۶۳۷ هزار و ۳۰۹ نفر در گروه شاغلان قرار دارند که دارای فعالیت اقتصادی هستند و ۴۰ میلیون و ۷۵ هزار و ۱۱۴ نفر نیز غیرفعال بوده‌اند.» که «از جمعیت ۳۲ میلیون نفری زنان در بهار ۹۳، سه میلیون و ۹۰۱ هزار و ۲۶۶ نفر شاغل بوده‌اند و ۲۸ میلیون و ۱۴۱ هزار و ۹۴ نفر نیز در گروه غیرفعال‌ها قرار داشتند.»

حکومتی که برای خاموش سازی یک دستفروش و کوله بر، به مسلسل پناه می‌برد، بی‌فداست، نه تنها بی‌فردا، بل که امروزش را با هراس می‌گذراند. حکومتی که یک نوجوان و کودک کار و زن را حتا در زندان و شکنجه گاه نمی‌تواند خاموش سازد، حکومتی است بی‌آینده، حکومتی است، که بیش از دیگران فروریزی زمین زیر پای خویش و گسل دهان گشوده را می‌بیند. حکومتی که تمامی بودجه سالانه را یکسره به هزینه‌های جاری می‌ریزد تا امروز را به فردا برساند، حکومتی که تمامی زیر ساخت‌های تولیدی و تولیدهای بومی از کشاورزی گرفته تا صنعت حتا مونتاژ را تخریب کرده و به دلال‌های مصرفی و سلاح و هروئین و ارز تبدیل شده، حکومتی

در ایران، ویران سازد و بنایی ساختار دهد، تا تکیه‌گاه کارگران و تهی‌دستان جهان باشد. مگر تضاد و مبارزه‌ی ما با حکومت سرمایه، سیاسی است، و یا برای سهمی از اقتصاد و زمین و قدرت سیاسی مبارزه می‌کنیم؟! مبارزه ما طبقاتی است. طبقه در برابر طبقه! در برابر طبقه‌ای که متحد است، حکومت دارد، و از ارتش و سلاح و پول برخوردار است و با همه‌ی دستگاه‌های حکومتی، و متحدین جهانی بدون درنگ، با تمامی نیرو از حاکمیت اقتصادی و سیاسی‌اش دفاع می‌کند. به یاد داشته باشیم، که از حکومتی به نام «جمهوری اسلامی» سخن می‌گوییم که کارنامه جنایت و دناست ۳۸ ساله‌اش را در پیش روی داریم، حکومتی که برای حفظ حکومت اسد، و بقا خویش، سوریه‌ی ویران را به نیابت روسیه و به کمک حزب‌الله آفریده است. چه سازمانی می‌تواند، مبارزه در برابر چنین حکومتی را به پیش ببرد؟ سازمانی محلی، در محاصره، با خواست‌های دمکراتیک در بهترین حالت که در شرایط توازن نیرو می‌تواند، با حکومت‌هایی همانند صدام، یا ترکیه و اکنون در سوریه را به شرط ایمن ماندن حکومت مرکزی و مناسبات حاکم سازش کند؛ زیرا که سازش، و مبادله ماهیت چنین نیروهایی است.

### دوخط مشی، دو رویکرد، دو نگرش

به‌راستی مگر بدون تئوری انقلابی، هیچ جنبش انقلابی می‌تواند وجود داشته باشد! آیا نظریه‌ای ورای تئوری انقلابی طبقه کارگر سراغ دارید؟! لوکالیست‌ها، چه تئوری انقلابی در دست دارند؟ اگر همان تئوری انقلابی طبقه کارگر، یعنی همان مانیفست حزب کمونیست که چکیده آن تئوری است، سودشان در جداسازی طبقه کارگر کردستان ایران از طبقه کارگر ایران چیست؟

اگر چنین است، تفاوت آنها با بوندیست‌های لهستانی چیست؟ سرانجام آن لوکالیست‌ها را می‌دانیم. کسانی که حزب سوسیالیست منطقه‌ای را به جای حزب کمونیست سراسری، می‌جویند، حتا با باوری صادقانه و حتا بدون توجه به سرانجام انواع «کومه‌له»‌هایی که با جنجال دو سه دفتر «سوسیالیستی» را بیرون دادند، این دوستان ناچار باید حزب سوسیالیستی یا سازمانی سیاسی محلی برپا کنند. به ناچار باید دارای تئوری باشند. تئوری‌اشان چیست و از کجا می‌آید؟ تئوری در خلاء نیست، در جامعه است، بر مبنای مناسبات است، به یکی از طبقات اصلی همین جهان و جامعه‌ی طبقاتی تکیه دارد. از آنجا که پرولتری نیست، کمونیستی نیز نیست، بدون شک

فلسفه‌رهایی بخش کمونیسم نبود، فلسفه‌ها کوتاهی نداشت. ما در سازمانیابی این ضرورت به راه‌کارها و راهبردهای لازم نپرداخته بودیم. کاستی در اینجا بود. به جای نیرو گذاری به وحدت طبقاتی طبقه کارگر، به جای آگاه گردانی طبقه، به اهمیت به وحدت طبقاتی استوار بر پیکار طبقاتی، پیکار علیه پراکندگی و خستگی و ناتوانی جنبش کارگری، را کم بها دادیم. باید که دژ این نبرد طبقاتی را دریافت. کجاست آن ارتش‌رهایی بخش جامعه ما! کجاست آن دژ عزیمت‌گاه ما! باید که این نیرو، این طبقه و این دژ، طبقه کارگر و کانون حزب کمونیست ایران را عزیمت‌گاه خویش بدانیم. کمونیست‌ها و گرایش‌های سوسیالیستی، امتیزه و پراکنده بودند و هستند و نه تنها در جنبش سوسیالیستی، بل که در جنبش کارگری هم انشقاق و پراکندگی آفریده شد. همانند یک بیماری مزمن، ذهنیت جداسازی به ذهنیت پیوند، چیرگی دارد. سکتاریسم بیمار، چون زخمی کهنه و فردگرایی دگم، بازدارنده عمل و حضور و درک ضرورت شده‌اند. اگر کومه‌له در چارچوبه‌ی کردستان بسنده و کارآ و فراخوان‌دهنده است و برخوردار از اعتبار و اعتماد، نشانه‌ی چیست؟ کمونیسم و سوسیالیسم را از برنامه، هویت، تبلیغ و ترویج و سازماندهی و تاریخچه‌ی آن بردارید، تا آشکار شود آیا بازهم از همان اعتبار و اعتماد برخوردار می‌شود؟ اعلام انحلال، با هر توجیهی. از همین زاویه است که گرایش‌های انحرافی و بورژوازی جدا شده هنوز هم خود را کومه‌له می‌نامند. زیرا نام کومه‌له با کمونیسم و پرچم سرخ و انقلاب سوسیالیستی، به سان یک ضرورت طبقاتی آفریده شد و دارای پایگاه توده‌ای، اعتبار و استقبال میلیونی است.

اگر در این شرایط حسابمان را با نگرش‌های انحرافی روشن نسازیم، فردا بسیار دیر خواهد بود. خرده اختلاف‌ها باید روشن شوند. در فضای دیالوگ، یعنی گفت و گو، بدون زدن انگ و نشانه به افراد، باید نگرش و دیدگاه‌ها روشن شوند و به داوری گذارده شوند. باید، در فضایی سازنده و دور از هراس، به بیان دیدگاه‌ها پرداخت، آنگاه به نقد دیدگاه انحرافی برآمد.

رسیدن به درک ضرورت حزب، یک شناخت طبقاتی بود. ضرورتی برای پاسخگویی به یک ستاد رهبری پیکار طبقاتی. مگر می‌شود بدون ستاد رهبری و پیشاهنگ طبقه کارگر، بدون همبستگی طبقاتی، بدون پیوند سراسری، بدون سازمانیابی طبقه کارگر، به پیروزی رسید؟! طبقه کارگر ایران وظیفه دارد تا تکیه‌گاه سرمایه جهانی، تکیه‌گاه ارتجاع و مذهب و داعش را

در چنین شرایطی، انسان پیشرو و انقلابی و مسئول، کمونیست‌ها چه واکنشی باید داشته باشند؟ بیش از همیشه، به سازمانیابی مبارزه، به رهیابی مبارزه، به رویکرد انقلابی و به سوی انقلاب، شرکت و شتافتن در سازمانیابی طبقه کارگر، سازماندهی کارزار برای سیاسی شدن و آگاهی طبقه و جامعه، به سود انقلاب کارگری، به سوی سازمانیابی و آمادگی نیروی مسلح طبقه کارگر، برای مبارزه‌ی تاریخی. در یک کلام، ترویج، تبلیغ و سازماندهی. با این همه امکانات رسانه‌ای و شبکه‌ها، با این همه ماتریال برای فراگیری دانش مبارزه طبقاتی و انتقال تجربه آیا جایی درنگی می‌ماند؟ شرایط پیوند و ارتباط گیری را با سال‌های ۱۹۰۰ که بلشویک‌ها روزنامه ایسکرا را از روزیخ و آلمان به آذربایجان و از آنجا به مسکو پترگراد می‌رسانیدند، یا از راه استکهلم و فنلاند به پتروگراد گاهی با فاصله ۵ ماه به کارگران می‌رسید، مقایسه کنیم!

چرا طبقه کارگر با این همه خواست، اعتراض، همایش، اعتصاب و گستردگی، نتوانسته رهبری خیزش‌های مردم انفجاری جامعه را به دست گیرد؟ شرایط عینی، یعنی وجود طبقه در ساختارهای اقتصادی حیاتی جامعه، بالاتر از این چیست؟ آنچه که نبودنش برجسته، تراژیک، آشکار و با تمامی وجود، احساس می‌شود، کمبود شرایط ذهنی، یعنی کمبود عنصر آگاهی و آگاهی طبقاتی و سازمانیابی است. رفع این کمبود، به عهده کیست؟ به عهده خود کارگران، تاروژی به این ضرورت برسند؟ یا به عهده عنصر آگاه و پیشاهنگ طبقه کارگر و کمونیست‌ها و حزب کمونیست است؟ سال ۱۳۸۸ خرداد ماه تا بهمن ماه همانسال زمین در سراسر ایران زیرپای حکومت به لرزه در آمده بود و خیابان‌ها سرشار از شور و حضور میلیونی که در نبود سازمان انقلابی و نیروی انقلابی همانند برگ خزان به خاک و خون در می‌غلتیدند. آنان بی پشتوانه «اوباما» یعنی فرمانده بزرگترین و جنایتکارترین قدرت سرمایه‌ی جهانی را به کمک می‌خواستند، با فریاد «اوباما با آنها بی با ما!». عناصری ارتجاعی از حکومتگران را به ناچار به رهبری خواندند، در نبود عنصر آگاه و حزب طبقه کارگر، عنصر ارتجاع، ارتجاع ذهن‌اشان شد. رهبری، به دوران «طلایی امام» فراخواندشان. نبود حزب کمونیست، و طبقه کارگر سازمانیافته در رهبری این خیزش تاریخی، تنها دلیل امنیتی نداشت، قتل عام‌های دهه ۶۰ و تا کنون نبود، این یک سوی تراژیک بود، ما به‌سان کمونیست و حزب کمونیست ایران، اگر پاسخگوی آن ضرورت تاریخ‌ساز نبودیم، بی کفایتی برنامه و

## ضرورت سازمان‌یابی ارگان‌های طبقاتی کارگری

کاربرد نیروی جمعی برای جلوگیری و رویارویی در برابر دستبردهای سرمایه‌داران به حقوق کارگران در ایران، در سی و هشت ساله‌ی گذشته حاکمیت اسلامی سرمایه‌همواره جاری بوده است. در ایران، مبارزه طبقاتی همواره بین دو طبقه آشتی‌ناپذیر اصلی، پیوسته‌تار و در رویی نظامی و رویارویی با ماشین سرکوب نظامی سرمایه‌داری و حکومت‌اش کشانیده شده است. حاکمیت سیاسی سرمایه‌داران در ایران و در پیوند با سرمایه جهانی و منافع و اهداف جهان‌سازی آن، معنا می‌یابد. در کشورهای پیرامونی از جمله ایران، حکومت جهانی اقتصاد بورژوازی، حکومت‌های محلی را به‌سان پاسداران منافع کل سرمایه در جهان، تقویت یا جابجا و نظم می‌دهند. به بیانی، حکومت بی‌مرز سرمایه با ایدئولوژی نئولیبرالیسم، حکومت اقتصادی بی‌مرز و مرکزی خویش را به حکومت‌های محلی پیوند می‌دهد. این مناسبات در ایران، در پیرامون سرمایه‌های متروپل، نمی‌تواند جز با استبداد دوگانه حکومت اسلامی و مناسبات خود ویژه سرمایه‌داری ادامه یابد.

پرولتاریا تنها با تسخیر قدرت سیاسی، توانایی و امکان دگرگون‌سازی انقلابی ساختارهای طبقاتی و اجتماعی کهنه را می‌یابد. تنها در گرو دست‌یابی به قدرت سیاسی ست که طبقه کارگر سازمان یافته و دست یافته به دانش مبارزه طبقاتی خویش، قادر خواهد بود، چالش‌های طبقاتی خویش را در زمینه‌های سیاسی به پی‌آمدی دلخواه برساند. سازمان‌های پرولتاری به عنوان عینیت خرد و منطق پرولتاریا، نه به‌سان اقلیتی کوچک از مبارزین و نخبه‌گان سیاسی، بلکه در پیوند با جنبش کارگری و توده‌های تهی دست، در گستره‌ای سراسری، پویایی تولید کنندگان را در مبارزه و پیشبرد اهداف نیرو می‌بخشد؛ و به‌عنوان پاره‌ای از پیکر طبقه کارگر، الهام بخش کار و چالش کارگران است. در این ساز و کار است که به بیان روزالوگزامبورگ: پرولتاریا نه با مغز نخبه‌گانی که ممکن است کمتر اشتباه کنند، حتی اگر هم اشتباه کنند، از خود می‌آموزد - با مغز خود می‌اندیشد تا آینده‌ی رهایی انسان را سامان دهند. مانیفست حزب کمونیست، ضرورت و منشور حزب است.

وجود انحرافات عمیق درون جنبش کارگری در شکل‌های لوکالیست‌گرایی و محلی‌گرایی، اکونومیستی، فرقه‌گرایی، سوسیال‌دموکراتیک، اعتقاد به رشد و شکوفایی خود به خودی، تدریجی و اوولوسیونی (تکامل تدریجی، خودبخودی و

مسلح را در برابر خود می‌بیند، و در می‌یابد ماهیت حکومت و دولت و ضرورت دستیابی و سازماندهی خود تا با اقدامی همانند و مستقیم برای سرنوشت خود مبارزه کند، بنگریم.

### به کمون پاریس بنگریم!

کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ شکست خورد، اما در جنگ طبقاتی، با آن همه شور و شجاعت. با سه ماه برافراشتن حکومت شورایی کمون در پاریس، که پرچم جهانی یک انقلاب جهانی و یک طبقه جهانی بود. شکست خورد، زیرا از رهبری حزب کمونیست و طبقه کارگر آگاه به دانش مبارزه طبقاتی خود مسلح نبود. زیرا که لوکال بود، در پاریس محاصره شد و ورسای و دیگر مناطق در سراسر فرانسه و اروپا به پاریس و پاریس به آنها نپیوست. انقلاب کارگری در ۱۹۱۹ و تا ۲۳ با شوراهای انقلابی با حضور کارگران مسلح در باریگادها و سنگرها در خیابان‌های برلین (آلمان)، تورین (ایتالیا)، گلاسکو (انگلستان) و وو محاصره شدند، در هم شکسته شدند در خون روزها و لیبکنشت‌ها، زیرا که سراسری نشدند، زیرا که حزب کمونیست این کشورها، دیرنگام از سوسیال‌دموکراسی و رفرمیسم جدا شدند، سالهای انقلابی از دست رفته بودند. انقلاب اکتبر و شوراهای انقلابی در روسیه، تنها ماند، بی‌پشتوانه انقلابی و طبقاتی اروپا متلاشی شد.

حزب کمونیست کارگران، تنها بخش کوچکی از طبقه کارگر است، اما همین بخش است که کل طبقه میلیونی و جامعه را به حرکت و جنبش رهنمون می‌سازد و همانند لوکوموتیو به جلو و سرانجامی پیروز می‌رساند. حزب کمونیست کارگران، کارآترین و ضروری‌ترین سلاح رهایی بخش جامعه است، ضمانت پیروزی انقلاب است. حزب لوکالیست، برخلاف حزب سراسری، تمامی عوامل شکست را داراست، و ظرفیت و استعداد سازش و شرکت در قدرت سیاسی و سرکوب را دارد. حزب کمونیست، پیشروترین، آگاه‌ترین و ازهمین روی انقلابی‌ترین بخش طبقه کارگر است. این حزب، منافع دیگری جز منافع طبقه کارگر سراسری را در برنامه و هدف ندارد. این حزب در همان حال یک اهرم سیاسی و سازمانی است، که با سازماندهی و آماده‌سازی طبقه کارگر، می‌تواند سنگین‌ترین وزنه‌های مناسبات طبقاتی، یعنی حکومت و طبقه سرمایه‌دار را بر دوش جامعه بردارد، سرنگون کند و به زباله دانی تاریخ بیاکند. چیزی که از عهده و توان وماهیت حزب لوکالیست خارج است.

بورژوازی است، ناسیونالیستی خواهد بود. سرانجام آنان، سرفرد آوردن در برابر حرکت‌ها و خواست‌های خودبخودیسیم و عموم خلقی است. این را دیالکتیک می‌گوید. این گرایش «ملی» و یا «مستقل» هم نیست حتی با فریادها و سوگندهای ناسیونالیستی، نه ناسیونالیستی است و نه ملی و نه حتا محلی. به حزب دمکرات کردستان عراق و ایران بنگرید! این‌گونه گرایش‌های سیاسی، بیشتر از زاویه تشکیلاتی جدا می‌شوند، با شتاب، طبقاتی می‌شوند و به درون سیستم روابط و مناسبات بورژوازی جهانی شیرجه می‌روند. سرنوشت مهندسی‌ها و قاسملوها بایستی آینه عبرت باشد. این نگرش از آنجا که به طبقه کارگر انقلابی و کمونیسم و حزب کمونیست سراسری و انترناسیونالیسم کارگری جدایی می‌خواهد، با بورژوازی سراسری، همزی می‌شوند، و به ناچار و خواهی نخواهی، به حکومت‌های منطقه، به بورژوازی جهانی و به بلوک و قدرتی مانند چین و روسیه و یا اروپا و ایالات متحده آمریکا ریسمان می‌بندند. این گرایش، روانشناسانه، دچار ناامیدی و خستگی، آینده را تاریک و راه را سخت می‌بیند. به بازاندیشی و می‌نیالیسم منطقه‌ای امید می‌بندد. به حزب‌های سیاسی کردی در کردستان عراق و ترکیه و سوریه و همین ایران بنگرید! حزب دمکراتیک خلق در ترکیه، مگر جز یک سازمان سیاسی لیبرال است که در بازی پارلمان‌تاریستی نوعثمانیسم در ترکیه، کارگران و زحمتکشان را به توهم گرفته است.

اگر حزب کمونیست ایران با جنبش کارگری با همین نسبت کم، گره نخورده بود، مانند بسیاری از حزب‌ها و گروه‌ها به حاشیه رانده شده بود و شاید نامی از آن بود و یا باید خود را به قدرتی به بهایی کم می‌فروخت. ناسیونالیسم، تلاش کرده است که حزب را از همین پایه کارگری و از همین رابطه و همین برنامه و رویکردی که دارد جدا سازد.

کمونیسم، علم شرایط رهایی پرولتاریا است، جنبش کارگری علیه بورژوازی نیز تعریف می‌شود. این کمونیسم زنده است. به جنبش کارگری در فرانسه، بنگریم. در مبارزه‌ای سه ماه در خیابان، که شبانه روز می‌رزمد، در برابر تمامی دسیسه‌های اتحادیه‌ها، در برابر نیروهای سرکوب، به جنبش کارگری در یونان، ترکیه، سراسر ایران بنگریم، چرا تمامی تلاش‌ها و اعتراض‌ها ناکام مانده‌اند؟ به شرایط بحرانی بورژوازی جهانی، به رشد آگاهی و آزمون‌های طبقه کارگر در ایران بنگریم. به این جنبش‌ها که هر آینه سیاسی می‌شوند بنگریم، به ویژه در ایران که با هر اعتراض و خواستی، نیروهای

و قادر به فرا رفتن از آنها نیست و در نتیجه آنها در تئوری به همان مسائل و راه حل هایی می رسند که منفعت مادی و موقعیت - اجتماعی خرده بورژوازی در عمل متوجه شان است. این است خطوط کلی رابطه ی که میان نمایندگان سیاسی و ادبی یک طبقه و خود آن طبقه وجود دارد.» (مارکس ۱۸ برومر... ص ۶۲)

این آموزش درخشان سال ۱۸۵۰ مارکس در ۱۸ برومر است که گویا با لوکالیست های ما روبرو است تا چنین خطاییه اس بیابند.

قطعه نامه پیشنهادی مارکس و انگلس برای سازمانیابی سازمان سیاسی طبقه کارگر، در کنگره پنجم انترناسیونال اول، در ۲ سپتامبر ۱۸۷۲ و تصویب آن، در مبارزه علیه انواع سوسیالیسم خرده بورژوازی و بورژوازی در درون جنبش کارگری، در شمار باکونیست ها، پرودونیست ها و اوئونیست، و و گویی از همین ضرورت سرچشمه می گرفت. به پیشنهاد مارکس، ضرورت ایجاد حزب سیاسی طبقه کارگر به مجمع عمومی داده شد. این پیشنهاد با ۲۹ رای موافق در برابر ۵ رای مخالف و ۹ رای ممتنع به تصویب رسید.

قطعه نامه ی ضرورت حزب سراسری و کمونیست چنین می نویسد:

« پرولتاریا در مبارزه خود علیه نیروی متحد طبقات دارا، فقط می تواند با سازمان دادن نیروهای خود در یک حزب سیاسی مستقل، به سان طبقه عمل کرده و علیه تمامی احزابی که طبقات دارا در آن متشکل شده اند عمل نماید، این سازمان سیاسی پرولتاریا به مانند یک حزب سیاسی برای دست یافتن به پیروزی انقلاب اجتماعی و بالاتر از همه برای رسیدن به هدف نهایی خود، یعنی الغاء همه طبقات ضروری است.»

در نبود حزب سیاسی کمونیست، طبقه کارگر به اسب تروا و زایدی بورژوازی تبدیل شده و سرانجامی جز بردگی همانند ۱۳ میلیون کارگر متشکل در اتحادیه همبستگی به رهبری لئو والسا در لهستان سالهای ۱۹۸۰، و کارگران اسیر حزب کارگر بریتانیا، حزب سوسیالیست فرانسه و آلمان، و انواع سوسیال دمکراتها و اتحادیه های سراسری اسارت بارشان، کارگران محصور شده در اتحاد چپ کارگری برزیل و قیام سال ۵۷ و و و، تنها از خود بیگانه می شوند و از خود «مستقل» و با بورژوازی دمساز می شوند.

یا لوکالیسم (در صورت جدی بودن)، سرنوشت کارگران را برای اسارت و باز تولید بردگی در دست می گیرد، یا کمونیسم به سان دانش و شرط رهایی جامعه از نابودی ← و اسارت، دخالت گر مبارزه طبقاتی

سازمانیابی آگاهی و سازمان سیاسی و سراسری پرولتاریا به ویژه اکنون که به ضرورت حیاتی رهبری سراسری حزب کمونیست و طبقه کارگر بر این مبارزه ها روبرو هستیم، بیش از همیشه درک می شود. در چنین شرایطی، که خیزش ها و خواست های اجتماعی در شمار مبارزه های زنان، دانشجویان، ملل زیر ستم و و و را که در بهترین حالت سرشت خرده بورژوازی دارند با پرچم حقوق بشر، جنبش های «رهایی بخش» جا می زنند، این مبارزه و نقد و مرزبندی و تلاش برای هژمونی نظری و پراتیک و سازمانی کارگری و حزب کمونیست صدچندان می شود. این رهبری طبقه کارگر است که می تواند تمامی این خیزش ها و خواست های خرده بورژوازی و مهم را رهبری کند، در غیر این صورت، بورژوازی رهبری آنها را به عهده می گیرد.

به بیان و آموزش منشور رهایی طبقه کارگر، مانیفست کمونیست، کمونیست ها برای سازمانیابی طبقه و شتاب بخشیدن انقلاب به رهبری طبقه کارگر، تسخیر قدرت سیاسی و درهم شکستن ماشین نظامی و اداری بورژوازی و برقراری سوسیالیسم و جامعه ی کمونیستی مبارزه می کنند، زیرا با چنین روند و رویکردی است که نجات جامعه در گرو رهایی طبقه کارگر بوده و به آن گره خورده است.

« دمکرات (خرده بورژوازی) - داخل پراتنز از نگارنده) آنگونه موجودی است که از شرم آورترین شکست ها مثل زمانی که وارد مبارزه می شد پاک و منزّه بیرون می آید، با اعتقادی تازه به اینکه باید پیروز شد و آن هم نه از این روی که وی و حزب اش می بایست از دیدگاه سابق خود دست بکشند، بل که برعکس، از آن جهت که شرایط باید برای پیروزی آماده گردد.» (مارکس ۱۸ برومر لویی بناپارت، ۶۸، ترجمه باقر پرهام، نشر مرکز ۱۳۷۷ چاپ نخست، تهران).

این بینش از آسمان نمی آید، فرموله کننده این دیدگاه خواب نما نشده است، ذهنیتی است بر آمده از مادیتی بیرونی، از جامعه طبقاتی. مارکس به درستی چگونگی این دریافت را شکافته است:

« از این تصور هم که گویا تمامی نمایندگان دمکراتیک (خرده بورژوازی)، از دکانداران، یا شیفته دکانداران هستند باید بر کنار بود، چون ممکن است فرهنگ و موقعیت شخصی آنان فرسنگ ها با این گروه (خرده بورژوازی) فاصله داشته باشد. خصوصیت خرده بورژوازی این نمایندگان از اینجاست که ذهنیت آنان نیز محدود به همان حدودی است که خرده بورژوازی در زندگی واقعی بدانها بر می خورد

→ آهسته) مکتب برنشتین به جای آموزش و دیدگاه رولوسیونی (انقلابی و دخالتگری عنصر عینی و ذهنی، پراتیک و تئوری) مارکس و ... همه مشترک اند، در انحلال طلبی، و عاجز از پیوند زنده و مبارزه جویانه با جنبش مبارزاتی کارگران. این انحراف ها از گسترش یابی حزب سیاسی سراسری کارگران به سان ستاد فرماندهی جنبش انقلابی در سرنگونی نظم موجود و برپایی حاکمیت شورایی کارگران جلوگیری می کنند. حزب طبقه کارگر بعنوان ضرورت اساسی و تاریخی پیوند ارگانیک جنبش آگاهانه سوسیالیستی با جنبش مبارزاتی کارگران به سان پیدایش والاترین سازمانیابی و آگاهی طبقاتی برای سازماندهی انقلابی و حاکمیت کارگری است. در این میان، کمونیست های سازمان یافته در حزب کمونیست دارای دو ویژگی و تمایز با دیگر احزاب کارگری و غیر کارگری هستند:

۱ - تفاوت کمونیست های سازمان یافته در حزب کمونیست، از دیگر حزب های کارگری در مبارزه سراسری و منافع مشترک تمام پرولتاریا است.

۲ - کمونیست های سازمان یافته در حزب کمونیست در روند گوناگون مبارزه طبقه کارگر با بورژوازی خودی، همه جا منافع سراسری جنبش را نمایندگی می کنند.

۳ - حزب کمونیست، در سپهر دیدگاهی و تئوریک، نسبت به دیگر بخش های عظیم پرولتاریا، از روند و سیر جنبش پرولتری و پی آمده های آن درک و دریافت روشن تری دارند.

۴ - کمونیست های سازمان یافته در حزب کمونیست در میدان عمل، پیشروترین، صادق ترین و قاطع ترین و سازش ناپذیرترین بخش طبقه کارگر هستند.

نقد و مرزبندی با سوسیالیسم غیر کارگری یا سوسیالیسم حقیقی لوکالیست ها و یا قرن بیست و یکمی نوع چاوزی در ونزوئلا و بولیوی، و مانند آنها، یک ضرورت است. از همین روی با مبارزه طبقاتی پرولتاریا و حزب کمونیست همراه و هم راستاست. به همین سبب و ضرورت بود که مارکس و انگلس در مبارزه علیه انواع سوسیالیسم های غیر کارگری، مانیفست و منشور حزب کمونیست را پایه بنیادگذاری حزب کمونیست قرار دادند.

این مرزبندی و نقد طبقاتی انواع دیگر سوسیالیسم ها و «جنبش ها» و ضرورت

# JAHAN-E-EMROUZ

JE - P:O:Box 75026 50 26 Uppsala SWEDEN  
Editor: **Halmat Ahmadian** halmatean@hotmail.com

14 April 2019 NO: **407**

«سرتاسر سرزمین ما سنگی نیست  
کز خون دل و دیده بر آن رنگی نیست  
در هیچ دیار و هیچ فرسنگی نیست  
سنگی که بر او نشسته دلتنگی نیست.»

آرزوهایی که برخاک خفتند و جوانه زدند  
و دیگر بار و همواره می‌رویند. به بیان سعید  
سلطانپور: «این بذرها به خاک نمی‌مانند...»  
بنیاد یک بنا و تلاش برای پابرجایی آن آسان  
نیست، اما تخریب یک ساختار ساده است.  
ضرورت، نیرویی است که از مادیت نیرو  
می‌یابد و مادیت خویش را می‌آفریند.

خرداد ماه ۱۳۹۵



انقلابی را باید با همه ی وجود نگاهداشت.  
سازمانیابی و ساختن، ساده نیست. نمی‌توان  
اراده کرد و سازمان ساخت. سازمانیابی حزب  
یک پروسه تاریخی است، نمی‌توان این فراشد  
را به گذشته بازگشت داد. اما بنای مادی که  
بر پایه نیاز مادی جامعه به بار نشسته کاری  
سخت است. کارستانی که با مبارزه، مقاومت  
شکوهمند، با خون و تیرباران و دار و زندگی  
مبارزاتی در پایگاه ها و کوه ها و شهر و روستا،  
در کارخانه ها و کوره‌پزخانه‌ها و دیگر مراکز  
تولید و استعمار، در دانشگاه‌ها و در میدان‌های  
کارزار زندگی آفریده شده است.

به بیان ماکسیم گورکی: زیر هر سنگ گور،  
قهرمانی خوابیده است. و به‌سروده‌ی ابوسعید  
ابوالخیر؟

می‌شود. یا سوسیالیسم یا بربریت.  
دست‌آورد اولی، رهایی، پی‌آمد دومی  
است فلاکت و اسارت است.

به بیان هگل:  
«قهرمانان بازیچه دست تاریخند. آنها می  
پندارند که با اراده و سنجش خودشان دست  
به کارهای قهرمانانه می‌زنند، غافل از اینکه  
موجودی به نام تاریخ است که آنانرا به جلو  
می‌راند برای تحقق غایات و اهداف خودش.»  
اما مارکس افزود که اصل، ماتریالیسم نیروی  
تولیدی است که در روندی تاریخی، فراگشت  
تاریخ را می‌سازد. مناسبات تولیدی و طبقاتی  
است که این فراشد را با انقلاب که مارکس آنرا  
لوکوموتیو تاریخ می‌نامد با مناسباتی نوین دگر  
ساخته و نفی در نفی می‌شود.

حزب کمونیست ایران، این کانون فشرده

